روضة الحکما

۱۲۶۷ هجری قمری

۱۲۹۵

۱۲۹۱

... سلطان القرا

تبریز ۱۳۰۵

۱

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

هذا الکتاب مرآت المذاهب

نفحات ولکنات حمد و رشحات جانفزای ثنا از مهب شمال اعتقاد و مصب زلال
انقیاد [illegible] سپهر اقتدار و [illegible] اعظم از هر اسطر و [illegible]
[illegible] حق بنصب ادله واضحه و براهین قاطعه و وضوح [illegible]
المصطفین مبین و آشکار گردانید و غول [illegible] راه و [illegible]
[illegible] و وصال [illegible] و حلول در سر انسان رحمت و افضال [illegible]
مناقب رسول [illegible] آل و عترت اطهار [illegible]
[illegible] از غبار [illegible] و مخالفان [illegible] و معاندان [illegible]
بعد از صدور [illegible] استدراج و امهال [illegible] طریق [illegible] ضلال [illegible] عذاب ابد
و مهلکه عقاب مخلد انداخت و نسیم عطرسای [illegible] درود و تسلیم بر [illegible]
نثار [illegible] صاحب کرامت من یطع الرسول فقد اطاع الله و [illegible]

امی ابهم

دیباچه کتاب مستطاب

۲

اعنی امیر کل امیر و وصی روز غدیر ولی سید الخلق قسیم الجنة والنار شهسوار عرصه لافتی
مبارز میدان هل اتی خطیب منبر سلونی صاحب منزلة هارونی باب مدینه علم و
مرسای سفینه حلم والی من والاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه [illegible]
از [illegible] محبت او [illegible]
خاک [illegible] دست [illegible]

شخصی که بگذرد از نه سپهر افسر او | اگر غلام علی نیست خاک بر سر او
زهی [illegible] | کسی که از دل و جان شد غلام قنبر او
محبت شه مردان مجو ز بی پدری | که دست غیر گرفته است پای مادر او

اما بعد بر ضمیر منیر صافی ضمیر اهل عرفان و اصحاب بصیرت و ایقان پوشیده نخواهد ماند
که تراب اقدام اهل ارادت [illegible] محبت [illegible]
از عهد [illegible] سال هزار و دویست [illegible]
عمر رسیده بود [illegible] جوانی [illegible]

دیباچهٔ کتاب مستطاب

که باید باقی ماندهٔ عمر را که متاع عزیز و سرمایهٔ بس نفیس است در تتبع بوی اشعار نفیس غزل سرا
صرف بکرد مدت چهار سال تمام صبح و شام همی و دام در حضر و سفر و در استراحت و خطر
بدون معاش بسوال از احوال داشتم همهٔ تفکرات و تذکرات جهوده نه طبیعه در توصیف
محبوب حبیب و شکایات اغیار رقیب صرف می شد و هر چه از شکایت و شماتت ایشه
دلها که از تغارات اجتماع آب آتش تولید میشد و ثنای زلف رخسار و نشانش دلداده دلدار
بود هرگز کلامی بی مزاحی و سخنان ناستوهی از وی ظهور نکرد تا مجلدات متعدده
و اوراق متحده از قصاید آبدار و قطعات دربار از غزلیات شیرین و رباعیات نمکین
بتقویت بیان دانشوری و امدادت ملکت سخنوری مسوده آمد و دو مجلد دیگر از راز
نیاز و سوز و گداز عاشق معشوق که بی پا و سر و دل در وزن خسرو شیرین نظامی و دیگری را
نسخ صفحات در اوزان مثنویات رومی بلخی یافت بعد از اتمام هر یک اهل اهل دانسته
و هر بی معرفت را اهل معرفت شمرده عرضه نمودم یکی انتره نویم خانه و دیگری را نیز
خام شمرده بجای توصیف سرزنش نمودند بنوعی تحریث تکذیب کردند و در حقه

علاج مهر

دیباچهٔ کتاب مستطاب

علاج مهر گسستن محبت و مسامحت اسباب تعدی را دلیل آورده جنبانیدم بنا گفتند سوال
از منقدات و زحمات چندین ساله که از بهر امید چند کشیده بودم سهل بود که به این التفات نشده از
مضرات بعضی کلمات دل خسته و بیر شکسته ام کردند که قال امیر المؤمنین علیه السلام
جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان
مدت چند ترک نموده در زاویهٔ گمنامی در گوشهٔ خاموشی انزوا و گوشه نشینی گزیده
بودم تا در سال هزار و دویست نود و یک باز هوای بی پروایی و سودای سر
سودایی در سر ظهور کرده با خود گفتم شاید بنا به ادعای بعضی که گویند کون در ترقی است
و ابنای زمان معرفت جو و نکته گیر شده اند باید تمیز و تعظیم از آن کار رشته بدست باید
گرفت که در بیش طعن و رد و مردان زن صفت و دوستان دشمن طبیعت منفعل
و شرمنده نباشم لهذا هفت جلد دیگر در مراتب مختلفه هر یک به طرز علاحده منقش
رفت از آنجمله سه جلد مثنوی مسماة به بیر اسرار مطابق وزن مثنوی مولا را اخبار
و احادیث از آیات و کلمات از روایات و درایت از هر عقلمندان کل و از هر زبان

دیباچهٔ کتاب مستطاب

سعی بلیغ اقدام نموده در اوراق نوی بر ثوبی از افکار نظم و نثر منتظم گردانیده در
طبق اخلاص به بزم دوستان بردم هر کس به نظر عنایت و هر یکی به بینش دیگر
نظر نموده بنای تشریح نهادند بعد از انقطاع این سطورات می زند بدوام خنده و هرگاه
مردم گفته بعضی را چیزی به نظر آمدم و برخی را در لباس تعریض جلوه گر دیدم هر یک
بمجال خود به اندازهٔ فهم و ادراک خویش توجیهات کردند معنا نمودند لهم مقال روحی
هر کسی از ظن خود شد یار من   از درون من نجست اسرار من
باز از سر سودای خود دستان و دل زده گردیده در کنج هم هم و اگر فتم نامرتب عهد و عید
برو در به رو در آمد نشست تا در سال هزار و دویست و نود و پنج در ماه محرم مجموعه در مه شب
شهوانی گرمید معنون بنواسمه اسرار الکتاب ترتیب دادم که بموجب خبر البیت
بیت شاید مقبول درگاه و این پاره بدایع و صاحب کار برآید دیدم اگر کسی را با
رای سلیم و قوت گفتار در رد مصاحب اولاد مسند ابرار و عید گرار نداشته لاکن
در اینجا که فرموده اند چنین عقرب نه از ره کین است بنای نکته گیری و عجیب جوی

نهادند

دیباچهٔ کتاب مستطاب

نهادند که بعضی از کلمات او مطابق احادیث و اخبار نیست فتوی داده ام ... با قوم تلفت ملکه
ایها القوم گفت قال نوح و داود اول فرعون گرد تا بدین مرتبه رسیده زبانش فکورش جمله گردید
باز در مقام اسکات ایستاده مانند مرده صامت زبان و دهان بسته از مرات دل جویان
احوال طبقه قیل و قال گردیده منتظر ارشاد اهل حال بودم تا در سال هزار و دویست و نود و نه
متکلمی که سحبان عصر و بوعلی دهر در هم شکنند افغر رستگر و دار دگر دیده فرمودند که ای
عندلیب گلستان سخنوری وای بلبل شاخسار دانشوری از چه روی چنین خاموش مانده شعر
بگذشت که امکان گفتار نیست   بگو ای برادر بلطف و خوشی
که مرد ابر پیک اجل   در رسد   بو بیگه ضرورت زبان در کشی
عرض نمودم چه گوییم و چه سراییم با کدام زبان و با کدام لسان ابنای زمان را از خود
راضی و دلخوش دارم فرمودند عزیز اول بمدار سخن را انوار طبع اهل روزگار
بیار و مقرر فرمود که موزون از غیر موزون و مطلع از مقطع می شناسم و در بعضی از علوم
غریبه مثل رباعی و غیره مسلط استم و در تواریخ وافی و تذکره خاقانی مانند ندارم هنوز

دیباچهٔ کتاب مستطاب

حقیقت واری که تربیت از مربی وارشاد از مرشد است فردوسی طوسی سیر الملوک را
نگفته بلکه وعدهٔ انعام سلطان محمود منتظم ساخته انوری به پایهٔ شاعری از التفات
سنجری رسیده سنائی از سلطان ابراهیم غزنوی بهره ور گردیده سلمان ساوجی را
سلطان اویس ایلکانی شهرت بلند داد گرده خاقانی از شاه شروان علم افراز
و سربلندی برافراخته رشید وطواط از خوارزمشاهیان خود را سرمایه ساخته تا آن
از توجهات ملوک اشتهار یافته در تحقیق نظر واستدلال عقل توان دانست
که هیچ کس بی تربیت مربی پا به پایهٔ بلندی ننهاده و بر بام ارجمندی عروج ننموده
پس نظم را بگذار در میدان نثر گردش تا از اهل هنر را بگیر که رفیقان ندر مورد
کسب کمال و حسن حال اند چو هنر که نوی و زرارنی را دوست و خوشتر دارند
مردانه دو قسمیم کس از ما نبخرد   رو رو زنانه دو رو که مردان ما خرند
از بابت الشعر معذور اوراق چند از نظم نثر در تهنیه و شکر شعرای بی تواف
و خواهد که در معلم خانه ابجد خوانی هنوز از تدریج آمد و به مدارج عنزات عروج

نفس

دیباچهٔ کتاب مستطاب

مخفی نماند مسماة بهجة الشعر اگرچه داستان و مرثیه و مکاتبات مضحک آورده مانند کلیات
شاعل و سوزنی سمرقندی بود نه بجامع آمده هنوز لکن هر دوده اوراق به ترتیب الطاف
باعث بود که همالان ساده دل و رفیقان دل کش هجوم آور شده بنای نسخه
برداری و صورت نویسی نهادند امور الناس به دینه راغب و بخواندنش
طالب گشتند زنهور دارید و در شرح آن زهر هلاهل و ابر شده از تیغ کامش غافل
گشتند مقصم درشتند ... افتاده که یارب چه تنزل کوفت و چه نحس بوق اظم
ای مرتو چه مظهری که در کل وجود   هر جا که نظر کنم ترا می بینم
اگر به صدای تحسین و تکبیر ... سربلند شد بی بصیرتان صاحب کمال را ارجمند
ناندند لاکن خود دم در ... نفس ... بودم که جبرا با به مرد با بصیرت
صافی ... نشد ... ملاحظه نموده ... نقص و عیب بوده باشند که درآینده
از آثار و علامت او هدف سرزنش و شماتت اهل وجد و حال باشد اگرچه الان
بزرگان عصر ... بر زبان ما طالب کمال و مربی اهل حال ... از

در توصیف شهریاران ایران حضرت

از انصاف دور است که از ایران دیگران خود را در بیان سرفرازان سرافکنده و شرمنده
کنی و بلکه در جمیع فصول از خلفا شمرده شوی لهذا در این سال که عبارت از هزار و سیصد و دو
بوده باشد مجموعه از علوم مختلفه و امورات غیر معروفه جمع نموده مسما به فنون الخوارق
گردید چون در بعضی از فصول آن کتاب مشتمل بر رموز بعضی از مذاهب الملل نموده
اند از این جهت بعضی از اعمال که قول شان فرض اطاعت داشت استدعا نمودند
که چه می شود نسخه علاحده در عقاید و مذاهب امم طوایف نوشته شود تا
عقاید هر یک از ایشان بر همگان روشن و هویدا شود چون حق نعمت در حق مصاحب
داشتند لزوم آورده صفحات چند از کتب هر یک از ائمه مذاهب و گفتار ایشان
مسوده کرده مسما بمرآت المذاهب نمودم امید از بندگان حضرت اقدس ظل الهی
ملک الملوک سلطان سلاطین ناصر الدین شاه قاجار خلد الله عمره و هر که عقلش با بنده

ناصر دین شه که ظل داور است | جانشین عترت پیغمبر است
چاکر خاص امیر المؤمنین | ناصر دین رسول العالمین

انصراف

ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه

انصراف شرع از وی شد درر | احتراق خصم را نار سقر
زور بازوی قضا مهر قدر | محض نور نور در جلد بشر
عدل او آسایش روح جهان | فیض او آرامش اهل جهان
گر بگویم بازبا نبود سزاست | شیر نر از امنش بمیش در بر است
کی بود صد سر یکی از عدل او | قطره از بحر در جوف سبو
گستریده فرش حکمت بر جهان | کوفته بر دارش دو صد نوشیروان
ناسخ کفر است مبیح شرع دین | رشته اوراق اسفار مبین
گر نبودی بود مسعود این بگو | عالم پابسته کفار بود
گفت پیغمبر که قطب اتحاد | جلوه گر باشد رسوز اشهاد
لازم اخلاق هر دور جهان | شهریار بهر شان باشد عیان
گفت الناس علی دین ملوکش | حق با دین شهان دارد سلوک
الحمد لله کریم ذو الجلال | هست استدعای داعی بی مثال

در ذکر عقاید شیعه

هرچند گرانش نباید مهر ‥ تا مردن باد بر آفاق شاه
سایه از اسلامیان دارد مکن عالم اندر فرقتش دل خون مکن
عمرش دراز باد و بس روزگار از آنکه شاه فلک ستوده و سلطان عادلست

ستار العیوب و غفار الذنوب باشند که این هر دو از صفات علیهٔ الهیه است و هرچه از نوک قلم خطا رفته باشد پرده پوشی فرموده عیب جوئی ننمایند که حقیر هر چه دیده او را نموده یعنی هرچه اعتقاد هر یک از طوایف بوده او را بجا آورده ساخته نه کم افزوده و نه نقطهٔ تغییر داده‌ام مگر بعضی از شهور و ماده تاریخ که در مراتب هیچ دخلی ندارد نگاشته‌اند تا مگر صاحب دلی از روی مرحمت و التفات نظر بنده پروری دریغ ندارد مگر صاحب دل روزی برحمت کند در حق درویشان دعای

در ذکر عقاید شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه

لفظ شیعه در لغت بمعنی پیرو است قوله تعالی وان من شیعته لابراهیم اما در اصطلاح جماعتی را گویند که بعد از رسول خدا بلا فصل علی ابن ابوطالب علیه السلام را وصی و خلیفه

دانند

دانند و خلفای ثلاثه را اهل ظلم و جور خوانند ادله و براهین در اثبات قول خود دلیل آورند چنانکه در کتب امامت مسطور است این جماعت بقول بعضی هفده فرقه شده‌اند و بعضی زیاده هم گفته‌اند و جمیع این فرق یکدیگر را کافر و در نار محکوم میدانند چنانکه شرح و عقیده هر یک بتدریج خواهد آمد چون بنای ما در اینجا در عقاید و مذاهب شیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه است این طایفه میگویند که مذهب و ملت اسلامیه یک بود و هنگامیکه حضرت رسول علیه السلام از دار فنا بدار البقا رحلت فرمود منشعب بدو شعبه گردید نواصب و روافض اما روافض آنانند که در یوم سقیفه با ابوبکر بیعت نکردند و با امیرالمؤمنین علیه السلام موافقت نمودند و در تبعیت آنحضرت ایستادند و آنها هفده نفر بودند متابعان ابوبکر به این هفده نفر بار بردند و این هفده نفر گفتند که رفضونا یعنی ترک کردند ما را و از ما جدا شدند بنابر آن لقب ایشان روافض گردید و این هفده نفر در جواب متابعان ابوبکر گفتند نصبتم با ابی بکر بلا نص یعنی نصب خلافت ابوبکر کردید بی آنکه در حق او نص بوده باشد بدین جهت متابعان ابوبکر نواصب گفتند ما عقاید نواصب و اهل سنت را که منشعب به هفتاد و دو شعبه میباشند تمام محرر

در ذکر عقاید شیعه

۱۳

فرقهٔ امامیه مشهورند بهمه فرق نواصب باشند فرقهٔ روافض بحکم حدیث نبوی که فرموده
ستفترق امتی من بعدی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة یعنی اهل دوزخ
و نارند مگر یک فرقه که اهل نجات و رستگارند زیرا که بر منهج قدیم و مذهب مستقیم اند
و مذهب مستقیم آنست که شیعه بتوحید و عدل و نبوت و امامت و معاد ایمان آورند اما معنی
توحید آنست که یک قدیم بیش ندارد و در آن وحدت کثرت ندارد و ذات او احد
حقیقی است که عدیل و نظیر ندارد نه آنکه وحدت عددی یا شخصی یا نوعی یا جنسی بوده
باشد چه هر چهار از خواص ممکنات و واحد است که اجزای خارجی و ذهنی و وهمی
در او نیست و بهیچ وجه من الوجوه ترکیب بهیچ نحو او راه ندارد و بجمیع صفات کمالیه مثل
قدرت و علم و حیات و بصر و اراده و تکلم موصوف است و از جمیع نقایص مانند جسم
و ترکیب و حلول و محل و تغیر و ده و رؤیت و زوجه و ولد و جوهر و عرض و امثالهم
منزه است و او را زوال نباشد و موجود و معدوم سابق از او نیست لم یزل لا یزال و
و نیست و او را عادت و ظلم نیست و خالق قبایح و معاصی و شر نیست و طریق

او دعوی

امامیهٔ اثنی عشریه

۱۴

جبر و تفویض هر دو باطل است بلکه افعال عباد در طاعت و معصیت از خود ایشانست
اولی بتوفیق الهی و ثانی بخذلان او بهم رسیده است بر جمیع ممکنات قدرت او مساویست
و هو علی کل شیء قدیر و علم او باشیاء مساوی و هر اینکه و لاحق میان و برابر است
لا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر و همه رسل و انبیاء بر حق اند و بر خدا لازم است که
ارشاد کمال خود بر کل بنده و به هدایت عباد ارسال رسل نماید و خلق را براه مستقیم هدایت
نماید و این کس می باید که از کبایر و صغایر معصوم باشند و عمداً و سهواً از بدو عمرش تا
سر نزند تا قول او حجت باشد بر روایت اشهر صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شد اول ایشان
ابو البشر آدم و آخر ایشان فخر البشر محمد ابن عبدالله علیه السلام است و او را مبعوث
کرد انبیاء به کافهٔ ناس و بشیر و نذیر و داعی الی الله و باذن حق رساند به امت خود احکام را
که مامور بود به رسانیدن او اداء فرموده و بهر جا آنحضرت فرموده است چه علم باو هر چه
نرسیده افترا باید کرد از آنجمله معراج است که ایمان به جسمانیت و روحانیت او لازم
و نصب امام و خلیفه بعد از رسول خدا واجب است که باید علی از آستان خود را باذن

ذکر عقاید شیعه

خدا بر گزیند تا بعد از وی خلیفه و جانشین او باشد و این خلیفه هم باید معصوم باشد و در
زمان خود از جمیع طوایف امم در صفات کمالیه مقدم باشد بر این خلیفه نیز واجبست که یکی
از انسان را انتخاب کند تا بعد از وی امام و جانشین باشد تا هرگز روی زمین از امام و حجت
خالی نباشد و بقیاس و رای و اجتهاد و حکم در شریعت زیاده کردن و کم نمودن و تغییر
دادن جایز نیست و اجماع امت حجت نیست مگر آنکه در میان ایشان معصومی باشد
و رسول خدا بموجب خبر من کنت مولاه فعلی مولاه در یوم غدیر علی ابن ابوطالب علیه السلام را
برگزید و بمقتضای حدیث یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی وصی و خلیفه خود کرده اند
و حضرت امیر المؤمنین بحکم آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا یقیمون الصلاة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون بهترین و داناترین امت بود و در جمیع کمالات و فضایل بر انبیاء سلف
سبقت می نمود و باقی ائمه فرزندان اویند و بمعنی اول ایشان آخر آخر ایشان ا
اولست اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد عدد ائمه طاهرین علیه السلام بنا بر اخبار صاحب
مقدس نبوی علیه السلام که بعباس عم خود فرموده بودند یا عم یملک من ولدی اثنا عشر

خلیفه

امامیه اثنی عشریه

خلیفه ثم یخرج مهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیل الواحد و دوازده است اول علی ابن
ابیطالب است دوم حسن ابن علی سیم حسین ابن علی چهارم علی ابن الحسین پنجم محمد ابن
علی ششم جعفر ابن محمد هفتم موسی ابن جعفر هشتم علی ابن موسی نهم محمد ابن علی دهم علی
ابن محمد یازدهم حسن ابن علی دوازدهم محمد ابن حسن صلوات الله علیهم اجمعین یازده
نفر از ایشان آمده و امامت نموده و از سرای فانی بدار جاودانی گذشته اند و دوازدهم
ایشان مهدی و صاحب الزمان غایب و منتظر است عاقبت ظهور نماید و عالم را بعدل
بیاراید بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و ایشان بعد از پیغمبر آخر الزمان از جمیع مخلوقات اکمل
و افضل اند ارادت و مشیت ایشان تابع مشیت و اراده باریتعالی است لا یسبقونه بالقول
و هم بامره یعملون و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و چون ائمه و نقبیه در آفاق و انفس
نقش بر دوازده عدد است مانند بروج افلاک و اسباط بنی اسرائیل و اسباط یعقوب
و نقبا و حضرت موسی و حواریون حضرت عیسی و انفلاق یم از جهت عبور قوم موسی
و انفجار عیون از حجر از برای بنی اسرائیل و هم چنین عدد شهور سنین و نصفین شبانه روز

و مقامات در بحرین گوید لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله و آدم صفوة الله و نوح نجی
الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله و النبی المصطفی و علی علم
الهدا و امین الله حقا و فاطمة امة الله و امیر المؤمنین و علی ابن ابی طالب و غیاث المؤمنین
و علاء العارفین و لاة الائمة و فاطمة بنت محمد و الحسن المجتبی و الحسین الشهید و علی ابن حسین و
الامام الباقر و الامام الصادق و الامام الکاظم و علی موسی رضا و محمد بن الرضا و علی ابن جواد
و الحسن العسکری و القائم المهدی و عدوهم شقی و محبهم مؤمن تقی و محبهم فی الجنة و عدوهم
فی النار و جمیع اینها دوازده حرف است اکثر اسماء الحسنی مثل الرحمن الرحیم و المجید المجید و
الرؤف الرحیم و الحنان و المنان و الخالق الباری و الواحد الکریم و الدائم القهار و الظاهر و الباطن
و التواب الوهاب و الفتاح الرزاق و دیان یوم دین و نیز گفته اند که نسب رسول خدا
بدوازده واسطه بقریش میرسد و باید که خلفاء آنحضرت دوازده تن باشند که آنحضرت مانند
قطب دایر است و حدیث هم وارد شده لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من
قریش و در روایت دیگر ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش

اولی دیگر

بنا بر روایت دیگر فرموده لا یزال هذه الارض تقوم الساعة و یکون فیهم اثنا عشر خلیفه
کلهم من قریش از تقریر و کلمات آنحضرت چنان معلوم میشود که باید اوصیاء حضرت خاتم انبیا
دوازده کس باشند و ایشان بعضی کلمات حقه دلالت بر خلافت علی ابن ابو طالب و بطلان
خلفاء ثلاثه دارد و احوال ایشان بکتب مبسوط است در خلاف خلفاء و خلافت جناب علی بحق
و ابو بکر لعاف و عمر نقر و عثمان خاین و معاویه عدو الله و عدو علی و نیز دیگر قیامت و قبر
و سوال منکر و نکیر و عذاب قبر و احیاء اموات در قبور همه حقیقت و میزان و صراط و بهشت
و دوزخ الحال موجود اند و آنچه قرآن مجید و اخبار ائمه اطهار به آن ناطق اند از حور و غلمان و
قصور و رضوان و ماکولات و مشروبات و غیر ذالک از مستلذات و موعودات همه حق و ثابت
میباشند و کفر دیگر در جهنم و کفر دیگر در بهشت خواهد بود و دیگر آنکه از فرایض مثل طهارت و صوم
و صلوات و خمس و زکوة و حج و جهاد و دلالت بمعروف و نهی از منکر نیز در تحقیق شرایط اینها حق و ثابت
و حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة این بود عقاید شیعه اثنا عشر
که ذکر شد مخفی نماند در زمان حکومت بنی امیه و خلافت بنی عباس زمان تقیه اولیای

در عقاید شیعه اسماعلیه

۱۰۹

اولیای مذهب شیعه بودند در سنه بیست سه هجری موتش دیالمه خروج کرده بر خلفاء بنی عباس مسلط بمذهب تشیع رواجی دادند تا در سال چهار صد چهل و هفت ملک الرحیم که آخر ملوک دیالمه بود در دست سلطان طغرل بیک سلجوقی گرفتار شده دولت و سلطنت ایشان منقرض شده دوباره زمان تقیه امتداد یافت تا در سنه نهصد و شش هجری شاه اسماعیل صفوی انار الله برهانه با ضرب شمشیر بیدریغ مذهب امامیه را مرتفع گردانید از آن روز چون آب رود فرات ازبند در بند الاسلام عمان به اداره مذهب امامیه در آورد و از آن روز الی یومنا هذا که سنه نود و شش سالست همه ملوک ایران از تبعیت مذهب جعفری سر بلند و عموم اهلش بانتظام الناس علی دین ملوکهم منتظم دار جعله الله الی الرجعه بمنه وصل الله محمد و آله

هر که را هست با علی کینه — در سخن حاجت درازی نیست
نیست در روی تش آستین بدر — دامن مادرش نمازی نیست

در عقاید مذهب اسماعلیه

این فرقه از شعبهای شعب شیعه شمرده می شوند و ایشان در کتب خودشان آورده اند

و مذهب آنطایفه

۲۶۰

که حضرت امام جعفر الصادق ع در اسماعیل در حال حیات او دو زن و جاریه نگرفت چنانکه حضرت رسول صلعم با خدیجه و حضرت امیر ع با فاطمه و گویند در وفات اسماعیل مردم اختلاف نمودند بعضی گویند در زمان حیات امام صادق ع وفات یافت فایده نص انتقال امامت از امام جعفر ع باولاد اسماعیل چنانکه حضرت موسی ع بهارون نص فرمود و هارون در زمان موسی ع درگذشت و خلافت باولاد هارون منتقل شد و نص بقهقرا باز نمیگردد و بدا محالست و حضرت امام علیه السلام بی اذن علام علام و بی استناد آبای کرام بی از اولاد عظام تغییر و تبدیل نداده و از سهو غفلت امام را نشاید هر که امام را خطا کار و غفلت شعار داند شقی است و در ظلمات و اشتباه در اعتبار نیست در آنکه امام جعفر صادق ع در حق اسماعیل نص فرموده شک و شبهه نیست و فرقه اثنی عشری نیز بر این قایلند و بعضی گویند اسماعیل فوت نکرده لاکن امام علیه السلام اظهار کرد فوت او را جهت تقیه تا مخالفان او را نیابند و بقتل او نشتابند و محضری در این خصوص نوشته منقولست که بمهر خلیفه عباسی رسانیدند

در عقاید شیعهٔ اسماعیلیه

که اسماعیل را در بصره دیده‌اند و بدعای او بیماری شفا یافته منصور از حضرت صادق ع
استعفا نمود امام همان محضر را که خط عامل منصور نیز در آن بود برای منصور فرستاد
بنابراین بعد از امام جعفر صادق ع امامت به اسماعیل رسید بعد از اسماعیل محمد ابن اسماعیل
و امامت به اسماعیل ختم آمد بعد از او ائمه مستور شدند و داعیان ظاهر و عالم از امام ظاهر
یا مستور خالی نباشد چون امام ظاهر شود حجتش نیز ظاهر گردد و مدار احکام بر ائمهٔ
هفت است مانند ایام هفته و سموات سبعه و کواکب هفتگانه و طبقات زمین شعر

همه را آفریده هفت طباق | قوله سبع سموات طباق
کوکب سیاره هفت هفته هفت | ارض هم [illegible] شده بیان گفت
جنس هفت مرد هفت مار هفت | آتش هفت نور هفت نار هفت
بحر هفت نهر هفت هم رهان | هفت آمد هم جوارح هفت بنیان
هفت تن قطب رسولان اله | کین مدار این بود از امر اله
دوزخ آمد هفت ای زین زمان | سبعهٔ ابواب از قرآن بخوان
تا نگو باخود که دوزخ خود بداست | کو سرای اعدای حق باید نشست

در مذهب نقطائیه

نقطا را مدار بر ده و نوزده است شیعهٔ امامیه از اینجا غلط کرده‌اند که ائمه را بعدد نقبا سیزده داده
دو که بعد از پیغمبر برادر او ولیعهد باشند که در حال حیات او باب شهرستان علم اوست و تمام دوره او
به هفت امام منقضی می‌شود نخستین آدم علیه السلام بود و بدین صفت و شرایط و خاتم تمام
دو ولیعهد وی بعد از وفات او شیث ع بود و دوره او به هفت امام منقضی گشت بعد از دوره آدم
حضرت نوح ع بود و شریعت آنحضرت ناسخ شریعت آدم ع بود و دوره او هم به هفت امام تمام
شد وصی او سام بود و بعد از آن حضرت ابراهیم ع بود و شریعتش ناسخ شریعت نوح ع بود وصی
آنحضرت اسماعیل بود و دوره او گذشت به هفت امام تمام شد بعد از حضرت موسی ع [illegible]
نوبت نبوت نهاد و شریعت او شریعت ابراهیم ع را نسخ کرد و وصی او هارون بود و چون بود
در زمان حیات موسی ع رحلت نمود وصی او یوشع ابن نون بود مستقیم و دوره او هم به هفت ع
امام تمام گردید بعد از آن حضرت عیسی ع پدید آمد و بوجود آنحضرت شریعت موسی منسوخ
شد وصی او شمعون بود و دوره آن به هفت امام به انجام رسید بعد از آن خاتم انبیا محمد مصطفی
علیه السلام مبعوث گشت و شریعت عیسی ع در گذشت و وصی او علی ابن ابوطالب علیه السلام
بود و حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و امام هفتم اسماعیل ابن امام جعفر بود و

و دور مهدی به جد او تمام شد و همچنین گویند که محق غیبت که امام وقت باید بعد از او که پسر او امام ظاهر
بود و معنی آیه کریمه ذریة بعضها من بعض اینست و قوای آیه شریفه و جعلها کلمة باقیة فی عقبه
همین است چون حجت آورند که حسن ابن علی باتفاق همه شیعه امام بود و فرزند او امام نبود
جواب گویند امامت او مستودع بود یعنی ثابت نبود و آن عاریت در امام حسین مستقر
بود و آیه شریفه فمستقر و مستودع اشارت به آنست و گویند در عهد هیچ پیغمبری دنیا از وجود امام خالی
نباشد و وجود پیغمبران در هر روزگار که بوده اند بوجود امام اشارت نموده اند زیرا که امام باطن
است و اصل باطن است مانند جواهر که در باطن سنگ تیره تعبیه است و بوجود در معدن
در غمر بحر و روح انسان در جسم تیره نهانست کما قال الله تعالی له باب باطنه فیه الرحمة
و ظاهره من قبله العذاب و آیه دیگر نیز برهان فاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر
من اتقی واتوا البیوت من ابوابها بر عقیده خود دلیل آورند ترجمه آیه شریفه اینست یعنی
نیکوکاری نه آنست که بظاهر مشغول شوند چنانکه عوام شده اند بلکه بیرون و درون نیکوکار باشند
که خورسندی بر ظاهر است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه

محقق نماند

مخفی نماند که مذهب اسماعیلیه بعد از شهادت امام همام جعفر صادق علیه السلام از مذهب
شیعه جدا شدند ولکن رواجی نداشت تا در سال دولت خلفای سادات علویه در مغرب
زمین خروج کرده همه ممالک مغرب زمین و مصر و شامات را اسماعیلی نمودند مدت
مدت دولت هفتاد و چهار سال نصف اهل اسلام مذهب اسماعیلی داشتند تا دولت
ایشان درگذشت در سال چهارصد و هفتاد و هفت از هجرت حسن صباح از داعیان مستنصر بالله
علوی در زمان حکومت ملکشاه سلجوقی و خلافت مقتدی عباسی الموت را تصرف نمود و
اکثر سکان جبال و خراسان و بدخشان و اهل قهستان بدایره بیعت اسماعیلیه درآمدند
و اکثر از مردم بلاد هند و سند و بلاد کابل و سیستان از اهتمام حسن صباح مذهب اسماعیلی را
قبول کردند مدت صد و هفتاد و شش سال نواب این فرقه در آن ممالک سلطنت و حکومت
کردند و جمعی کثیر از اکابر و اشراف اهل سنت و جماعت که با اسماعیلیه و سایر فرق در
مقام منازعه بودند بزخم کارد فدائیان اسماعیلی کشته شدند یکی از مقتولان قاضی القضات
و دولت شاه رئیس اصفهان و باسنقر حاکم مراغه و مسترشد و راشد عباسی از خلفا و

در عقاید شیعهٔ اسماعیلیه

۲۰۰

و رئیس تبریزی و حسن ابن ابی قاسم مفتی قزوینی و نظام الملک و فخر الملک و بعضی دیگر
از وزرا و هم چنین جمع کثیری که تفصیل آنها موجب تطویل کلام است وجود قوی دست آنها را
از ساحت روزگار برانداخت و اسامی مقتولان در بعضی از تواریخ بتفصیل مسطور است
در سال پانصد پنجاه و نه حسن ابن محمد که او را علی ذکره السلام گویند مخالفت حسن صباح و سایر
اولیای اسماعیلیه را کرده طریق الحاد و اباحت پیش گرفته فرقهٔ اسماعیلیه را منهمک [illegible]
گردانیده متعصبان اهل سنت و جماعت ایشان را ملقب بملاحده کردند و این شعر از اول بود

برداشت غل شرع بتائید ایزدی از گردن زمانه علی ذکره السلام

مجملاً بعد از قلع ملاحده مذهب ایشان از ترویج افتاده دوباره در اختلال کار صفویه
رواجیت بهم رسانیده تا در سال هزار و دویست سی و چهار آقاخان ابن خلیل شاه محلاتی بزرگ
۱۲۳۴
قوم و امام معتقد فرقهٔ اسماعیلیه گردیده و فتحعلی شاه مرحوم یکی از بنات سلطنت به
ایشان تزویج فرموده املاک زیاد در قم و محلات به آقاخان احسان فرمود و بعد از
حکومت کرمان را بعهدهٔ ایشان مفوض داشته آنجناب در هنگام اختلال دولتی

کرمان

در ذکر مذهب زیدیه

۲۱۶

کرمان داغستان و بلوچستان بدولت علیه ایران یاغی شده شرح آن در تواریخ مسطور بعد از
در میان دولت ایران و آقاخان کدورتی بهم رسید که کار بنزاع انجامید آقاخان نیز از آنجا
در کرمانشاه لشکری خود قرار داده بدفعه برخواست تا ده سال کار بدین منوال بود تا اینکه
در سال هزار و دویست پنجاه و هفت از کرت و صدمت لشکر ایران ستوه آمده فرار با چند سوار
از خاک ایران بیرون آمده راه هندوستان پیش گرفت و در بندر کلکته قرار گرفت مشغول
اغوای دین و احوال اسماعیلیه گردیده تا در سال هزار و دویست نود و هفت برحمت ایزدی
پیوست بعد از وفات مرحوم پسرش علی شاه در جای پدر قائم مقام شده رونق افزای
حال اسماعیلیه می باشند و از قراریکه استنباط شده یک از عشرین عموم اسلام مذهب اسماعیلیه دارند

در ذکر مذهب زیدیه و عقاید زیدیان

بطریق اجمال خلاصهٔ مذهب زیدیه اینست که این مذهب منسوبست بزید ابن علی ابن الحسین
ابن علی ابن ابو طالب علیهم السلام گویند ایشان پانزده فرقه اند بر این موجب اول
ابتریه دوم جارودیه سیوم صالحیه چهارم مرزوقیه پنجم یعقوبیه ششم ابتریه هفتم عقبیه هشتم

در ذکر مذهب زیدیه

باقریه نهم محمدیه دهم طالقانیه یازدهم قرمطیه دوازدهم زکیه سیزدهم خشبیه چهاردهم
خلفیه پانزدهم صباحیه در اصل سه فرقه اند در کتب اخبار آمده که سبب ظهور مذهب
زیدیه آن بود که زید ابن علی علیه السلام در کوفه خروج نموده و جمعی بر او گرد آمدند
و بعد اکثر ایشان از آنجناب برگشتند یوسف ابن عمر که در آن ولا از جانب هشام ابن عبد
الملک حاکم کوفه بود آنجناب را شهادت رسانید سر ایشان را بشام پیش هشام فرستاده
و بدنش را بر دار کردند آنگاه سوختند و خاکسترش را به چاه کردند جمیع زیدیه بعصمت امام
قایل نیستند و گویند امامت مخصوص است به علی ابن ابوطالب و اولاد آنحضرت هر کدام
که با شمشیر ظهور نماید نصرت او لازم است الکنون سه فرقه از آن پانزده فرقه موجوداند
اول صالحیه و ایشان منسوبند به حسن ابن صالح و ایشان را ابتریه نیز گویند اعتقاد این طایفه
اینست که علی ابن ابوطالب بعد از رسول اکرم افضل مردم بود و امامت خاصه آن
بود چون آنحضرت ترک امامت نمود خلافت بر شیخین درست شد و صحابه مخطی بودند
در حق ایشان نه خوب گویند نه قدح کنند و عقیده این جماعت برجعت اموات قبل از قیامت

و عقاید این طایفه

دوم جارودیه این طایفه می گویند که رسول خدا نص کرد بر علی علیه السلام بوصف و تسمیه
و این نص خفی بود یعنی روشن نبود و بعد از رسول الله امام علی علیه السلام بود و خلق کافر
شدند که دیگری را نصب کردند گویند هر که بر علی ع تقدم نمود کافر شد و نیز گویند علم شریعت
میان اولاد علی و سایر خلق و شاید میان عوام قومی باشند که علم ایشان زیاده از علم
امامان باشد گویند امام بعد از رسول علی ع بود و بعد از او حسن و بعد از او هر که از بنی فاطمه
با سیف خروج کند و بعضی از ایشان گویند که مهدی ع محمد ابن عبدالله ابن حسن ابن حسن خواهد
بود و بعضی از اینها اعتقاد دارند که مهدی ع محمد ابن القاسم ابن علی ابن عمر ابن علی ابن حسین
خواهد بود فرقه سیم جریریه ایشان را سلیمانیه نیز گویند این طایفه گویند که امامت بشوری درست
می شود و اگر دو کس از اخیار اهل اسلام بیعت کنند امام شود و امامت مفضول
درست و صحیح است ابوبکر و عمر در امامت مخطی بودند اما خطای ایشان نه بود که موجب فسق باشد
و گویند عثمان کافر شد بسبب بدعتهای چند و کشتهای ناشایسته که در دین احداث نمود و همه
زیدیه در اصول کلام با معتزله هم اعتقادند در فروع قیاس و رای در نزد ایشان دلیل

در ذکر مذهب کیسانیه

شرح بیعت فرقه جارودیه و جریریه و بتریه و دیگر را مفصلاً مجموع حسن ابن اطروش بن
عمر اشرف ابن امام زین العابدین در خروج زید بن علی علیه السلام از انصار او بود و از آن
واقعه جان بسلامت برده در سال سیصد و یک در دیلمان خروج نموده اکثر طبرستان را بحوزه
تصرف در آورده و ملقب بناصر الحق شده جمهور مردم طبرستان را بر مذهب زیدیه خواند ۵
در رواج او تصانیف در فقه زیدیه تصنیف نمود عقاید فرقه جارودیه را گرفته با اتفاق نموده
مدت شش صد سال تمام در دیلمان و طبرستان و گیلانات زیدی بودند تا در سال نهصد
و شش هجری دولت قوی دست صفویه ظهور کرده مذهب ایشان و وضع شریف آنجا نهادند
و شیعه اثنا عشری شدند از قراریکه از کتب تواریخ بدان استنباط می شود الآن اکثر
اهل یمن و حوالی آن زیدی مذهب و خود را از شیعیان انتخاب می شمارند

در ذکر مذهب کیسانیه گوید

ایشان گویند بعد از رسول امام علیه السلام و بعد از وی حسن و بعد از وی امام
حسین و بعد محمد حنفیه ابن علی ابن ابوطالب علیه السلام بود و بعضی از آنکه ... گویند

امیر المؤمنین علی

بعد از رسول

در ذکر مذهب غلات

بعد از رسول اکرم علی ابن ابوطالب امام بود و بعد محمد ابن حنفیه جانشین پدر گردید
و حسنین علیهم السلام را امام ندانند و گویند مهدی موعود محمد مذکور بود او زنده است
در کوه رضوان از جبال یمن مخفی و متنعم از نعمت های الهیست چنانکه شعر ... گوید

الا ان الائمة من قریش ولاة الحق اربعة سواء
علی والثلاثة من بنیه هم الاسباط لیس بهم خفاء
فسبط سبط ایمان و بر وسبط غیبته کربلاء
وسبط لا یذوق الموت حتی یقود الخیل یقدمها اللواء
تغیب لا یری فیهم زماناً برضوی عنده عسل و ماء

گویند مختار ابن ابو عبیده ثقفی کیسانی مذهب بود مردم را بامامت جناب محمد دعوت
میکرد و از قراریکه نوشته اند مذهب کیسانیه منقرض شده لهذا به فروعات نپرداختیم

در ذکر مذهب غلات و عقاید ایشان

لفظ غلات بضم غین جمع غالیت و غالی کسی را گویند که در محبت بمرتبه تجاوز کنند که بسید

در ذکر مذهب غلات

عقلا باشند اما در عرف طایفه‌ی را گویند که در محبت علی ابن ابو طالب چندان غلو کرده‌اند که آنحضرت را
معبود و حقیقی خوانند و ایشان متفرق بچند فرقه شده‌اند و بعضی مذهب تناسخ دارند گویند که
معرفت باری تعالی ممکن نیست زیرا که ممکن را با واجب هیچ نسبت نیست مگر آنکه
از مقام اطلاقیت تنزل نموده بلباس قیدی آید و از روی شفقت و تفضل خلق را
هدایت نماید و متمثل شدن از نسبت ممکن اما واجب است مانند متمثل شدن روح
القدس بصورت جوان مستوی الخلقه بر مریم و متمثل شدن جبرئیل بصورت دحیه کلبی
بمحمد عربی و آن ذات کامل صفات که از همه نقایص مبرا و از جمیع معایب معرا ست
از راه شفقت و مهربانی از وحدت صرف تنزل کرده هدایت اهل ضلالت میکند
و باشکال مختلفه و صورتهای گوناگون آمده خلق را رهنمونی نماید و بهر دوری بطوری
ظهور نموده نظام عالم میدهد و در این دور در ذات مقدس علی المرتضی است و خبر
انا خالق السموات والارض دلیل مدعا ست و مصدر کنزت انا نقطه با تحت با ء
بسم الله گردیده و حدیث سلونی قبل ان تفقدونی بگوش خورد و بگوش رسیده

و خبر

و عقاید الطایفه

نوکر شده‌اند که مرده زنده کردن و تصرف در آسمانها و ستارها نمودن کار یزدان و خبر
یا علی جئت مع کل نبی سراً و معی سراً و جهراً شاهد مدعا ست منکران آنحضرت را
قسیم الجنة و النار میدانند و قاسم الارزاق خوانند بعضی از ایشان گفته‌اند که باری تعالی ظاهر
میشود در صورت خلق و انتقال میکند از صورتی بصورتی و حال صورتش علیست
و چون کس بر این معرفت حاصل کند تکلیف از آن ساقط میشود و عبد الله سبا اول کسیست
که غلو کرده گفت ان الله لا یظهر الا فی علی ابن ابیطالب وحده وان الرسل کانوا یدعون
الی علی وان الائمة ابوابه فمن علم ان علیا خالقه و رازقه سقط عنه التکلیف و محمد نصیرا
نصیری گوید ان الله لا یظهر الا فی علی ثم اظهر الائمة اثنا عشر و فرقه که اصحاب اسماعیل
اند میگویند ان الله یظهر فی علی واحد بعد واحد وان علیا و الائمة نور واحد و فرقه دیگر میگویند
که آن امام متصل بالله کاتصال نور الشمس بالشمس لیس هو الله ولا غیره علا هو حباب و لا حجاب
گویند امیر علیه السلام را شهید نکرده‌اند و نمرده است بلکه زنده است و در ابر است رعد آواز اوست
و برق تازیانه اوست و آفتاب مظهر اوست از آنجهت روشنی نموده جمیع [illegible]

طریقت و شریعت و حقیقت گویند هر که علی را بخدای شناخت اهل حقیقت است
و هر که علی را بخدای نشناخته و بوجود ایشان قائل نیست انکس از دین ایمان بری است

جز اسد الله در این پرده نیست   غیر علی هیچ در اندیشه نیست

ایشان نیز انشیدن و شارب گرفتن و صوم و صلوة را گناه کبیره شمارند مگر در سال سه روز روزه
و صال میگیرند انهم در زمستان طایفه علی اللهی در ایران چند فرقه اند همگی ایشان منکر علم
رسمی و کتب سماوی اند ابتدا این مذهب در زمان خود امیر المؤمنین علیه السلام
ظهور کرد باعث این فتنه عبد الله ابن سبا گردید آنحضرت حکم بگرفتن اصحاب ابن سبا فرمود
خودش بسبا با طایفه این گریخته و انانکه از اصحابش گرفتار شده بود فرمود حفره کنده پر از آتش نموده
ایشانرا سوزانید و اعتقاد ایشان در مذهب مضبوط خود زیاده تر گردید و این گروه در بلاد
روم و شام و ایران و جبال توران و ترکستان وغیره بسیارست یکی از انها میگوید شعر

بارها گفته ام زبان طلق   دل   علی الله غیر   باطل

در ذکر عقاید یزیدیان و مذهب ایشان

این طایفه

این طایفه گویند که بعد از رسول مختار ره خلفه ثلاثه و معاویه و یزید برحق بودند و در اعلام دین
مبین و ترویج شریعت سید المرسلین سعی موفور نمودند و اکثر بلاد عالم و امصار بنی آدم بسعی و اجتهاد ایشان [illegible]
بر اهل ایمان مسلم گشت و صیت اسلام بگوش دور و نزدیک خاص و عام رسیده از شرق و غرب
عالم در گذشت چنانکه حضرت رسول خبر داده بود که عنقریب امت من بر اکثر معموره غالب عالم
شوند بنابر موده انحضرت خلفه ثلاثه و معاویه و یزید و جمعی از بنی امیه سرمهای استیلا یافتند
و بسبب شوکت و عظمت ایشان اعدای دین و کفره منافقین به بیغوله عدم شتافتند مجملا
ما بر خلافت ایشان ایمان داریم و از امامت پسر ابوطالب و اولادش بیزاریم روز
عاشورا بر اسبان سوار شوند و با اهتمام تمام بصحرا روند و چنان نمایند که زمین کربلاست
و امروز روز عاشوراست طبل جنگ نوازند و اسب تازند و تیر اندازند که بعضی ها از منافقان
بزنیم و از قول چوبان پسر معاویه را امید شادی کنان و دست زنان بمنازل خویش مراجعت
نمایند و ابواب لهو لعب و عیش طرب بر روی یک دیگر گشایند و با هم مبارک باد گویند در
خاطر یک دیگر را جویند نیز زنان ایشان سیاه پوشند و گویند که خلافت یزید و بعد وی از اعلام حمید

در عقاید صوفیهٔ باطله

ثابت شده است که باریتعالی بملائکه فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة زمرهٔ ملائکه گفتند
اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء یعنی خلیفه این صفت دارد که فساد نماید و سفک دماء کند
پس خلافت و امامت بر یزید درست آمد این طایفه در بعضی از کوهستان مشرق که ایشان را
شنوگ گویند سکونت دارند و بعضی از بلاد دیار بکر و شام و ارمینیه مصعر اینها بسیار اند و
همی ایشان در کسوت مسلمانان و لباس اهل ایمان و نماز گذارند و هرچیز نگارند الخ

در ذکر عقاید صوفیه و بعضی از مذاهب آن طایفه

مخفی نماند از اقوال اکابر استنباط شده فرقهٔ صوفیه دو جور در عقاید و مذهب هر یک بطور ایشان
یکی از آن طایفه در راه حق در فروعات و فروعات عقاید شیعه اما صوفیه بر دوام اند مثل اویس
قرنی و کمیل ابن زیاد و ارشدهم بعض سعید مشایخ صوفیه و شیخ بهلول و ملا محسن از متاخرین
رئیس و صاحب سلک این طایفه معتبر اند فرقهٔ ثانیه صوفیان مبطل اند و این طایفه
منسوب است به جنید سعید بعضی گویند چهار فرقه از آن اصل است و باقی فرع است
و آن چهار مذهب حلولیه و اتحادیه و واصلیه و عشاقیه است و بعضی یکی واصلیه ر

عبادیه

و فرق ایشان

و صدقیه و تناسخیه شمرده اند و بعضی اصل مذهب را شش و باقی فروع گفته اند و ملقبیه را در اصل
بر آنها را افزوده اند و بعضی گفته اند هفت است و صدقیه را بر آن شش اصل زیاده
کرده اند اما حق اینست که از جملهٔ مذاهب صوفیه دو مذهب اصل است و باقی فرع
و آن دو مذهب یکی قایل شدن بحلول و دوم قایل شدن به اتحاد و پس بدان فرقهٔ حلولیه
می گویند خدا انتقال در ما حلول کرده است و هم چنین در جمیع ابدان عارفان حلول می کند
اما مذهب اتحاد دانست که ما متحد الهی شده ایم و هم چنین با خدا یکی می شود و این فرقه
خدا را تشبیه به آتش و خود را به آهن تافته می کنند و می گویند چنانکه آهن در انگشت بسبب
ملاقات و مصاحبت آتش مانند آتش شود عارف نیز بواسطهٔ قرب بخدا خدا می شود و فرقه
اثنا عشریه می گویند صاحبان این اعتقاد هر دو زندیق و ملحد و بی دین است و آن مذهب را
از جبریانه که طایفهٔ از صابئیه اند بعضی ستاره پرستان با دیگر فته اند و بعضی جبریانه را از طایفهٔ
ترسایان شمرده اند چنانکه بعضی از غلات شیعه بعضی ائمهٔ اثنا عشریه را خدا میدانند و هم چنین
بعضی از غلات اهل سنت و جماعت مشایخ خویش را اله میدانند حلول و اتحاد را از ترسایان

در مذهب صوفیه باطله

فرا گرفته اند و هیچ مذهب از مذاهب بمذهب ترسایان از آن دو مذهب نزدیکتر نباشند
و بعضی دیگر بکفر زنادقه را از این که زانیه بوحدت وجود قایل شده اند و گفته اند هر موجود
خدا است تعالی الله عما یقول الملحدون علوا کبیرا و سید مرتضی در تبصرة العوام فرموده که
عشاقیه گویند که انبیا بغیر حق سخنان و نقل مشغول کنند و خلق را بجهد امیخوانند بتکلف پس
باز میمانند از حق بجهت نبوت و هر چه خلق را از حق باز دارد باطل است پس التفات
بقول انبیا و رسل نباید کرد و مکلف و تکلیف نباید شد که بی حاصل است امام غزالی
در کتاب میزان میگوید که با یکی از شیوخ صوفیه مشورت کردم میخواهم بقرآن مواظبت
نمایم مرا از آن منع کرد و گفت علایق دنیا و جاه و علم از دل بیرون کن در خانه فارغ بنشین
و اختصار کن بر ادای فریضه و اندیشه را با زبان جمع کن و میگوی الله الله و این حکایت از
و جهت که خود را اعتقاف خدا خوانند و اعتقاد ایشان آنست که بهترین خلق خدا ایشانند
و از بهر این منزوی شوند با کس اختلاط نکنند و گویند علایق جسمانی را از خود دور کردیم
تا بمنزل رسیدیم اما واصلیه گویند که ما واصل بحق شده ایم و نماز و روزه و زکوة و احکام دیگر

از بهر آن

و فرق ایشان

از بهر آن نهاده اند که تا اول بآن مشغول شوند و تهذیب اخلاق حاصل کنند و معرفت حق ایشان را
حاصل شود و اصل گردد یعنی بحق برسد و چون واصل شد تکلیف از وی برخواست
و هیچ چیز از شرایع دین بر وی واجب و لازم نیست و هر چه او کند نیکو باشد اگر خواهد
با مادر و خواهر و دختر خود وطی کند او را حلال باشد و همه محرمات از خمر و زنا و لواطه
و مال مردم بر او حلال گردد و کس را بر او اعتراض نیست اگر او نیز جماع و هم جماع باشد
و نیکو بود و گویند اگر کسی را از ایشان شهوت غالب شود و از دیگری مجامعت طلب
کند اگر مفعول منع نماید از طایفه او اصلا بدر رفته باشد و منع کفر است و اگر او دل
باز کند که از واصلان باشد اجابت کند و او شهوت براند بدرجهٔ ولایت برسد و از
اولیای کبار باشد زیرا که از حق بواصل رسانیده است و این مذهب در همه ایران
و ترکستان و روم شهرتی تمام دارد و ایشان اعتقاد ندارند بسوال قبر و قیامت و حشر
و نشر گویند عالم قدیمست فرقه دیگر طایفه نوریه اند گویند که حجاب دو است یکی
نوری و یکی حجاب ناری انچه نوریست مشغولست باکتساب صفات خوب چون

توکل و شوق و تسلیم و مراقبه و وجد و حال و امثال آنهم و آنچه ناریست مشغولست با فعال
شیطان چون فسق و فجور و حرص و شهوت و امثال آنهم چنانکه شیطان ناریست و فعل او
هم ناریست و این قوم گویند نشاید که خدا تعالی را برای بهشت یا از خوف و بیم دوزخ عبادت
کنند و فرقهٔ دیگر از صوفیه هست که همت ایشان صرف شکم باشد و خرقه در پوشند و سجاده مهیا
دارند و از حرام و حلال احتراز نکنند ایشان را نه علم باشد و نه دیانت از بهر لقمه و کسوت
گرد عالم گردند و همیشه طالب طعام و رقص باشند چون شکم پر کنند در هم نشینند
و حکایت ایشان این باشد که در فلان شهر و فلان خانقاه اطعمهٔ خوب سازند و سماع
و رقص را نیکو کنند و جنس دون همت تر از ایشان نباشد و بعضی از احوالات طایفهٔ صوفیه
در جای خود نموده شد بعد تحقیق بباید که جماعه اصولیین حلاج و بایزید و حسن بصری را از این فرقه
شمرده اند چنانکه سید مرتضی علم الهدی و دیگران نوشته اند که در اواخر خلافت بنی امیه عثمان
ابن شریک کوفی که به ابوهاشم کوفی مشهور بود این مذهب و این طریق را وضع نمود و
و بصوفی مشهور شد از منتسبان قوم ابوهاشم در وجه تسمیهٔ او وجوه متعدده در هم بافته اند

من

من بعض از ایشان گفته اند که این عبارت از اصحاب صفه بوده که صوفی نام کرده اند و صوفی
گفته اند و بان سخنان واهی سفیهانه از دور و دی گمراهی انداخته اند پس اول کسی را
که صوفی گفتند چنانکه فریقین گویند ابوهاشم کوفی بود و این را سبب آن شده که مثل
رهبانان نصاری جامه‌های پشمینه در بر میپوشیدند و آن صوفیان مثل نصارا بحلول اتحاد
قایل بودند چنانکه نصارا در حق حضرت عیسی بحلول اتحاد قایل بوده و از برای خود
این دعوی مینمودند و در این دو دعوی منفرد و مبتلی بود و معلوم نیست که در آخر
رایش بکدام یک قرار گرفت در اصول الدیانات مسطور است که بظاهر اموی و جبری
در باطن ملحد و دهری بود و مرادش از وضع این مذهب این بود که دین اسلام را برهم زند و
از ائمه معصومین چندین حدیث در طعن او وارد است و پیروان او را نه صوف پوشند چه
نپوشند صوفی گویند لهذا مریدان او بصوفیه و ابوهاشمیه و عثمانیه و شریکیه ملقب شدند و چون
سفیان ثوری طریقه و روش او را خوش کرده صورت و رؤیت و تشبیه و تجسیم بر مذهب
او افزوده و عرصهٔ این مذهب را وسیع گردانید این فرقه را ثوریه و سفیانیه نام کرده و بعد از

در ذکر مذاهب فرق صوفیه مبطله

۱۴۱

آن ابایزید بسطامی صدای لیس فی تحت جبتی الا الله بلند نموده این فرقه را به بسطامیه ملقب کرده
بعد از آن منصور حلاج بابه آن ادعای او وجهت نموده مریدانش را حلاجیه گفتند سبیان
بسته اند که بایزید سقای امام جعفر صادق علیه السلام بوده و این محض افترا است زیرا
که بایزید معاصر امام حسن عسکری ع بود و در چند خدمت جعفر کذاب نموده و اکثر این طایفه
ظاهراً مذهب احمد حنبل و مالک در فروع عمل میکردند و بعضا هم شبلی مالکی مذهب بود و
ذوالنون شاگرد مالک بوده و بیشتر از این طایفه چنین بودند و اما حسین ابن منصور رسواییرا
از بایزید و دیگران کرده اند کفر خود را از لباس پوشیدن ظاهر گردانیده و توقیع لعن
او بیرون آمده و در جمله کسانی که فتوای قتل او نوشته یکی حسین ابن روح علیه الرحمه است
که از وکلای اربعه است و عادت متعصبان سنی آنست هر کس که از این طایفه چند
که رسواتر از همه کرده اند به پرده از کفر خود برانداخت مانند بایزید و حلاج گویند که
دو دها بوده است و اکثر صوفیه نیز دعوای وجدانی ایشان را مصلحت است با آنکه در دو عصر
جا بهار اند و قایلند از غلبه تعصب تا شده مذهب خود را فراموش کرده بود

قایل شده اند

در ذکر عقاید مهاباد و بابیان

۱۴۲

قایل شده اند و میگویند که بایزید بسطامی دو دهاست و حسین ابن منصور نیز دو دها بوده یعنی
از ایشان کافر و یکی مؤمن از آنکه بر اولیاء الله و هیچ تقصیر نمی کنند که چون بکتب سیر و
تواریخ رجوع کنند رسوا شده شده و از جمله احادیثی که از حضرت رسالت پناه در چند کتاب
از کتب قدما دیده و شنیده ام است اینست که فرمود یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون
الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون الفضل لهم بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السموات
والارض مجمل اوراق در اینجا چند کلی از کتاب ادعیه لیاق علما در حق صوفیه نقل قول نمود
پس یک مذهب صوفیه اثنا عشریه و دلایل ایشان در این مجلد ظاهر نمود و بالله التوفیق

در ذکر مذهب مهاباد و بابیان که انها را ابوردانیان نیز گویند

بر ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق پوشیده و مخفی نخواهد بود که اکثر از تعالیم این مذهب
محقق کرده و در کتب محققان دیده و شنیده خلاصه آن اینست که مهاباد بیان گویند
که عمده و ظهور عالم و انبیای صنعت آدم بر عقلای معرفت توام مخفی است و از مبدا
حضرت انسان تا این زمان کس را معلوم نیست اما مستحفظان اخبار بعضی صدق آثار

در بیان مذهب مه‌آبادیان

۲۲

استعار نموده‌اند که اول دور این دوره مهاباد بوده ایزد متعال او را با جفت خویش پیدا کرد
و او را ذریت عظیم و اولاد بسیار کرامت فرموده بتاج نبوت و منصب خلافت مفتخر
و سرافراز ساخت خداوند عالم او را کتابی فرستاد دساتیر نام که در آن هر گونه علم
و هر لغت اعلام بود کتاب مهاباد را بعضی از محققان علت ترجمه کرده‌اند من جمله ترجمه
بوزرجمهر است که اعراب او را بوزرجمهر خوانند که بجهت قباد و پسر نوشیروان تالیف کرده است
مضامین ترجمه‌اش اینست که ذات یزدان از جمیع اشکال الوان مبرا از وصف
بلغا و تعریف فصحا مبرا و معقول عقلا و مفهوم حکما و در معرفت آن ذات حیران و جمله ادراک
در جستجوی آن ذات بیچون سرگردان و همه موجودات پرتویست از وجود آن
و عکس بر همه ممکنات برابر و یکسان و آن ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است
مانند قدرت و علم و حیات و اراده و نخستین مخلوق او عقل است و بواسطهٔ آن عقل را
آفرید و نیز گویند جهان با ذات یزدان چون نور خورشید است و هر چه در عالم کون
و فساد هست از اثر ستارگان است لهذا تعظیم ایشان نمودن و قبلهٔ حاجات

دانستن

در عقاید این طایفه

۲۳

دانستن روا و هر یک از اختران را در هنگام خود عبادت کردن سزا لاجرم مهابادیان
هر موضع که آتش کده بود و برابر او هیکل اختران می‌ساختند و بتعظیم و تکریم آن اختر که
آن برپا داشتند و خلق جمهور در هنگام شداید و محن استعانه از آن پیکرها می‌بردند
و آتش را نیز از مظهر نامه دانند و احترام او را واجب شمارند و در کتب ایشان مسطور است
که بعد از مهاباد سیزده پیغمبر متعاقب یک دیگر موسوم بآباد مبعوث گشتند و بعد از ایشان چهار
آباد نیز پدید آمدند پسران از پدران بطناً بعد بطن معتقد او و پیرو آیین حق بودند و جمعی
از ایشان بتاج نبوت سرفراز و بعضی بخلعت خلافت ممتاز شدند و مدتهای مدید نبوت
و سلطنت در خاندان ایشان امتداد یافت و بعد از آن جی افرامیان لوای سلطنت
افراشتند چون نوبت ایشان بآخر رسید فرقهٔ شائیان در مسند عزت نشستند و دولت
ایشان هم بنهایت انجامید یاسانیان بر اورنگ سلطنت عروج کردند این چهار
فرقه و جمیع نسب مهابادیان و جیان و فرقهٔ شائیان و طبقهٔ یاسانیان همه مطابق دین
و شریعت مهاباد نازل شده و بقول ارباب کتب متقدمان معلوم می‌شود که پیشدادیان و کیان

وگروه کیان تا زمان گشتاسب در فروع بهاد دنیت دانستند چو ساسان که از ملوک
ساسانیان بود و پسر خود دختره را که میان مورخان اسلام او را کیومرث خوانند و معهود
کرده و او به جهانداری میل نکرده در گوشهٔ ناموسی انزوا گرفته مشغول عبادت یزدان شد
گردیده اندرار و انقلاب قوم فرصت غنیمت شمرده بنای فتنه و فساد نهادند تا
تا کار منجر بمحاربه و مجادله شده همهٔ خلق روی زمین یکدیگر بوادی هلاکت رسانیدند
و بغیر از کیومرث کسی در قید حیات نمانده رقم بود اعتقاد ایشان آنست که آدم
همان کیومرث است که فرقهٔ اسلام او را اول ملوک پیشدادیان شمرده اند
از جهت آنکه در فترهٔ غیبت او کسی در قید حیات نمانده بود و همه مخلوقات از نسل
و بند خداوند اقدس سبحان تفضل نموده شامل احوال عباد نموده کیومرث را خلعت
نبوت و خلافت پوشانیده در میان اولاد امجاد سربلند و ارجمند گردانید و کیومرث
در مدت سلطنت و نبوت خود در ترویج مذهب مهابادیان مبالغهٔ تمام داشت
آتشکده‌های متعدد بنا نمود چون از زمان کیومرث در گذشت هوشنگ اختیار

بالحدن

پرستیدن مریخ گردون لوالب یافته را در جزو مخلوقیت و عباد نهاد مریخ را اگرچه
قبول بید انست در حقیقت معنا عین وجود نفیست را مرد می شمرد و بعضی از انوار
خاص میدانست چون دورهٔ هوشنگ گذشت طهمورث هم در تبعیت دین
پدر مستقیم و برقرار بود چون دولت جمشیدی ارتفاع پذیرفت در اول سلطنت
و حکومت خود دین مخترعهٔ آفتاب پرستی را تقویت کرده می فرمود که هوشنگ
راه را غلط پیموده که مریخ را براو تفضیل داده بلکه کواکب همگی از فیوضات انوار شمسیه
مستفیض و کسب انوارشان از آفتاب چون تاب است بعد از جمشید چون
پسر جمشید جم اختراع مذهب و همه رضایه نمود جمشید هم تقویت جمسان نموده مذهب
و همه را رواجیت داد تا الا روز قتل در همان عقیده مستقیم بود و در این اوراق عقاید
اکابر و همه را فراهم نمود چون دورهٔ جمشیدیان و ضحاکیان مرکز عدد بیست رسید
فریدون این آیین اورنگ سلطنت را از وجود خود زینت بخشیده دوباره آیین
آفتاب پرستی را محکم و مستحکم نمود و فرمود که جمشید را در آخر عمر دیو از راه برده گراه

در ذکر اعتقاد طایفه مغان

نبود گاه و بیگاه خود پرست گردیدند و مذهب آفتاب پرستی تا زمان ظهور
زردشت در همهٔ ممالک ایران مستمر بود اگرچه بعضی از سلاطین در فروعات
مذهب بیراهی رفته اند لاکن در حقیقت مطلب بغیر از شیوهٔ و سیرهٔ گاه فرق
در مذاهب ایشان نبود و بیشتر در اصول تابع مذهب مهابادیان بودند انتهاء و بعد
گیومرث کواکب پرست بودند بعضی از کواکب را در حیز معبودیت نهاده بودند
و در زمان هوشنگ فقط مریخ را پرستیدند و در زمان جمشید و فریدون الی زمان گشتاسب
آفتاب پرست بودند بعضی رو بر آفتاب عبادت کردند مخفی نماند که اهل مغان گیومرث را
آدم و جمشید را سلیمان و زردشت را خلیل الرحمن و کیکاوس را نمرود و هام این گودرز را
بخت نصر میدانند اگر کسی را قدری فی الجمله تتبع اخبار و تواریخ بوده باشد خواهد دانست
که این همه از بی شعوری و قلت تتبع نوشته اند چون نمودن تاریخ تمام ایشان
از سلک و سیاق این کتاب خارج است لهذا حواله بکتب ناسخ تواریخ نمودیم

در اعتقاد مغان در حق زردشت

لازم آورده که اول شرحی از احوالات خود زردشت بروفق مذهب زردشتیان نگاشته

در حق زردشت

بعد از آنکه از زنگ شهرداری و سپهر جهانداری پرتو دشمنان بر نیست گرفت
گیتی مهابادیان مانند نبرد ایشان از عادت و پس به سر رفت جهان بکام دیوان
روزگار بر مراد اشرار گشت و شئونات ظلم و عنا و فسق و فساد از الوان گوناگون
در گذشت شیوهٔ بد و دیگری شیوع و قاعدهٔ افسونگری وقوع یافت داد از جهان
آفرین بر بنده گان خویش تفضل نموده زردشت را بتاج نبوت سرفراز ساخت
مفصل این مجمل آنکه چون حضرت عزّ و جلّ خواست که بجهت ارشاد و هدایت
عباد پیغمبر از رسالت نماید این عطیهٔ عظمی جز از نسل ایرج فریدون از غیر نژاد
شایسته و لایق نبود بنابراین به پورشسب ابن فرزنب که از نسل فریدون بود زردشت را
عطا فرمود بنا بقول بعض تواریخ نهصد نود سال قبل از هجرت ظهور زردشت
شده است گویند در هنگام تولد خنده نمود و چنانکه شاعری از زبان پدرش گوید

بدل گفت کین فره ایزدیست   جز این هرکه آمد ره آورد گریست

چون کاهنان و جادوگران احوال او را از انقلاب ستاره گان و اوضاع کواکب

در ذکر اعتقاد طایفه

۳۹۰

معلوم کرده بودند که عنقریب شخصی ظاهر خواهد شد که دین بهی را ظاهر سازد
روش بود و دیگری دکان خویش را خواهد انداخت لهذا همین قصدش نمودند بارها مگر
خواستند که بعد برسانند تلف سازند از آنکه در حالت کودکی دو دفعه به پای غول
انداختند صدمه نرسید وقت دیگر همچین با شیرهای گرسنه قصد قتلش نمودند دستشان
در هوا خشکید لهذا مجذوب و مغلوب ماندند چون زردشت به پانزده سالگی رسید و پا در
مافیها در نظرش خوار و بی اعتبار گردید شب و روز از شهوت غضب ترسان و
هراسان بود و همچنان بود که سن شریفش بر سی رسید از وطن حرکت سفر نمود
در بین راه به کنار رودی رسیده منزل گزید در زیر درخت میوه‌دار جا کرده
مشغول بعبادت یزدان گردید در آن وقت بهمن که در زبان اهل اسلام
او را جبرئیل میگویند بر زردشت نازل شد با کسوت و صورت روحانی بر زردشت گفت
که یزدان ترا سلام میرساند و نزد خویش میخواند پس نزد یزدان شد و آنچه خواهش
از روی مشکلات کرد جواب شنید که اصناف الطاف درباره تو بسیار و نظر رحمتش

ارجمند

معراج پیغمبر زردشت

۵۰

در حین توجه پس زردشت بر خواست به اشارت بهمن دو از چشم فرو
بست چون باز چشم را گشود خود را در بهشت مینو مشاهده نمود یعنی در مقام سدرة المنتهی
دید انجمن و بعد پیر از مهران مجلس مشاهده کرده همه از خلقان و ملائکه بهر یکی از شرف
تعظیم و تکریم نمودند یعنی پیغمبر خدا بر پا ایستاده تهنیت کردند بعد بر حضور یزدان روانه
گردید بعضی رازهای نهانی و اسرارهای پنهانی که بود میان یزدان سوال
نمود همه را جواب شنید بعد از آن ایزد تعالی کتاب زند اوستا را بدو عنایت فرمود
و گفت ای زردشت ما ترا به افسر رسالت و کسوت نبوت زینت دادیم و جهت
ارشاد بندگان نحو آفاق فرستادیم این نامه نامی و صحیفه گرامی را بردار
و قدم در راه ارشاد گذار و خلایق را بگو که در هنگام عبادت و پرستش من روی
خود به آتش آورند زیرا که مخلوق روشن محتاج آذر اند و آتش شعله از انوار حقیقت پس
چون زردشت از مقام لامکان بحوالی امکان شتافت نخست به بارگاه گشتاسب
ابن لهراسب که شهریار زمان و خسرو ایران بود خرامید مجلسی دید از وجود فرزندان

آراسته و عبیر و بان و عیدان از هر طرف برخاسته زیرا که خسرو ایران دانایان را دوست
داشتی چون وخشور خدا خسرو زمان را با تاج کیانی به سریر دید با بوده برهان تصحیح
دل آن جمع او را آفرین گفت و تبلیغ رسالت نمود و شهریار ایران معجزه و برهان در
اثبات پیغمبری خواست وخشور یزدان دست در بغل نموده درخشنده آذری بیرون
آورده که بدست او المی نرسانید آن آتش را در کف شاه ایران نهاد وی نیز از دست
بخشید آنگاه بدست دانشوران نهاد ایشان را نیز نسوزانید بعد از آن به امر زردشت روی
گداخته چار جوش به سینه وی ریختند هیچ گونه مضرتی به بدنش نرسید خسرو ایران
چون آنهمه معجزه و برهان را از زردشت دید منقاد رهنمائی او گردیده مراتب و ترتیب
او را گرفت بهم دست پسرش اسفندیار بمردی رهبری را آتش پرست نمودند مخفی نماند
که هوا و هوس معجزه‌ها به زردشت نسبت داده‌اند چنانکه بعضی از آنها در یک نبشته شده
و بعضی هم که در میان فرقهٔ مغان و طایفهٔ آتش پرستان شیاع دارد و در السنه و
افواه ایشان مشهور است گفته آید اول آنکه علما و دانشمندان ایران از عزت

و حرمت

و حرمت زردشت در نزد گشتاسب بغایت رنجور شدند و بطریق مهر و محبت ساخته
در هلاک او رای زدند و قرار را بر این گذاشتند که زردشت هر وقت که بحضور
پادشاه ایران رفتی کلید وثاق را به دربان سپردی روزی دانشمندان دربان را
فریب داده مفتاح را از وی گرفته حجره را گشادند چیزهای پلید مانند موی و استخوان
مردگان و امثال آن در خریطه کرده زیر بالین زردشت نهادند بعد از آن با دل خرم
نزد خسرو عجم آمدند و شهریار دانش پژوه را در مطالعهٔ زند اوستا دریافتند و خشور یزدان را
در پیش شاه دیده از غایت حسد زبان طعن گشوده او را ساحر و افسونگر خواندند و کلمات
زند را از راه گمراهی سخنان واهی شمردند و خود را اهل زندیق در نظر سلطان جلوه
دادند پادشاه زمان چون موبدان و دانشوران را متفق القول و متفق الفور
به تفحص وثاق او امر فرمود اشیائی که دانشمندان پنهان کرده بودند ظاهر شد پادشاه
از مشاهدهٔ آن خشمگین شده زند اوستا را بر زمین انداخته آن پیغمبر خدا را محبوس
و مقید ساخت چون مدت یکهفته بر آن گذشت شهریار را بارهٔ بود که در

رفتار بر باد صبا سبقت میگرفت شهریار باره را دوست داشتی پیوسته ملازم آن بادپا .
بسر وقت او رسید و قوایم اربعه اسب را بر شکم فرو رفته دید صورت واقعه را بعرض سلطان
رسانید شهریار بپای خود آمده باره را چنان دید بر احضار حکما و بیطاران فرمان داد از حقیقت
آن استفسار نمود همگی از معالجه عاجز ماندند شهریار با همه دل تنگی و افسردگی روز را شب
شب را صبح کرد از آنجهت که همه در خانه داخلی متشعر و دل تنگ بود طعام و غذا از وخشور خدا
فراموش شد چون حاجب فردا وظیفه حاضر کرد احوالات اسب را عرض نموده عذر
شب گذشته را خواست وخشور بحاجب فرمود که بخدمت شاه عرض کن که من چاره
آن بادپیما را می‌نمایم و دیگر از این غم خلاصی می‌یابم این خبر چون به شهریار رسید
فی الفور وخشور خدا را احضار نموده ابتدا از اول بکام رفته بعد از استماع مجلس
شهریار بر نواخت خبر و زمان احوال باره بار نمود و معالجه آن خواست پیغمبر
خدا فرمود که از چهار چیز با من عهد بنمایند تا که چهار دست پای اسب را سلامت
خواهی دید سلطان از آن چهار چیز سوال نمود فرمود اول آنکه به پیغمبری من اقرار

ثانی

ثانی دوم آنکه فرزند خود اسفندیار را بخوبت در ترویج دین بهی با من پیمان نماید
سیم آنکه بانوی شهریار بر رسالت من اقرار نماید چهارم آنکه دربان راه ظلم نمائی که
اسباب سحر و افسونگری که به تو نسبت داده گشتاسب قبول کرد وخشور خدا
دست خود را به چهار دست پای اسب مالید از شکم بیرون کشید معجزه دوم
در کتب مغان حکایت میکنند که روزی گشتاسب بوخشور عرض نمود که مرا چهار آرزو
و تمناست اول آنکه قبل از رحلت رتبه خود را در آخرت مشاهده نمایم دوم آنکه روئین
تن شوم که در جنگ جدال زخمی و المی بمن نرسد سیم نیک بد این جهان را بدانم چهارم آنکه
زنده جاوید باشم زردشت فرمود این چهار آرزو تا روز اربعه را نخواهیم ولاکن تو
باید که از این چهار یکی را برای خود گزینی و سه صفت دیگر را برای سه کس دیگر برگزین
که نامی بخواهم زرداد آفرین بس فرمود تا شراب و شیر و گل و انار بیاورند
زردشت دعایی خوانده بر آن دمید جام شراب بگشتاسب داد وی بسر کشید دم
بیهوش شد و روانش بجهد برین خرامید و رانگاه حور و غلمان و جای نکوکاران مشاهده نمود

راست بگوید

در معجزات زردشت بنا

دیگر آنکه گشتاسب شیر را به پشوتن داد بنوشید از رنج ممات وارست حیات جاودان یافت
دیگر بهی را بجاماسب داد علوم اولین و آخرین را معلوم کرد و بعد از آن
انار را به اسفندیار خورانید روئین تن شد معجزهٔ سیم بعد از آنکه گشتاسب بگفتهٔ گرزم
اسفندیار را محبوس کرده و خود به زابلستان رفت ارجاسب ابن بهن ابن
افراسیاب ابن پشنگ ابن زادشم ابن تور ابن فریدون این را شنیده دو دفعت را
فرصت شمرده از رود جیحون عبور نموده به غارت ام البلاد بلخ دست ظلم گشود بنای
قتل عام نهاد و جمعی از اشرار اتراک قصد آتشکده نموده وقتی رسید که زردشت بعبادت
یزدان مشغول بود قصد شکار ضرب بسر ابن براتروکار زد زردشت تسبیحی که در دست داشت
بسوی او انداخت آتشی از او جسته آنها را بسوزانید ضارب قبل از مضروب
هلاک شد معجزهٔ چهارم یکی از معجزهای آتشکده های ایران را شمرده اند که آذرنوکار
در هفت جای هفت کشور ایران آتشکده بنا نهاد و هر یک را بنامی مسما کرد بدین قرار
آذرگشسب آتشکدهٔ بلخ خودسوز آتشکدهٔ آذربایجان نوبهار آتشکدهٔ قزوین نوش آذر

آتشکدهٔ اصفهان

به اعتقاد طایفهٔ مغان

آتشکدهٔ اصفهان و آذر برزین آتشکدهٔ فارس آذرخش آتشکدهٔ کرمان و آذرخش آتشکدهٔ ارمنیه و بعضی
ریگانه آتشکدهٔ شیروانات را هم بر این هفت ملحق کرده اند و بعضی نسبت آذرخش آتشکدهٔ ارمنیه و
ریگانه آتشکدهٔ شیروانات را به روس الموس بلخی که در هم بلخی بود منسوب نسبت داده اند
راقم تو پدر از عهد گشتاسب الی الآن ولادت خاتم الانبیاء صلی زیاده از [illegible] سال بود
همهٔ این آتشکده ها بی آنکه قیم بند کنند مشتعل و پر آذر بود و هرگز آنی و ساعتی خاموش نشده بود
مگر از برکت قدوم میمنت لزوم آن سرور همهٔ این آتشکده ها خاموش شد الا آتشکدهٔ ریگانهٔ
شیروانات آنهم از برای اثبات مطلب باقی آتشکدهٔ شیروانات در طرف شرق شهر بادکوبه شش
فرسخ از شهر دور در ده سراخان واقع شده و دائم الاوقات مشتعل است فرقهٔ هندیان
هر سال جمع کثیر از اغنیه و بلاد هند آمده در دور و حوالی آن آتشکده منزل نموده بروش کیش
خویش طریق عبادت عمل آورند راقم مکرر آنجا را دیده خصوصیات بسیار دارد مختصر نمودم
معجزهٔ پنجم از معجزات زردشت سرو کشمر را شمرده اند کشمر با کسر کاف فارسی و
سکون شین و فتح میم قریه ایست در نواحی ترشیز و این سوای از کشمیر است

در معجزات زردشت بنا

که در روایت و صباحت اهل اسلام مشهور آفاق است معجزه زردشت در جهان داده
نهالی از سرو در خانه یکی از دوستان خویش کاشت و آن قدر برافراشت به مرتبه بزرگ
گشت که دو ازده هزار گاو و گوسپند در سایه او آسایش کردندی و چندین هزار
مرغ در شاخهای او بسر بردندی متوکل عباسی بعد از آنکه هزار و دویست و سی
هفت سال عمر کرده بود حکم بر قطع آن سرو داد تا در بنای عمارت سامره مصرف نمایند
هر چند گبران مال فراوان دادند قبول نفرمود چون او را بریدند غوغا و شور از وحوش
طیور برخواست اندرخت را بر گردونها بار کردند هنوز به سامره نرسیده بود که رشته
عمرش گسیخته از سندش ابو جعفر محمد ابن متوکل به تقلب منتصر بالله قطع کرده معجزه ششم
از معجزه این زند اوستا را شمرده اند که از قوه بشر دور است گشتاسب فرمود که
آن کتاب را بر هفتصد چرم گاو بخط خوب و مذهب مرغوب نوشته و مذهب گردید
و بعد از آن در دخمه پنهان نمودند آن کتاب بود تا اسکندر رومی در فتح ایران زند
اوستا را بسوخت اکنون در میان زردشتیان جز ورقی چند از او باقی نمانده

بل ...

در اعتقاد طایفه عشاق

بس شمه از عقاید ایشان و اصول و فروع زردشتیان نموده آمد این قوم منقسم به چند
فرقه اند اکثر ایشان به تناسخ اعتقاد دارند مجملی از مذهب تناسخ در اعتقاد حکما از
نقطه های وقت معلوم است اما فرقه که خود را در مذهب محققین بین زردشتیه را
محکم دانند می گویند هر کس که در هر شخص زحمتی و مرارتی کشیده باشند از دیگران به تصرف
اولاست مثلا باغبان نهالی را کشت آبش داده پرورش نمود در وقت ثمر دادن
البته او اقرب است که اثمار گشت و نهال خود را بخورد نه مردمان که هیچ مزرا کشت
و آب باریش ننموده پس از اینجا توان گفت که مرد را مباشرت با هر دختر حلال است
و خود او اقرب است از دیگران به جهت که زحمات و مشقات ایشان کشیده تا شمره ثمر بخشند
زنها نکوفت چندان [illegible] در زمان منفعت و بهره خوردار است و از وی [illegible] روا داشته
بیانکه جز ازدواجی و مقاربتی داشته باشند ثمر نهالی چندین ساله او را بخشید [illegible]
ایشان ره دوست قول [illegible] که البته مخالف عدل و منافی انصاف است و [illegible] ظلم
عیان است مختصر مباشرت و جمع آمدن محارم [illegible]

در مذاهب زردشتیان

ایشان نیز احوال میدانند و میگویند حضرت ابو البشر دختر خود را به پسر خود تزویج کرد
چنانچه فتنه قابیل و قتل هابیل شاهد حال پس در این حالت جایز بوده که شخص خواهر و دختر
خود را تزویج نماید حقیر روزی از یکی علمای ایشان پرسیدم که شما بچه دلیل اثبات
مذهب زردشتیه و عقاید خود نمایید گفت دلیل خود ما بسیار و آن شما فرقه
اسلامیه چه میگویید در حق ابراهیم خلیل که خداوند عالم بندای یا نار کونی بردا و سلاما علی
ابراهیم آتش بر وی سرد و سلامت کرد و انداختند آتش شد از ابراهیم خواننده ما زردشت پیر فرقه
او را به اسمی مسما کرده و خداوند عالم همان آتش را بر او سرد نمود که در وقت
دعوت بکف گشتاسب نهاد او را معجزه او گردانید و از چون آذر آتشکده ها ساخت
آذرخانه شکفتانه را روشن نمود و مرا این چیز را اثبات است که این کار از خوارق و ادومی
پیغمبر شما هم این ابو طالب هم پرسید که شما بچه حق و بچه دلیل از مجوس و آتش
پرستان جزیه قبول نمایید و حال آنکه پیغمبری به ایشان مبعوث شده و نه کتابی
از جانب خدا آورده و هم پیغمبر شما فرموده که به انها پیغمبری مبعوث شده و کتابی

نازل

[illegible]

در ذکر مذاهب دهریه

نازل شده بجهت بدبختی و محرومی خود پیغمبرشان نهی فرمود او را کشته خداوند عالم
کتاب خود را از میان ایشان برداشت پس بنا بقول الصادق که زردشت پیغمبری
دروغ باز و دروغگو بوده سعادتی بودن حق انتها در گذشته پیغمبر و غیبت زند استا سهو کرده
زردشت را از تراث کشت زند استا را اسکندر بسوخت خصوصیات مذهب زردشت
بسیار است از آنجمله مرده سوختن و زوج مرده را با او بآتش انداختن از فروعات
فقرا پس چهل سالست که از طرف هندوستان انگلیس زنده را با مرده بآتش انداختن را
قدغن نموده فی جمله از صاحبان این مذاهب در هند و سند افغانستان کابل زابل و دیگر اماکن
بسیار است و در فروعات خیلی طول دارد مثل سایر مذاهب ما در اینجا باین قدر مختصر کردم

در بیان عقاید فرقه دهریه گوید

این فرقه گویند آنچه دیده می‌شود و مشاهده میگردد حق و هم و خیالست و اصلی ندارد
و هر کس بخیال خویش چیزی پندارد و مصرع هر کس بخیال خویش خبطی دارد
المجنون فنون و کل حزب بما لدیهم فرحون چه خوش سرود و یا نکو ایراد گفته

[illegible]

گویم سخن اگرچه دور از وهم است — عالم وهم است و وهم هم از وهم است
هر کس بوهم خویش و خیال خود گرفتار قول بعض هم شاهد این گفتار است
هر تصور در نهادت غالب است — هم بر آن تصویر مشربت واجبست
ملائکه و شیاطین و واجب معدوم و عقول و نفوس و افلاک محض موهوم است
حسن و قبح اشیاء و مدح و ذم اهل دنیا همه پندار و فخر و ننگ و صلح و جنگ عالمیان
بوهم و خیال استوار است نظم از خیال جنگشان و صلحشان و ز خیال فخرشان
ننگشان اگر صاحب معرفت باشند یقین دانند که عناصر افلاک و کواکب و
عقول و نفوس و جواهر حق است و واجب الوجودی که گویند وجود ندارد و ما او را
از وهم پنداریم و از خیال انگاریم که او وجود دارد به یقین که او هم نیست خدا که قیام ندید
صانع بجهان کجا چون مرغست — اینست سخن لطایف — ز مرغست
بازیچه گذر زین طفلی بگذار — بگذر ز مقامی که خدا هم مرغست
بعثت انبیا و هدایت اولیا کذب و بهتان است و اوامر و نواهی کتب

و صحف سماوی سخنان پریشان و جهت امور نظام خویش چنین بافته‌اند و بلاه
صلاح خود را در گفتن چنین کلمات یافته‌اند هر چیزی بوهم پدید آید هر شئی بافته‌ای
خیال آشکار اگر وهم نبودی هیچ شئ ظهور ننمودی و هیچ کس اندوه کاری نخوردی

ای برادر تو همه اندیشه‌ای — ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی — ور بود خاری تو هیمه گلخنی

این طایفه گویند جمیع مردم از ادیان و عقیده خود آنچه ذکر کرده‌اند از وجود واجب الوجود
و منزل جبروت و وسعت ملکوت و عالم لاهوت و قبض و بسط ناسوت و بهشت
و دوزخ و حشر و نشر و سؤال منکر در قبر و جواب و نعمت و عذاب و لقاء الله و نفی
رویت و قدم و حدوث عالم و غیرهم در وهمیه و خیالیه درست آید چه وهم خلاق
اشیاء پدید کننده همه بهاست چه در بند هر آنچه آنی آنی عاقلان جاهل و ملایان
غافل گویند اگر کسی خیرات و حسنات جهت اموات کند صحیح و به ارواح مردگان
واصل گردد و باعث ترقی درجه میت شود این نیز وهم بزرگ و خیال سترگست

زیرا که اگر شخصی گرسنه باشد و شخص دیگر غذای تناول کند آن شخص گرسنه البته
سیر نگردد و رفع جوع او نشود و لا تزر وازرة وزر اخری بل اگر کسی تشنه باشد و
بکمال آب بخواب رود البته در خواب آب خواهد نوشید مانند مستسقی از این
مطلب معلوم گردد که تمام عالم بوهم و خیال مربوط است چنانچه گفته اند مصرع کلما
فی الکون وهم او خیال و دیگر گویند اگر کسی را بحکم سلطان بزندان ببرند و گویند که فردا
براو خلعت خواهند داد و یا بایالت فلان ولایت خواهند فرستاد زندان برای ایشان روضه و
جنان خواهد بود اگرچه سلطان صبح از اراده گذشت و اگر کسی را بامر پادشاه در بوستان
و قصر نگارستان بنشانند و اصناف الطاف بوی مبذول دارند و شبانگاه بوی گویند
که فردا ترا پادشاه قتل خواهد نمود آن بوستان برای ایشان چون زندان و حفره نیران
خواهد بود اگرچه پادشاه ایشان را نکشد پس معلوم شد که جمیع امور عالم موهومی است
این علمای بیهوده گوی و ملایان فتنه جوی بجهت جلب جاه و وسعت دستگاه
خلق را بوهم انداخته اند و عوام کالانعام را در وادی خیال حیران و سرگردان

ساخته اند

ساخته اند از غیر منکر و نکیر و فشار قبر و هیبت عزرائیل مردم را مشوش سازند تا بدین وسیله
و بدین خیال میوه‌ها خود را به دروغ اندازند آیا نمی‌بینی که در آن واحد چندین هزار
کس در دریا غرق شده نهنگان میخورند و چندین هزار کس بصحرا گم شده پلنگان میدرند
و چندین هزار کس در تنور هند و سند و غیره سوخته منکر و نکیر سؤال جواب غیر منکر کجاست
و در زمان واحد کی رسد و فشار قبر چگونه شود و عزرائیل کی آید و قبض روح چون نمود

فقرای که بخت واعظ خام — ایمن را خیال می‌بینم
آن خیالات بی‌ثبات و را — من خیال محال می‌بینم
واعظ مفتی مدرس را — سگ گرگ شغال می‌بینم

اگر وهم نبودی چگونه شخص واحد بر کشوری حکم نمودی و خلق از وی چون
ترسیدندی و همگی هراسیدندی و نیز گویند اگر مرده در خانه بوده باشد و زنده‌ها در آن
خانه بروند البته از وی بترسند خصوص هنگام شب و همچنین اگر کسی در زمین هموار
رود همان شخص اگر بر سر دیوار رود وهم نمود و بهراسد پس معلوم شد که همه عالم وهم

در ذکر مذاهب وهمیه

دخیالات محض نماند که واضع مذهب وهمیه جماعتی اند که هم کردید او وجود
حقیقی را موجود سایر موجودات را خیال پنداشته و مضمون این بیت عقیدهٔ اوست

سوفسطائی که از خرد بیخبر است — گوید عالم خیال اندر نظر است
آری عالم همه خیال است ولی — پیوسته در آن حقیقتی جلوه گر است

بعد از آن فرتوش نام در ایام ضحاک ماران گفته که عالم عناصر وهم است و افلاک
کواکب و افلاک و مجردات موجوداند و پسر او فرشید گوید که افلاک و کواکب هم خیال
است مگر مجردات پسر او فرابرج که معاصر فریدون این آئین بود گوید که مجردات را
هم وجود نیست و هستی مخصوص واجب الوجود است باقی خیالند فرمند شاگرد
فرابرج گوید اگر صاحب معرفتی باشند خواهد دانست اینکه وجود باری را موجود
دانند هم از راه وهم و خیال است بعضی گویند که مخترع این مذهب سوفسطائی
می باشند بعد از آنکه مذهب زردشتی در ممالک ایران استقرار گرفت مذهب وهمیه
بالکلیه از میان در رفت تا در زمان سلطنت سلطان محمود غزنوی کامکار نام

محمود بن

در ذکر مذاهب مزدکیان

مجدد مذهب وهمیه شده تالیفات چند در اثبات مذهب خود نوشته به دلایل عقلیه و
شواهد نقلیه اثبات مطلب خود کرده است چنانچه بعضی از دلایلش را نموده ایم

در ذکر عقاید و مذهب مزدکیان

این فرقه گویند که عالم علوی و جهان سفلی را دو صانع است و افعال حسنه و اعمال
سیئه را دو مبدع یعنی فاعل خیر آن یزدان است از وی جز نکوئی نیاید و دیگری
فاعل شر و آن اهرمن است از وی جز بدی نشاید ایزد و مفعول عقول و نفوس
و سموات و کواکب را اینجا دکر و اهرمن را بدان دست تصرف نیست و موذیان
و ظلمات را مانند درنده گان و گزنده گان و غرق نمودن آب و حرق کردن
آتش و امثال اینها را اهرمن پدید آورد یزدان نور است اهرمن ظلمت آن
خالق رحمت و آن خالق زحمت ایزد زندگی بخشد و اهرمن بکشد حق بهشت
آفرید و اهرمن دوزخ بظهور رسانید یزدان صحت بیافرید اهرمن رنج
پیش آورد یزدان اتفاق نمود اهرمن باب نفاق گشود با جمله آنچه خیر

در ذکر عقاید مزدکیان

خیر محض از ایزد دادار است و آنچه شر محض است از اهرمن بدکار اهرمن نابخرد
اختیجان دست رس نی هر که یزدانی گشت و از اهرمنیان دور گشت روح
او آسمانی گردید و روانش بمینو فرا آید فرهنده آنست که خود را از اهرمن باز
دارد و هر چند اهرمن او را بیازارد تا از این آزارها نتابد و روانش بآسمان شتابد
و گویند که یزدان در عالم اعلی بر کرسی نشسته مانند شهان و چهار نفر گزیده
او در حضور ایستاده بسان ملازمان و آن چهار قوت است قوت تمیز و قوت حفظ و قوت
فهم و قوت سرور است و اینها تدبیر جهان می کنند و دوازده روحانی دیگر نیز
که از آن چهار قوه فروتر است و پیوسته یزدان را حضوری هستند و آن دوازده
اینست اول خواننده دوم دهنده سیم ستاننده چهارم برنده پنجم خورنده ششم دونده
هفتم چرنده هشتم کشنده نهم زننده دهم کننده یازدهم شونده دوازدهم پاینده
هر که در این عالم صاحب قوای اربعه و دوازده روحانی گردد وی بمثابه
یزدانی شود و تکلیف از او برخیزد و با آنکه خاطرخواه اوست در آمیزد و دیگر گویند

که بیشتر نزاع

که اظهار اباحیه می‌نمودند

که بیشتر نزاع و قتال جهت مال و زن است پس از این جهت مزدک از جانب یزدان
زنان را خلاص مال را اباحه فرمود و گفت که یزدان میفرماید [illegible] زر و سیم را
از بهر آن آفریدم که بدین کام تن منتفع شود و بجهت سیم و زر آسوده گردند آنکه سیم و زر دارد
با آنکه ندارد یکسان و برابر نماید اگر کسی غنی و مالدار باشد و از محتاجان و بینوایان منع
کند وی اهرمنی باشد و لازم است از او بستانند و بر بینوایان قسمت کنند و دیگر
آنکه اگر شخصی زن دارد و دیگری ندارد شرط عدالت آنست که زن خود را بدو
بدهد تا او اطفای شهوت کند اگر نه بدو ظلم و حیف کرده باشد و آن عذاب بر او تواند
گرفت و دفع ضرورت نماید زیرا که زن از برای دفع شهوت و ضرورت است و
دیگر آنکه اگر کسی زن خوش منظر دارد و شخص دیگر زن بد پیکر شرط دینداری است
که چندی آن زن خوب را بدان کس سپارد و زن قبیحه او را نیز خود نگاه دارد و دیگر
اگر کسی درختی بکارد و در پای آن درخت زحمت کشد و بثمر آرد آن کس اولاست
بخوردن آن میوه از دیگران و بس محارم را مانند دختر و خواهر و عمه و خاله و دختران

در ذکر عقاید مزدکیان

ایشان تصرف نمودن بهتر است از آنکه بیگانه تصرف کند و دیگر آنکه آزار
مسلمانان مزدکیه حرام است بلکه آزار رسانیدن و قتل نمودن حیوانات را حرام است و
خوردن لحوم و دسومات را منع نموده گویند که باید مردم در خوردن نباتات و تخم مرغ
و پنیر و شیر و امثال آنها قناعت نمایند و هر که بی آزار را بکشد او را گردن زنند
و رفع ازدواجات نفیر را باعث ملاقات اتفاق و الفت مردی زنی را معین نمودن
وارد دیگران منع کردن و محارم بر خود حرام گردانیدن بنا بر عادت و رسوم محض
است و کسی گوید عقل تجویز بر تصرف محارم نمی کند او از غیر دیوانه است
و هر که را عقل نیست دیوانه است مگر اهل ایران همان مردمان نیستند که در
زمان زردشت و مزدک بر محارم خود دخول می نمودند اکنون بجز تغییر
و تبدیل شریعت امری واقع نشده که چنین استبعادی نمایند و این امر را قبیح
عقلی دانند مگر در آن زمان اهل ایران عاقل نبودند و بوزرجمهر و جاماسب در
آن وقت ظهور نمودند با این حال در تواریخ مسطور است که مزدک مخترع دین

مباحیه

که انها را مباحیه نیز گویند

مباحیه و ده سال از سلطنت قباد ابن فیروز گذشته از آذربایجان ظهور کرد و اصلش از نیشابور
بود و بعضی گویند از اصطخر بود لاکن ابتدا ادعای نبوتش در آذربایجان شده بعضی را
اعتقاد آنست که صد و بیست سال قبل از هجرت حضرت رسول نوعی رباقی بدان
شناخت و دعوی نبوت کرد قباد که در آن وقت حکمران عرصهٔ ایران بود ازوی معجزه
طلب کرد مزدک گفت معجزهٔ من آنست که آتش با من سخن گوید و بطریق گواه
صدق من گوید اتفاقاً قباد به آتشکده رفته مزدک در حضور قباد از هرچه سوال کرد
آتش را جواب با صواب شنود بنابر آن قباد به او گرویده از آنجهت دین مزدک
قوی گردیده و جمع کثیر او را معتقد و مطیع شدند مولف گوید تا اینجا از کتب مغان
ترجمه شده در تواریخ اهل اسلام نوشته اند چون نوشیروان ابن قباد و بعد از پدر زینت
افزای اورنگ سلطنت شده از آنجهت که اعتقاد به دین مزدک نداشت و پیوسته
هم وجود او را بر لوح خاطر می نگاشت تخت استیصال مزدک و مزدکیان
بر لوح خاطر نگاشته تا روزی که هنوز آن هوا و اسما و مزدک مباحی ازو

در ذکر عقاید مزدکیان

در بزم نوشیروان بودند شبی بار فرمود که مرا قبل از سلطنت دو چیز آرزو بود مزدک
آن دو چیز را استفسار نمود نوشیروان گفت نخست آنکه منذر را ملک عرب حاکم سازم
دوم آنکه مزدکیان را از جهان براندازم مزدک گفت همه عالم را چون توانی قتل
نمود پادشاه در غضب رفته مزدک را قتل آورد و شاه حکم نمود که در یک چاشتگاه صد
هزار مزدکی را خون ریختند و چندین هزار ایشان را از حلق در آویختند نوشیروان
دید که قتل به افراط رسید ترسید که رعیت بالکلیه مستاصل شوند لاجرم بر بقایای الطایفه
ابقا نمود امر فرمود تا مالهای مردم را که بتاراج برده بودند بستانند و بخداوندان سپارند
بعد از آن کسی نام مذهب مزدک را نبرده تا در زمان خلافت مامون در سال
دویست و ده بابک خرم دین در نواحی آذربایجان و همدان خروج کرده مجدد
دین مزدک شده از عهده خروج قلعه‌های با متانت عمارت کرد و گروه انبوه در تحت
اطاعت او در آمدند و هر لشکری که بجنگ او رفت منهزم برگردید از آنجمله در سال
دویست و دوازده از طرف مامون محمد ابن حمید طوسی نامزد گردیده برابر ایشان

از تیغ خونریز

ذکر عقاید بابکیان

از تیغ خونریز بابکیان کشته گردید کار بابکیان قوی‌تر شده و مامون را مجال انتقام از وی
نمانده تا در گذشت بعد از وفات مامون معتصم بالله همت بر دفع بابکیان گماشت حیدر
ابن کاوس را که از امیرزادگان ماوراءالنهر بود با لشکر سنگین بمحاربه بابک خرم دین
۴۶ فرستاد و بعد از مدت مدید ابن کاوس غالب آمد بابک گریخته در ولایت ارمنیه در دست
سهل ابن سنباط گرفتار شده روانه دارالخلافه گردید چون بحضور معتصم رسید فرمود تا او را
از بالا بکشند و آتش کردند در بعضی تواریخ هست که مقتولان بابک سیصد هزار کس رسیده

در بیان مذهب ابلیسیان

پوشیده نماند که جماعتی است ابلیس را به بزرگی ستوده‌اند و پرستش و بندگی او
نموده‌اند او را طاوس الملائکه گفته‌اند و فرمان او را از دل و جان پذیرفته‌اند و یکی
از بزرگان الطایفه پرسیدم که ابلیس کیست و در چه بنده کیش جهت جواب داد که
مرد مهتران از درگاه و بزرگان و دانایان در وادی معرفت سرگردانند اما ارباب
عرفان و اصحاب ایقان در صفات او سخن گفته‌اند و در تحقیق راه حق سپرده اند

در عقاید ابلیسیان

لواظهر نوره الملحق لعبده بالالهیة بعین الرا ابلیس نور جود را ملحق شده بر کرداند بر اینه او را
به خدای پرستیده و هی در عین پیدای از همه مستور و از غایت تنزه عمل از همه دور
بر افعال آدمی و اما بر اعمال ایشان بنیاد و موجب غفران نور ابلیس من نار عزه
حضرت عز و جل ابلیس را از نار عزت آفریده آیه انا خیر منه خلقتنی من نار شاهد
مدعاست و مضمون اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پاسبان درگاه او بو هیبت گشته
و حکم واجب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال والاولاد بر او میان فرمون
رواست و بامر فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم تا روز قیامت سلطنتش
بی زوال لهذا او را به بزرگی ستایش نمودن لایق و سزاست بر سیدم و کان
من الکافرین و آن صفت نفی الالوهیت و جز معنی است در جواب لعنت
مراد از کافر ساتر است چون جلال ساتر جمال است در رحمت صفت جمال
و لعنت صفت جلال است هر دو صفت درکار بود چون روز و شب سود و ...
هر دو یک کرده ای نکوکردار اکنون بسیط زمین بساط اوست و عرصه

بمن

ذکر عقاید ابلیسیان

گیتی منزل و بساط اوست بازار رهنما و دو صفت از او بارونق و کار بار جهان و
جهانبانان از او منش یافته و گلشن از او معمور خوب و زشت عالم از او مسرور اگر
کفر است قرار از او نظام گرفته اگر اسلام است از او انجام پذیرفته اگر عالم است
طریق او جوید اگر واعظ است از او سخن گوید اگر ترساست ناقوس او نوازد اگر
یهود است از او افسانه سازد عالم همه بنده اوست آدم سرافکنده اوست نظم

این جهان چون گوی در چوگان او   خلق عالم جمله در فرمان او
گبر و ترسا و یهود و جمله مغ   جمله را رو سوی آن سلطان الغ

هر که از روی روی انقیاد تافت ابد در نجات باز یافت آری هر که از نظر
شاه افتاد باب محنت بر روی خود گشاد و هر که بدرگاه عالم پناهش شتافت
بر مراد خویش دست یافت از لطف او بود هابیل تا بیل قتل نمود فرعون چهار
صد سال پادشاهی کرد و شداد عنان بهشتی بدید آورد و پانصد سال عمر و پادشاهی
یافت و ضحاک هزار سال رشته سلطنت تافت بخت نصر برکان یهود را

در ذکر عقاید ابلیسیان

بقتل رسانید و جگرگوشهٔ عالمی را هلاک گردانید و بنی امیه هزار ماه خلافت کرد
و بنی عباس زیاده بر پانصد سال طریق حکومت نمودند حجاج را که دیدی و ابن
زیاد را که شنیدی یاجوج و ماجوج لشکر ایزد کرده‌اند و نمرود تا بحجت عزت او را
فرمان بر دارند حاصل آنکه اکثر جهانیان که هستند شیطان را می‌پرستند و دل
بهوای او داده‌اند و سر به فرمان او نهاده‌اند اگر بندهٔ او نیست کیست
کسی که فرمان او نبرد چون زیست دیگر باره پرسیدم فبعزتک لاغوینهم اجمعین
الا عبادک منهم المخلصین چه معنی دارد جواب داد بعضی اشخاص که مخالفت شیطان
نمایند همواره طریق مذلت و خواری بپیمایند این گروه بجانب قبیل در جهان است
شیطان خار و ذلیل اند قومی دربدر و فرقهٔ پا برهنه سر برهنه جا روند بی کس و بی اعتبار
و هر جا وارد شوند بی یار و مددگار رند اگر نوح است گرفتار طوفان اگر یوسف است مبتلای زندان
اگر ابراهیم است دربدر عالمیان شود اگر عیسی است بدار ذلت سرنگون گردد
حال پیغمبر آخر زمان را شنیدی و اولاد او را که دیدی پس در این حال در ای اضلال

از نفار

در ذکر عقاید یهودی

گر نخواهی در جهان فرخنده‌ای   بنده‌ای کن بنده‌ای   بنده‌ای

در بیان مذهب یهود و عقاید ایشان

از حضرت رسول اکرم منقول است فرمودند که قوم موسی بعد از رحلت او هفتاد و
یک فرقه شدند هفتاد فرقه هالک و یک فرقه ناجی شدند و هر فرقه یک دیگر را ضال و مضل
دانستند مجملاً فرقه‌ای از ایشان گویند که کفر و فحش و ظلم و جور بر ایزد تعالی روا نباشد
و ثواب و عقاب خلایق بقدر افعال ایشان باشد و باری تعالی جسم و جسمانی و روح
روحانی نیست و او را جای و مکان نباشد و او را نتوان دید و بعضی از ایشان گویند
که باری تعالی جسم و جسمانی نیست و بر پیکر انسانی جهت تمثل دارد و گاه پراکنده گردد
که چون شعاع آفتاب و بعضی گویند که ایزد تعالی بر عرش خود نشسته و صاحب اعضاء
تامه است و او را توان دید و برخی گویند که روح جسم لطیفی است به پیکر انسانی
که مظهر او این جسم محسوس است و ثواب و عقاب در دار دنیاست چون انسان
بمیرد شب اول جسد او پاره بصورت چار دو مقداری نبات و قدری حیوان و امثال

آن گردد چون صد و بیست سال بگذرد شب آخر در طلوع صبح اگر ذرهٔ از غلاف او
مشرق باشد ذرهٔ در مغرب آنگه کلها جمع شود و زنده گردد و گویند هرچه هست در سیمرا
الانسانست و جمعی از یهودان معتقد اند بر آن که نسخ شرایع جایز نیست عقلاً و بعضی
گویند نسخ شرایع عقلاً رواست اما شرع منع نموده و موسی فرموده که شرع من
منسوخ نشود و طایفهٔ از ایشان گویند که نسخ شریعت عقلاً و شرعاً جایز است و گویند
محمد علیه السلام پیغمبر بود و لیکن او را بعرب فرستادند نه بر بنی اسرائیل اما اکثر بر آنند
که عیسی و سلیمان و محمد علیهم السلام رسول نبودند و خود را بسحر جادو پیغمبر نمودند و نیز
گویند که ابراهیم رسول نبود اما ولی بود و آخر یهودان عیسی را بدار کشیدند و باعتقاد
خود کشتند و گویند که عیسی پسر یوسف نجار است و مریم زن او بود و عیسی از او
تولد نموده و گویند در تورات دعوی الوهیت فرعون نشد و نیست اما مردم گمراه بود
و بر بنی اسرائیل ظلم می نمود چون موسی او را از ظلم و جور منع فرمود فرعون
بسمع قبول نشنید لاجرم غرق گردید اما بعضی سلیمان را رسول دانند و ولی

شده اند

شده اند بر آن که داود اوریا را بالقصد فرستاد تا زن او بگیرد و آخر الامر چنان کرد
و بعضی از این فرقه قایل شده اند بر آنکه خدا هر که از مادر متولد شده او را اطلاع نمود و آن آورد
رضا هر آن که از پدر وجود آمده عقد کردن نشاید راقم گوید فرقهٔ یهود در این باب رد و بدل صحبت
شده و از کردار و گفتار آن طایفه دانسته ام که عموم فرقهٔ یهود اهل صورت و ظاهر بین
با مسلمانان و نصارا در غایت کین اند و در تحصیل معاش نهایت تلاش دارند و دفعهٔ
از دقایق اوقات خود را در بطالت نگذارند و در جمیع بلاد عالم و معمورهٔ بنی آدم پادشاه
ندارند و در هر دیار و بلاد خوار و بی اعتبار اند خصوص در مذهب شیعه امامیه نجاست مشهور
دارند و در همه اعتبار رو در رفته و اهل تحقیق در میان ایشان قلیل و ارباب ریاضت ایشان
قلیل است اما نمیدانم صفات حمیده و افعال پسندیده موصوف و باخلاق کریمه و
مکارم نیک معروف هستند می بود بر اهل ملت خود مروت و مواسات دارند و طریق
رحم و شفقت بر یکدیگر بسیار دارند و مراسم یکرنگی و مرحمت نیز در میان آرند و
دیگر جمیع فرقهٔ یهود ختنه کنند و خمر را حلال دانند و در هیچ خلاف ملت نکوشند و در

و سایر مذاهب مذهبند و امثال اینها احکام بسیار دارند اگر همه نوشته شود بطول انجامد

در بیان مذهب عیسویه و عقاید ایشان

در اخبار آمده است که بعد از صعود حضرت عیسی علیه السلام به آسمان قوم آنحضرت هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجی و سایر فرق هالک اند طایفهٔ یعقوبیه گفته اند که عیسی هو الله و کذالک ملکانیه و طایفهٔ نسطوریه بر آن رفته اند که عیسی ابن الله و زمرهٔ مرموسیه گویند که ثالث ثلاثه هریک از این ثلاثه متفرق یکدیگر فرقه شده اند ایشان گویند معبود جوهریست از اقنوم و آن اقانیم یکی را اب گویند و آن قدیمست دوم ابن خوانند و آن کلمه است سیوم روح القدس دانند و آن حیاتست یعنی ذات الله را عبارت از سه اصل مرکب دانند و آن وجود و علم و حیات است و ایضا گویند که معلومات یا جوهر است یا عرض و نشاید که خدای تعالی عرض باشد پس لابد جوهر باشد و نشاید مرکب باشد پس جوهر بسیط باشد کلمه را معنی آنست که علم بوجود او راه یابند و روح القدس یعنی که ابن با او زنده گردد و نیز گویند که جوهر و اقنوم خود عیسی شد

و گویند

و گویند اجزاء عقاید ایمان چهارده است که هفت مخصوص الوهیت باشد و هفت دیگر به امت اختصاص دارد آنکه مخصوص باریتعالی است اول آنکه اقرار کردن به آنکه خدا در ملک است دوم آنکه ایمان آوردن که خالقست سیوم ایمان آوردن بآنکه پسر است چهارم ایمان آوردن به آنکه پدر است پنجم ایمان آوردن به آنکه روح پاک است ششم ایمان آوردن بآنکه بخشندهٔ گناهست است هفتم ایمان آوردن به آنکه سلامتی دهنده است و آن هفت دیگر که مخصوص مردم و امت است اول ایمان آوردن که عیسی پسر خدا است که از قدرت روح القدس و از شکم مریم بوجود آمده دوم آنکه زاده شد از مریم باکره و بکارت او زایل نشد سیوم ایمان آوردن به آنکه عیسی مصلوب شد و مرد و مدفون گردید چهارم ایمان آوردن بآنکه فرود آمد بجاهای پست و بر آورد اولیای منتظر را که منتظر او بودند پنجم ایمان آوردن که روز سیم زنده شد برخواست ششم ایمان به آنکه بر آسمان رفت نشسته است بدست راست پدر خود که خدا در ملک است

در مذاهب فرقهٔ عیسوی

هفتم ایمان آوردن بآنکه در آخر دنیا نزول خواهد کرد برای داوری و نیک و بد را
جزا دادن و خدا را از آن پدر خوانند که بر بندگان خود مهربانست و گویند اقنوم
باری تعالی سه موجود مختلف است اما در حقیقت یکی است چنانکه آن وجود
اب و ابن و روح القدس یکی اند در کثرت وحدت راه یابد و ابن خاص خداست
و در مخلوق این صفت یافت نشود و عیسی پسر حقیقی خداست و باقی صلحا پسران
مجازی الهی اند و عیسی را از حیثیت که خدا گویند در آسمان از پدر جدا شده و بر
زمین آمده و از حیثیت ابنآء آدم است مادر دارد که مریم است و عیسی پیغمبر را چون
با بنی آدم محبت تمام داشت خود را فدای ایشان کرد تا ایشان از همه گناهان
گناهان پاک شوند و گویند ما اینکه می گوییم عیسی در دست راست پدر نشسته مراد
ما نه آنست که حضرت سبحانی جسم و جسمانی است بلکه حق تعالی از این عیب
منزه و مبرا است و این سخن جهت تفهیم است که عیسی از وجهی که پسر خداست
همان بزرگی و عظمت دارد که پدر او خدا راست و از جهت ابناء آدم است

در دو بدن [?]

و عقاید ایشان

در مذهب ترسایان ملکان متفق است بدانکه بیست و نه حکم در انجیل مقرر آمده و عدد آن شده
پنج حکم فرض است اول استماع صحیفه روز یکشنبه و اعیاد دیگر و آن نمازیست که بامداد
در خلوت برای رنج حضرت عیسی میگذارند که از ابتدا تا تمام بشنوند دوم استغفار هر
مرتبه بجا آوردن لائق در سالی استغفار سه شرط است اول عجز نمودن دوم راستی
سیم گناهان خود شمردن سوم گناه در عید نیسوان [?] عبادت مخصوص است سالی یکمرتبه
باید گفت چهارم روزه بزرگ نگاه دارد پنجم زکوة و دهیک عشر هرچه از زمین روئید هرچه از
مواشی و حیوانات حاصل گردد و چهارده حکم مستحب و سبب رحمت خداست اول
سیر کردن گرسنگان دوم سیراب کردن تشنگان سیم پوشانیدن برهنگان چهارم
جای دادن اسیران پنجم پرسش حال بیماران ششم رهانیدن اسیران هفتم دفن
کردن مردگان هشتم علم آموختن بر جاهلان نهم مصلحت دادن محتاجان دهم
آسایش دادن غمگینان یازدهم نصیحت عاصیان دوازدهم بخشیدن بر دل
خستگان سیزدهم تحمل نمودن از بی ادبان چهاردهم دعای نیکو کردن در حق زندگان

در مذاهب فرقهٔ عیسوی

و مردگان و ده حکم از آن نص است و امر اول آنکه خدا ابنعام را دوست دارد
و بهر طریق حق را بجا دارد دوم آنکه سوگند و قسم مجوز بنام خدا و براستی یاد کن
سیم آنکه پاک و پاکیزه دار عیدها را یعنی روزهای یکشنبه و دیگر ایام متبرکه را چهارم
عزت دار و حرمت گذار پدر و مادر خود را پنجم آنکه جانوران را بغیر حق مکش یعنی
بنی آدم را که برادران تواست بنا حق هلاک مکن ششم زنا یعنی با زن بیگانه
مجامعت مکن خواه شوهر دار خواه بی شوهر هفتم آنکه دزدی مکن یعنی مال مردم را
مبر است و اعتبار مبردار هشتم تهمت و دروغ مگو افترا و بهتان مکن و نهم آنکه
آرزوی زن و مال بیگانه مکن دهم تکبر مکن و بنظر حقارت بدیگران مشاهده مکن
راقم گوید این بیت نه احکام از ترجمهٔ انجیل بود که نقل قول شده از قراریکه
معلوم می‌شود انجیل را از زبان عیسوی بچند زبان نقل کرده اند تحت عربی
و دیگر یونانی و دیگر سریانی و دیگر فرنگی و این همه را کلام الهی دانند و عربی نیز

ازمنه

و اعتقاد ایشان

و فارسی هم بجاه شصت سال قبل در هند ترجمه نموده اند و الآن این انجیل که در
که در میان طوائف نصارا و ملت عیسی مشهور و در افواه و السنهٔ عیسویان شام و
و روم و فرنگ و زنگ و غیره هم مذکور است دیده و مشاهده کرده گویند که وحی
کتاب سماوی نیست و بعد از رفع عیسی باسمان حواریون آن کتاب را تدوین
کرده اند حالات و مقالات و معجزات و حرکات و سیاحت آنحضرت جمع نموده اند
و آن چند رساله است هر یکی را یکی از حواریون تألیف نموده بنام مولف
موسوم شده چنانکه انجیل متی و انجیل یوحنا و انجیل مرقس و انجیل فطرس
گویند و نویسنده مصنف انجیل حقیقی نباشند عارف گوید می‌شاید که در هنگام اختلاف
ملت عیسی اهل انجیل از میان رفته باشند و بعد از آن این کتاب را ساخته نام انجیل
بر آن انداخته باشند چنانکه تورات در فتنهٔ بخت النصر ضایع شده بود و بعد تسخیر
فرقهٔ یهودان جمع نموده و بر دست حضرت عزیر آورده و بتزئین شده که در زمان حضرت
خاتم الانبیاء نصارا بنابر عداوت اسرار را مهمل در زبند و عناد کردند و لجاج نمودند

در مذاهب فرقهٔ عیسوی

بنا بر بدعت آنحضرت کتاب انجیل را تحریف نموده و در کلمات او تصرف کرده باشند
چنانچه ولادتش از خود انجیل واضح و مبرهن است و حواریون آنحضرت بعدد
ائمهٔ اثنا عشر دوازده نفر است اول متی دوم توما سیم لوقا چهارم مرقس پنجم
فطرس ششم اندراس هفتم مرقوس هشتم فیلپس نهم شمعون دهم یعقوب
یازدهم یوحنا دوازدهم یحیی بعد از رفع عیسی فرقهٔ یهود حواریون را
گرفته آزارها داده و آزار ایشان اشتغال نمودند قیصر روم که در آن زمان اهل شام نیز
مطیع او بودند از ظلم و تعدی یهود خبر یافت لهذا ایشان فرستاده حواریون را از
جنگ محنت و الم نجات داده و از اوضاع ملت عیسوی شرط استعلام بجا
آورده بوحدانیت ایزد متعال و رسالت روح الله عقیده از آنجهت حواریون
قوی دست شده بنای دعوت نهادند شمعون الصفا که وصی و خلیفهٔ روح الله
بود فطرس را بروم اندراس را ببلاد مغرب و مرقوس را ببابل و فیلپس را به
قیروان و افریقیه و تحنس را بولایت افسوس و یوحنا را بارض حجاز و یعقوب را

و عقاید ایشان

بجانب سرزمین یمن و قومهای یعقوب الطالبیه ارسال داشت و در اندک مدت
ملت عیسی در عالم مشهور گشت و مدت هشتاد و یک سال امت عیسی بر جادهٔ
مستقیم بودند و پیروان وی بر شریعت حقه عمل می نمودند بعد از مدت مذکوره
بولس یهودی بروایتی مرقیا نام ایشان را در وادی ضلالت انداخت و فرقهٔ
عیسویان را گمراه و پیر ایشان ساخت یکی را گفت عیسی خداست و دیگر را گفت
پسر خداست سیم را گفت خدای زمین است لهذا در میان ایشان اختلاف
افتاد و چنانچه مختصری از احوالات مرقیا در کتاب سیر اسرار نموده ام رجوع کنند
به آنکتاب است مجموع قوم عیسی گروه انبوه و فرقهٔ باشکوه اند در اکثر معمورهٔ عالم سکونت
دارند از قراریکه استنباط شده نصف اهل ربع مسکون مذهب عیسوی دارند و تمامی
سواحل اوربا و بعضی از آسیا و نصف ملوک مملکت افریقیه مذهب عیسوی دارند
تا صاحب الزمان ظهور ننماید آن   عالم ز دست رفته را باز ره نمائی

در بیان عقاید اهل سنت و جماعت

این خلیفه می گویند که حضرت ختم مآب فرموده که ستفترق امتی من بعدی علی
ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا الواحدة بدانکه اصل این هفتاد و دو فرقه که اهل دور
زمینند شش مذهب است تشبیه و تعطیل و جبر و قدر و رفض و نصب اهل تشبیه ایزد متعال را
بصفات ناسزا توصیف کنند و بمخلوقات تشبیه نمایند و اهل تعطیل صفات خدا را
خدا را منکر شوند و بر صفات الله منکرند و اهل جبر اختیار مخلوقات را انکار کنند
افعال خود را بخدا تعالی اضافه نمایند و اهل قدر قدرت خداوند قدیم را بخود
اضافه کنند و خود را خالق افعال خود دانند و اهل رفض در محبت علی ابن
ابی طالب کرم الله وجهه غلو کنند و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را
منکر شوند و اهل نصب در دوستی ابوبکر و عمر غلو کرده در حق علی ابن ابو طالب
طعن زنند و هر یک ازین شش فرقه دوازده فرقه شدند و جمله هفتاد و دو فرقه گشتند
بحکم کلهم فی النار الا الواحدة همگی در نارند الا الواحدة که آن از اهل نجات [illegible]
که عبارت از اهل سنت و جماعت باشند زیرا که در ایشان تشبیه و تعطیل و جبر و قدر و رفض

و نصب نیست در زمان رسول خدا مذاهب سته نبود و بعد از وفات آنحضرت
ظهور نموده و ابتدای هر یک ازین مذاهب معلوم است که در چه ایام و در چه مقام
و کدام شهر و از چه کس بوده و بچه علت ظهور نموده پس مذهب مستقیم و منهج قویم باتفاق
اهل اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است و معنی سنت و جماعت اعنی سنت
رسول و عقیده صحابه است و مذهب اهل سنت و جماعت آنست که خدای تعالی
باقی و غنی مطلق است بوده و خواهد بود و عالم از او موجود شده واحد
بعدد و ذات با صمد است و هر چه آدمی خیال کند از آن برتر و خالق خیر و
شر است و موصوفست بصفات سزا و منزه است از صفات ناسزا و صفت
ذات او قدیم است و هیچ چیز او حادث نیست و صفات او عین ذات او
نیست و غیر ذات او هم نیست لا هو و لا غیره کالواحد من عشرة او را ضد و ند و
زن و فرزند نیست و او بر چیزی و از چیزی و در چیزی نیست و در دنیا دیدنش
نیست و دیدار حضرت ممکن است و در بهشت جای خواهد بود و آنچه [illegible]

در بیان عقاید

نا نظرة الا ربها ناظرة شاهد اینست و خالق عباد و افعال اوست و حق خالق
افعال و اعمال خود نیستند اما فاعل مختارند و هیچ صفتی از صفات مخلوقات بوی
نماند لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و فعل او از علت و غرض خالیست
و هیچ چیز بر او واجب و لازم نیست و فرستادن انبیا از روی فضل است اگر
تمامت مخلوقات بدوزخ فرستد عدلست چه که ظلم تصرف در مال ملک غیر است
اگر تمامت کافران را بجنت آورد فضل باشد و گروه انبیا معصوم اند و غیر از انبیا معصوم
نباشند و محمد صلی الله علیه و آله افضل رسل و بهترین هادیان سبل است و داناترین مردم
باشد و خاتم پیغمبران است و بعد از وی بر وفق آیه والسابقون الاولون من
المهاجرین والانصار خلیفه اول ابوبکر است و بعد از آن عمر و بعد از آن عثمان و بعد علی رضی الله

در جهان هیچ کس نبود عتیق | در خلافت کسی به از صدیق
در بجای پی او نبود از اسرار | کس چو فاروق لایق این کار

اهل جماعت و سنت

بعد فاروق جز بد ذوالنورین | کار رحمت نیافت زینت زین
بود و بعد همه بعلم و وفا | اسدالله خاتم خلفا

بموجب حدیث نبوی الخلافة ثلاثون سنة خلافت خلفا ثابت است چون اکثر
اسما و حسنی چهار حرفست لهذا لازم می آید که خلفا و حضرت رسول هم چهار
باشند مثل فا در ذره هیز و جسم و جسم و عظیم و رحیم و قدیم و خالق و رازق و ظاهر
باطن و امثال اینها و نیز اسما و انبیا و عظام اکثرش چهار حرفست مانند آدم
و لامخ که اسم نوحست و خلیل و یوسف و ایوب و موسی و یوشع و عیسی و محمد
و رسول و خاتم و بتحقیق عالم چهاراند عالم ناسوت عالم ملکوت عالم جبروت عالم
لاهوت و نیز کتب سماوی چهارند تورات زبور و انجیل و فرقان و کذلک
مقامات چهارند شریعت طریقت معرفت حقیقت و عناصر نیز چهارند آتش
خاک باد و رود و نیز چهارند جیحون سیحون و نیل و فرات و القصه ارکان کعبه چهارند
و زمزم و طواف و مقام و وقف و عرفه و احرام و مشعر و مسجد و منبر و امام و مسلم

در عقاید اهل سنت

و مؤمن و عالم و عارف و عامل و عادل و راوی و عاشق و رهبر و کامل و طریق
و مذهب و سنت و کتاب و حساب و صواب نیز گویند و افضل انبیا را دانست
و از این کلمات معلوم شد که باید صفت چهار باشد و از لفظ صفت و از حدیث اسلام عرب
مفهوم میگردد که خلافت بعد از خاتم الانبیا منحصر است به چهار نفر چنانچه گفته اند نظم

چراغ مسجد محراب منبر ابوبکر عمر عثمان و حیدر

و اجماع علما بعد از صحابه حجت است و خبر لا یجتمع امتی علی الضلالة شاهد
واضح است و اجتهاد در رای و قیاس از علما جایز است و مجتهد فقط نسبت
اگر هم خطا کند و رستگاری در متابعت مذهب حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه است
و سب صحابه کفر است و معاویه خال المومنین است و تکفیر اهل قبله جایز نباشد

هر که شد اهل قبله بر تو پدید که به آورد دینی گروید
گر به صد بدعت خطا و فضول بود او را ز علم و عمل
من او را مبر ز کفش تکفیر مشمار زش ز اهل نار سعیر

راقم

در عقاید اهل خوارج

راقم گوید به شعاع و رونق این مذهب در زمان بنی امیه و در خلافت بنی عباس
که هر دو طایفه بنا بر عداوت ذاتی که با آل علی داشتند و بلکه از جهت خوف از
آن دودمان عالیه داشتند احتیاطاً منکر بودند که ادعای حقوق حقه خود نشان بر آیند
در هر وقت در اشاعت صفت خلفای ثلاثه بر امیرالمومنین مقدم میکردند و اکثر ملوک
ایران و روم و شام و مصر و افریقه که سلطنت نموده اند در اسلامیت همین مذهب
داشته اند مگر سلسله چند مثل دیالمه و صفویه و افشاریه و زندیه و غیر آن که در تواریخ
متقدمین نوشته شده و از روی تحقیق نصف اهل آسیا و غیر آن از اروپا و نصف
از کشور افریقه مذهب اهل سنت و جماعت دارند والله اعلم بالصواب

در عقاید و مذهب خوارج گوید

چنانچه اهل تحقیق نوشته اند خوارج پنج فرقه اند ازارقه و عجارده و نجدات و صفریه
و اباضیه و اول که از خوارج پیدا شدند ایشان ازارقه خوانند اما طایفه ازارقه ایشان
تابع نافع ابن ازرق حنفی اند و او با عبدالله ابن عباس مناظره بود و او از شیعیان

خوارج بوده و ایشان را اعتقاد آنست که دار المخالف دار الکفر است مگر کسی
که ایمان خود را ظاهر کند و کشتن ایشان جایز نباشد و میراث از ایشان نتوان گرفت
نافع ازرق و سایر خوارج بود در بصره باهواز و بصره آمد و مهلب با او مصاف داد و
در آن جنگ روی فرار نهاده هزیمت نهاده بطرف فارس و کرمان افتاد آخر
امر در خطای خود معلوم دیگر رفت تابعان او گویند که کودکان مشرکان با پدران
بدوزخ خواهند رفت محارده ایشان گویند که تارک الصلوة کافر است بعلت
آنکه اگر معرفت خدا تعالی داشتی گناه کبیره شمردی و نماز را ترک نه نمودی اما
فرقه نجدات ایشان تابع نجدة ابن عامر حنفی اند و او از بزرگان خوارج بود و در زمینه
در مقابل عبدالله زبیر در مکه معظمه اقامت نمود نافع و نجده اول با ابن زبیر بیعت کرده
بعد بر گشتند و با یکدیگر خلاف کرده نافع به بصره نجده به یمامه رفت تابعان نجده گویند که
معرفت خدا و رسول لازم و خون مسلمانان حرام دانستن و تحریم مال ایشان
و غصب نکردن و اقرار بانچه خدا فرستاده است نمودن این همه واجب است

والکو نیز ازای

والکو نیز از انیست حق از او معذور نه تا وقتی حجت روشن گردد و هر که گوید که مجتهد
مخطئیست مستوجب عذاب گردد و یا گوید که مجتهد را عذاب گردد وی کافر باشد طایفه
صفریه ایشان گویند دار المخالفان دار الکفر است پس هر که در اینجا اقامت کند کافر
شود و قتل مخالفان واجب است و نیز گویند که چون امام کافر شود همه رعیت کافر
شوند و همه گناهان شرک باشند طایفه اباضیه ایشان تابع عبدالله ابن اباضند و گویند که
رواست که باری تعالی شخص واحد را در دو زمان بر دو چیز متضاد مامور گرداند مثل آنکه
کسی بی اذن صاحب زرع در میان زرع رود و در این حال مامور است که بیرون آید
از جهت عدم اذن صاحب زرع و نیز منهی است که بیرون نیاید بجهت آنکه زرع فاسد
گردد ایشان گویند که اصحاب کبایر مشرک نیستند و هر که مخالف عقیده ایشانست و از اهل قبله
از اموال و سلاح و هر چه در حرب حاضر کرده باشد غنیمت دانند و نکاح خلاف مذهب
خود را تجویز کنند و گواهی مخالف را در حق مخالف قبول نمایند و نیز گویند که آیه و من
الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام در

در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده و آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله در حق عبد الرحمن ابن ملجم مرادی نازل شده را فم المعروف می گویند که هر یک
از این فرق هم متفرق بچند فرقه اند که ذکر همه باعث طول کلام خواهد بود و جمیع این فرق
دشمن امیر المؤمنین اند و جمعی کثیر از ایشان عثمان را نیز دشمن دارند یسمون الشنیعان
و یسمون الصهوبیه بعضی ابو بکر و عمر را دوست دارند عثمان و علی را عداوت کنند و
بعضی از آن فرقه گویند که امامت زن روا و نکاح مومنه بر کافر روا است و غیر
هم از قضا و قدر خداست و بعضی بر آنند که حضرت امیر ... و مالک اشتر و طلحه و زبیر و معاویه
و عمرو العاص و عایشه و لشکر ایشان کافر بودند و چندین هزار کس بسبب افساد ایشان
از مسلمانان هلاک شدند و چندان فتنه و فساد و جور و عناد ایشان در جهان نمودند
که وصف راست نیاید لهذا تبرا از ایشان واجب و لازم است مخفی نماند
که سبب ظهور خوارج و مذهب ایشان مخفی جنگ صفین باعث گردید که چون امیر
المؤمنین در صحرای صفین با معاویه ابن ابو سفیان بجهت مصاف کرد و روایتی

بیست هف

۱

بیست و هفت مصاف داد و قریب بنجاه هزار کس از اهل شام بدیار عدم فرستاد و قریب
به بنجاه هزار کس از اهل شام بدیار عدم فرستاد و نزدیک به آن شد که معاویه با جمیع
و لشکرش معدوم و فنا بود گردد معاویه و عمرو ابن عاص با یکدیگر مشورت کرده و باب مکر
و حیله گشادند و گفتند که مکر و حیله باید انگیخت و سلک جمعیت علی را بحیله از هم باید
گسیخت و گر نه علی همه را هلاک کرده اند پس با یکدیگر قرار داده که بامداد قبل از جنگ
قرآنها را سر نیزه ها بندند و ندا کنند که ای قوم ما و شما بنده لا اله الا الله ایم چرا اختلاف می
مروق بر سر یکدیگر می باشیم بیایید تا بر قرآن نظر کرده و بدان عمل نماییم چون چنین
کردند لشکر امیر المؤمنین ... آواز بر آوردند که راست می گویند و طریق صدق همین است
به کلام الهی کار باید کرد و آنچه در قرآن است عمل باید نمود هر چند امیر علیه السلام فرمود
که چون این مخذولان را معلوم شده که هزیمت ایشان نزدیک آمده است این مکر
و حیله است که کرده اند باید که به این مکر فریفته نشوید او کلام الله الناطق یعنی با من
گروهی از خوارج کسی کلام آنحضرت را نشنیده و این کلام صدق انجام مقبول خوارج

نظر دیدند این نزاع را دیگر باره فرمود که اگر معاویه و عمرو عاص ایمان بقرآن داشت از
سوی ایشان بصفا و بهزار کس کشته نشدی یک روز دیگر پای ثبات دارید و قدم عزم
بمیدان رزم گذارید که کار ایشان بآخر رسیده و شیرازه امور ایشان از هم پاشیده است
آن جاهلان بی عاقبت و آن مولفت سر افراشتند و از اطراف و جوانب آواز
برداشتند که اگر بقرآن عمل نکنی و حکم آن را امضا نکنی ترا بگذاریم و یا از میان
برداریم چون آن شیر خدا از روباه بازی معاویه و عمرو عاص را مشاهده نمود خواب خرگوش
خوارج را ملاحظه فرمود ناچار گشته بر آن قرار گرفت منافقان گوسفند طبیعت گفت که
اکنون به امر من کار نمی کنید عبدالله ابن عباس را بفرستید خوارج او را نپذیرفتند
که جز از ابوموسی اشعری بکسی راضی نخواهیم بود هر چند آنحضرت فرمود که ابوموسی
لایق این کار نیست بجایی نرسید و گفتند بغیر از ابوموسی بکسی راضی نخواهیم گردید
آنحضرت ناچار ابوموسی اشعری را ارسال فرمود چون ابوموسی با عمرو ابن عاص ملاقات
نمود با یکدیگر مشورت کردند بالاخره گفتند که علی و معاویه را از خلافت خلع باید نمود

و دیگری را نصب

و دیگری را نصب باید کرد تا فتنه ساکن گردد و اطراف ایمن گردد و مقرر کردند که عبدالله
ابن عمر [illegible] را خلافت دهند و دختر ابوموسی را بنکاح او در آورند و ایشان هر دو در بر
شوند تا امور امت را باصلاح در آورند روز جمعه شد که بر منبر رفته آنچه مقرر کرده بودند
بسمع فریقین رسانند و از این مقدمه هر دو طایفه را آگاه سازند عمرو ابن عاص گفت تو
اول علی را از خلافت خلع کن و آنچه میان من و تو مقرر است گوش زد مردمان بکن
آنگاه من معاویه را خلع خواهم کرد و اینک ابوموسی بر منبر رفته گفت ای قوم بدانید و آگاه
باشید که علی و معاویه بر سر ملک میخواهند و در این فتنه مردم هلاک شدند اکنون صلاح دین و دنیا
و رفاه جمهور رعایا در اینست که هر دو را از خلافت معاف داریم و این کار را بشورا گذاریم
پس شما گواه باشید که من علی را از امامت و خلافت بیرون آوردم چنانکه این انگشتر را
از انگشت خود بیرون کردم آنگاه خاتم را بعمرو عاص داد چون خاتم بدست عمرو عاص افتاد
گفت ای قوم شما را معلوم است که چندین هزار کس بقتل رسیدند و چندین هزار
خانواده خراب گردید پس بکشتن علی ابن ابوطالب فتنه می جوید و طریق فساد می‌پوید

برین گواه باشند که خلافت را بعلاوه برادرم و نام او را ضبط کرده اشتم چنانکه این ا
انگشتر را در انگشت خود کردم ابوموسی گفت که با من مکر کردی و عذری و
میان من و تو مواضعه چنین بود که زبان گشودی حاضران او از بر اوردند که لا حکم
الا لله اهل عراق خواستند که تیغ انتقام از نیام بیرون آورده با اهل شام آغاز
قتال کنند دیگران گفتند که بی اذن امام جدال جایز نیست بعد از وقوع این
قضیه مردم چهار فرقه شدند زمرهٔ گفتند که کار این دو نفر بعض علی و معاویه را سپردند او کافر شدیم
این فرقه را مرجئه نام کردند فرقهٔ گفتند که بر ما واجب و لازم است که کتاب خدا را
متابعت نماییم و هر چیز را که کلام خدا زنده کند احیا کنیم این فرقه بمعتزله موسوم شدند
و جمعی دیگر اظهار داشتند که ما کسی را بخلافت و امامت اولی از امیرالمؤمنین علی
علیه السلام ندانیم ایشان را روافض و هر روایتی شیعه خوانند و گروهی در خطای خود ثابت
قدم مانده گفتند لا حکم الا لله نمود با اینکه علی ابن ابوطالب ... در حکم الله حکم قرار داده
کافر شدند و ایشان بمحکّمه موسوم گشتند و خوارج از آن روز پیدا شدند طایفهٔ خوارج در ...

[illegible]

ازارقی بود

در عقاید جبریان

ازارقی بودند با امیرالمؤمنین علیه السلام خروج کردند و آنحضرت در کنار نهر نهروان
همه را بقتل رسانید و بالاکثر روایت نه نفر از آن گروه نجات یافته بار حالات بسیار بطرز تفکر در
کتب تواریخ مسطور است بعد از آن پراکنده شتافتند و بتقلید مکر و حیله الولایت را گشودند و در
دو هر ایام جمعیت پیدا کرده قوی یکمال شدند مجملاً الان خوارج به لباس اسلام ملتبس هستند

در مذاهب جبریان و عقیدهٔ ایشان

این فرقه گویند که عقیده را بهیچ وجه اختیار نیست یضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید همچنان نصیب
و ضلالت از درگاه ایزد دادار است من یضلل الله فلا هادی له بر این مطلب گواه و
نعمت هدایت از فضل کردگار است آیه و من یهد الله فلا مضل له شاهد مقال اگر اراده
حق سبحانه و تعالی بودی آدمی روش مستقیم اختیار نمودی و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة
ولکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء از این کنایت است در نام اختیار هدایت
بدست حق نیست آیه انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء بر این
معنی اشاره است و عزت و ذلت باختیار مردم نباشد تعز من تشاء و تذل من تشاء ٭

در مذاهب جبریان

بدین معتقد گواه است در روز سخن قسمنا بینهم انچه مقرر شده همانست جف القلم فطرة الله التی
فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله شاهد دهست هر که را که هدایت کند و هر که را که انداخت
فرستد یعز من یشاء و یعذب من یشاء جمیع انبیا و اولیا در تحت امر او بند قل لا املک
لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله نفع و رفع کل ضر و شر و نفع و ضر از جانب اوست
هر چه او بر الله فعلش   جبر   ما چو ناز اگر ده قهر او   فر بر
دست نی نا دست جنباند   بر مع   نطق نی نادم زند در فر   نفخ
پس امر حقیقت کسی را یارای قدرت نیست و هو القاهر فوق عباده والله غالب علی امره
آسمان و زمین که در   کارند   همه در تحت حکم   جبارند
و بی اذن او جل شانه احدی را یارای شفاعت نی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
در جای دیگر فرمود و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له و هر که را اظهار
قدرت نمود او نمود او ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی مصداق حال نظم
گر بپرانیم تیر آن نی   ز ماست   ما کمان و تیر اندازش خداست

در عقیدهٔ ایشان

باد ما و بود ما از داد   اوست   هستی ما جمله از ایجاد   اوست
ما همه شیران ولی شیر   علم   حمله مان از باد باشد   دم بدم
قل کل من عند الله اجناس قوت و قدرت مختص ذات کامل الصفات حضرت الله
است لا حول ولا قوة الا بالله پیش امرش حق چو باد که عاجزان چون پیش سوزن کارگه
گاه نقش دیو و گه آدم   کند   گاه نقش شادی و گه غم   کند
ساعتی زاهد کند   زندیق را   ساعتی کافر کند   صدیق را
او بصفت آذر است و من صنم   من شوم آن آلتی کان سازدم
گر مرا شیطان کند سرکش   شوم   ور مرا سوزان کند آتش   شوم
ور مرا شکر کند   شرین   شوم   ور مرا حنظل کند پر کین   شوم
ور مرا ناوک کند در تن   جهم   ور مرا باران کند خرمن   دهم
ور مرا یاری کند مهر   افکنم   ور مرا ماری کند زهر   افکنم
من چو کلکم در میان   اصبعین   نیستم در صف طاعت بین   بین
پیش چوگانهای حکم کن   فکان   میدوم اندر مکان و   لامکان

در مذاهب جبریان

من کیم اندر مکان پیچ پیچ　　چون الف کان خود ندارد هیچ هیچ

یکی تاج اصطفا بر سر نهاده و اقبالها فر دیده و دیگری قبای لعنت در بر کرده و از نشیمن قرب رانده

یکی از معصیت نور صفا دید　　چو توبه کرد نور اصطفا دید

یکی هفصد هزاران ساله طاعت　　بجا آورد و کردندش طوق لعنت

یکی بر سر سجاده از سنگدل الا رحمة تشنه بوده و دیگری ملحد فی جیدها حبل من مسد

بالی قسمة

چه بود اندر ازل ای مرد نا اهل　　که این باشد محمد وان ابو جهل

مقدر گشته پیش از جان و از تن　　برای هر یکی کار معین

در یکی شاهد سعادت در آغوش و دیگری را علم شقاوت بر دوش یکی هم نشین ناز نعمت و دیگری قرین سوز و محنت یکی با عیش و طرب دمساز و دیگری در رنج و تعب گداز یکی در ملک عزت شهریار و دیگری در خاک مذلت بی اعتبار آری اینها از قدرت دادار

طلعت روی چهرهٔ حبشی را　　آیت خوبی چه بود جهت زشتی

چهرهٔ هندوی روی ترک چرا شد　　همچو دل دوزخی روی بهشتی

و عقیدهٔ ایشان

از مسجد اوفتاد از نه شق شده　　زاهد محرابی نشین گشتش

نعمت منعم چراست دریا دریا　　محنت مفلس چراست کشتی کشتی

راقم الحروف از یکی از اکابر و بزرگان آن فرقه سوال نمودم که نعمت انبیا و تربیت اولیا و تهدید او ستاد و تخفیف زهاد چیست در جواب گفت آن نیز از کرم بیغایت و فرط عاطفت اوست که ترا معدوم و تو کرداند که ظلوم و جهول و از غایت جهل و کمال نادانی بی کفتی و از جهالت امانت بپذیرفتی حضرت از کمال رحمت ترا از عدم بوجود آورد و از فرط مکرمت بخلعت کرامت مخصوص کرد و از عین عنایت بر تخت خلافت نشانید و از غایت شفقت مسجود ملائکه گردانید غرض از تکلیف اظهار پستی قصور و عجز غیر و اضطرار از عبادت تعظیم ذات معبود حقیقی است حاصل کلام خداوند خالق ارض و سماست و ایجاد کنندهٔ اشیا واحد و در معنی و نوامیست اگر کسی را اختیار است در آن اختیار بی اختیار است ما کان لهم الخیرة　　بیت

چون ماهی ضعیف که افتد در آب شد　　در عین اختیار مرا اختیار نیست

در مذاهب قدریان

اگر کسی را قدرت و ارادت است و در آن قدرت و ارادت بطریق اضطرار است
مراتب باقی اهل مراتب بر این امر حق واله غالب

در بیان مذهب قدریان که ایشان را اموخته خوانند

این طایفه گویند آدمی را قدرت و اختیار تمامست ان احسنتم احسنتم لانفسکم شاهد
این کلام چون اوستادی بنیادی نهاد و او را تمام نمود و آنچه مقصود او بود درج فرمود
دیگر بود که ندارد و برابر او دست نگذارد چون حضرت بیچون سر و فتن خمرت طینة آدم
بیدی طینت آدم را مخمر گردانید و بر طبق فنفخت فیه من روحی از روح خویش
بدو دمید و او را بخلعت انی جاعل فی الارض خلیفة تشریف ارزانی داد و تاج خلق
آدم علی صورته بر فرق همایونش نهاد و بر سریر و لقد کرمنا بنی آدم نشانید و مسجود
فسجد الملائکة کلهم اجمعون گردانید و سخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر بنگشت بدر اسلم او
در آورد و در ذات او اسماء متقابله و صفات متضاده درج کرد انشاء امر و مامور و ناهی
و منهی و ساجد و مسجود و عابد و معبود گشت و صیت دور باشش از زیب زمان و

خورد و کلان

که ایشان را اموخته گویند

خورد و کلان در کارگاه نشست و بحکم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
همه امور خیر و شر و نفع و ضرر بدو تفویض کرده و بامر لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه
سوف یری او را بر هر چه اقدام کند خواهد دید بهشت و رضوان و حور و غلمان را ابداء ل
نمود وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و عذاب جهیم او را فاعل مختار و عامل
با اقتدار ساخت کل امری بما کسبت رهین و هر چه خوب و قبایح و [illegible] الیه بر خواهند گشت
تو خود بعقیده خود من عمل صالحا فلنفسه و در جهان آنچه بود همه آدمی بود ان الله سخر لکم
ما فی الارض جمیعا ببستخوان آدمی بر نگشت گر شهسوار بر کف در کف عنان اختیار

بعهت کرده بهایه ایوان او · جبر کل در حیطهٔ فرمان او
گشته او مختار اندر خیر و شر · ستمیرو در کش اندر نفع و ضر
اختیاری هست در تو بیگمان · حس را منکر نگردد کس عیان
سنگ را هرگز نگوید کس بیا · ور کلوخی کس نمی جوید وفا
آدمی را کس نگوید هان بپر · یا بیا ای کور سوی من نگر

در عقاید قدریان

هیچ عاقل مر کلوخی را زند   هیچ با سنگی عتابی کس کند
عقل کی حمله کند بر چوب سنگ   مرد جنگی کی زند بر نقش جنگ
هیچ عاقل هیچ دانا این کند   با کلوخ سنگ خشم و کین کند
گفت یزدان ما علی الاعمی حرج   کی نهد بر ما حرج رب الفرج
امر نهی خشم تشریف عتیب   نیست جز مختار را ای پاک جیب
جمله قرآن امر نهیست و وعید   امر کردن سنگ را هرگز که دید
خالقی که اختر گردون کند   امر نهی جاهلانه چون کند
گر شتربان اشتری را میزند   آن شتر قصد زننده می کند
خشم اشتر کی بود با چوب او   پس ز مختاری شتر برده است بو
عقل حیوانی چو دانست اختیار   این مگو ای عقل انسان شرم دار
اینکه فردا این کنم یا آن کنم   این دلیل اختیار است ای صنم
جمله عالم مقر در اختیار   امر نهی این بیار آن میار

اری خاطر

ایشان را مفوضه نیز گویند

اری من طلب شیئا وجد وجد آدمی انچه خواهد کند وانچه نخواهد نکند اگر چنین نبودی بر اینه تکلیف عبث بودی و امر نهی لغو و عبث نمودی مثل انکه پادشاهی کسی را اولا بسته اسیر گرداند و اورا قدرت و اختیار ندهد و دست تصرف نداشته باشد هر دو هنگام بر آن بادشاه بخندند و بر فعل او انکار کنند قدریه انکه با بقیه لا عالم حلق و حکومت را بی زیاده و نقصان تمام خلق نموده و با هر وجه انکه در فرموده است و الا لازم می آید که عالم و آدم ناقص و ناتمام بوده باشد و بهر وقت محتاج عمارت باشد را فرمودن از ایشان سوال نمود که هر شخص امری اراده می کند و در آن سعی بلیغ دارد و حال انکه آن امر صورت نمی بندد و بسی چیزها نمی خواهد و در نشستن او جد جهد نماید و حال انکه بفعل می آید حقیقت این چه گونه است در جواب فرمودند که در امر مخصوص مبالغه نکرده و لوازم آن را به جا نیاورده و مضمون این بیت عمل ننموده که فرموده اند

او خود الابیات من   ابوابها   اطلبوا الارزاق من   اسبابها

و مرا این سخن طلب و صدق نیز نموده و باب من قرع بابا و لج ولج نکرده لاجرم حاصل

در عقاید جبریان

شاید مراد خود به مطلوب خود نرسیده مثلاً اگر کسی خواهد هزار من بار بردارد و یا از مکان بمکانی نقل کند یک باره نتواند و اگر بتدریج و مرور خواهد نقل مکان نماید صد هزار من تواند حاصل آنکه آدمی مختار از حق و قادر مطلق است و قبض و بسط الکبیر برای آدمی منوط و امور خیر و شر بر تدبیر ایشان مربوط است این چند بیت مناسب مقام خوانند

خویشتن را نشناسی قدر — ورنه محتشم کن ای صدر
هم خلف نام هم خلیفه نسب — نه بیاری شدی خلیفه لقب
ذات حق را تو آینه اسمی تو — گنج تقدس را طلسمی تو
ببدن درج اسم ذات شدی — بعوض مظهر صفات شدی
سر موی ترا دو کون بهاست — زانکه هستی دو کون با تو کجاست
قامت قبه الست اللهی — لیک در جبهه نه آگاهی
منفعل عالم از تو آسان شد — دود و دام از تو دست هراسان شد
سنگ چون موم زیر پنجه تست — آب آهن پی زنجیره تست

بود

در عقاید وحدت وجودی

پوست بیرون کن از شیر پلنگ — در هوا در کش عقاب چو کلنگ
نه فلک در دل تو دارد گنج — با تو آب و دلیک در یک کنج
گر زمانی بشرکت تاز آی — بیرون آ تا بعرش تاز آی
لیس فی جبتی زد آن که گفت — وین انا الحق ز تو نوائی گفت
گاه عبدی و گاه معبودی — چه عجب چون غلام محمودی
آفرینش تمام گشت به تو — خاتمت ز آغازت برگذشت به تو
بیش از این گر دو حرف بر خوانی — ترسمت بر جهی که سبحانی

در عقاید وحدت وجودی گوید

پوشیده نماند بعضی از محققان این فرقه می گویند که اشیا بر دو قسم است واجب الوجود و ممکن الوجود و اول حق است ثانی معلول واجب الوجود موجود است بوجود اصلی و ممکن موجود است بوجود غیر اصلی رابطی انتساب غیر حقیقی و در این باب تمثیلات چند ذکر نموده اند که از هیچ یک این تمثیلات علم یگانه وحدت حقیقی حاصل نمی شود و مقصود ایشان از همه اینست که مخروطات فی نفسها هالک و معدوم هستند

در عقاید فرقه

دوم وحدت ایشان از آنست که مربوط می باشند بوجود حقیقی کل شیء هالک الا وجهه پس
این وجود عارضی بسبب انتساب و ربط بهم رسیده است و اوست نور حق و
ظهور مطلق و با اوست ظهور هر شیء و اوست منبع خیرات و جامع حقایق از موجودات
و ماهیات پس جمیع آنچه در عالم امکان می باشند صادر است از او و فیض است
از خیر او چنانکه فرموده اند لا اله الا هو خالق کل شیء و بعضی پرده از روی کار برداشته
علانیه گویند که بود جمیع اشیاء از عین وجود واجب الوجود است چنانکه محی الدین اعرابی
گوید الحمد لله الذی خلق الاشیاء و هو عینها جمیع وجود را از ممکنات سهمی از واجب دانسته اند
فقیر کاتب الحروف از یکی پرسیدم که چه طور روا دانید که کلاب و خنازیر را عین وجود
حضرت واجب الوجود دانسته کلاب و خنازیر پرست باشید چنین پاسخ داد که سهوات
بهیات نظم موی ترا حق شناس اندر همه جا منه بیرون ز حد خویشتن پا

کجا باطل دل مردم رباید که حق گاهی ز باطل می نماید

آنست که رسول عربی من رآنی فقد رأی الحق فرمود و انا احمد بلا میم گفت
و خلیفه او گفته انا خالق السموات والارض سفت آن یکی انا ربکم الاعلی بیان کرد

وحدت وجودی

و انبیا گرگ رسولان عظام شان بزبان آورده آخر عصا را اژدها کردن آب را خون نمودن
و آفتاب از مغرب بر آوردن و شتر از سنگ برون کردن و مرده زنده نمودن
ماه را دو نیمه کردن و نقش و ساده سبز کردن و حیوانات سخن آوردن و بر آسمان
رفتن و امثال اینها از تجلی مظهریت وجود آن باری ظاهر است مگر آیه اینما تولوا
فثم وجه الله را نخوانده و یا آیه قل کل من عند الله را نشنیده انست گاهی از وحدت
انی انا الله گوید و گاهی از گوساله زرین بانگ بر آورد و حق حبه علاوه فواره بدخوش گفته

چو کفر و دین بود قایم بهستی شود توحید عین بت پرستی
بدان کاین زد و تلو لا خلق اوست ز نیکو هر چه صادر گشت نیکوست
مسلمان گر بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت پرستیست
اگر مشرک ز بت آگاه گشتی کجا در دین خود گمراه گشتی
ندید او از بت الا خلق ظاهر بدین علت شد اندر شرع کافر
تو هم گر زو نبینی حق پنهان بشرع اندر نخوانندت مسلمان

درون هر شی چو نیست پنهان — بجز بر نغز او پیدا نیست پنهان
همیشه نغز در تسبیح حق است — وان من شیء گفت ایزد بدقت
بدان خوبی رخ بت را که آراست — که کشتن بت پرست از حق نخواست
همو گرده همو او گفت همو بود — همو گردد همو گفت همو بود
کل حین هو فی شأن — بدین ضمن آمد اصل فرع ایمان

در عقاید اهل نقطویه گوید

این فرقه گویند که آسمان و هوا و ماه و شعاع مانند و اصل نقطه مرکز خاکست و ذات
انسان ذات الله است و هر یک خود را شخص واحد دانند و اعتقاد و شان اینست
که او میرا رجعت است و از آن چاره نیست اما بر این وجه که چون مرده را
بخاک سپارند اجزای بدن او بصورت جمادی و نباتی ظهور کند و آن نبات
با غذای حیوان گردد یا نصیب انسان شود و نطفه گردد انسان در آید و این
همه در ضمن دوره علم عمل باشند و ماده انسان متفرق نشود تا در نشئه دیگر حاله

در حیوانی ماده در نباتی

در حیوانی ماده در نباتی و خاک در نشئه انسانی و قایل بنفس ناطقه مجرده نیست و افلاک را
از عناصر بیرون ندانند و گویند مبدء اول نقطه خاکست و نیز گویند اگر شخصی در مقام
تجرد باشد او را علایق زن و فرزند نباشد و در اکل و لباس تقلیل کند چنین کس واحد
گردد و بتدریج ترقی کرده بمرتبه الله تعالی برسد و قدرت و قوت در او پیدا شود که هر چه
خواهد بکند اگر اهل اعتبار کند و علایق بپذیرد و نیکو کردار و پسندیده اطوار گردد امین
باشد این کس را گویند که مذهب نقطوی داشته باشد و نیز مبدء و اشیاء را او اشیای اربع
گویند و آن چهار است از روح انسانی و نیز گویند تا کسی خود را نشناخته است
چون خود را شناخت خداست و در کلمات ایشان لا اله الا المرکب المبین
وجود انسانیست و گویند که عیسی این حق در نشئه یوسف موسی بود و نیز فرعون
چون در آن نشئه فرعون را موسی در آب غرق کرد و در این نشئه موسی
عیسی شد و فرعون یزید پس یزید حسین را از آب فرات نداد و دو آل عدم
فرستاد و نیز گویند که سگ در نشئه سابق ترک قزلباش بوده که شمشیر کشیدی

در عقاید طبیعیون

وهم شده الکون جمع کوی بیرون میبرد در آنهم بوده که ظهور این عقیده در زمان سلطنت امیر تیمور گورکانی در سال هشتصد هجری محمود نام که مسقط الراسش از پسیخان گیلان بود مخترع شد اکثر این عقاید را از عقاید تناسخیان اخذ نموده و بهرل در لباس مسلمانانند

در بیان عقاید طبیعیون که دهری هم گویند

این فرقه گویند که دنیا قدیمست و صانع طبیعت است و در هر کل شی و را ابعده استعداد پرورش خواهد کرد و هر شی خاصیت خلقتش را ظهور خواهد نمود و مثلاً خاصیت نار احتراق و ماده آب تفریق است ظهور توبه از مضافه صحبت کرده هرگز زن بی زوج اولاد پیدا نکرده و نخواهد آورد و قرآن را آسمانی ندانند انبیا را تکذیب می کنند بعضی گویند که کون ما مانند نباتات و حیوانات است و چون کون انسان در طول زمان (آدمیان) لهذا در نظر ما بعید نماید این مطلب در نزد خرد روشن و در میزان برهان مبرهن است که از امتزاج طبایع هر نوع و هر قسم تکوین و تولید می شود چنانکه معتقدان قرآن میگویند که آدم بی پدر و مادر و عیسی بی پدر متکون گردید و جواهر بسیار دیده شده که [illegible]

عجوز نگرده

عبور نکرده و آخر معلوم شده که در آسیا آبادی بوده مانند ارض جدید که مشهور به ینگی دنیاست که در حدود منقرضه اند بعری فوق نام از خلعت فرنگ بخونیت فرال اسپانیول ظاهر ساخت و در بعضی از جزایر جنوب آدم وحشی مشاهده شده که بعد از ترتیب برهان آمده مودب و مهذب شده اند و ما کذا در کون جزایر جدید آمدن انواع که چون انهار و خطوط عالم که دریا میریزد مخلوط با جزای ارضی باشند و آن اجزای خاکی مرور ایام در قعر دریا جمع شده و بتدریج ارتفاع یافته تا بر روی آب رسند پس بطریق نحو در بر ما هی مسلم است جبال و اراضی مانند اشجار و سایر نباتات نمو نمایند و بمرور دهور که ماده آن استعداد داشته باشند بزرگ و وسیع و رفیع گردد چنانکه مسلمانان در قرآن خود استشهاد نموده جبال می توانند کرد و آنجا که گویند و تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب و امکان اگرچه مستبعد باشد مرتبه اش محال بوده باشد سیم از جواهر با حرارت دیگر از آن پدید آید و چون تابش آفتاب بر خاک آب تابید لامحاله از حرارت خورشید اثر کلی در آب و خاک حاصل شود و از آن امتزاج نباتات در یا حقیق پدید آید و هر گاه دو چیز از دو عالم

در عقاید طبیعیون

ظهور کند سببی که مستلزم حوادث غیر متناهی گردد چنانکه هیچ یک از مراتب عالم از وجود
حیوان خالی نیست راقم از بعضی بزرگان این فرقه که بلباس عیسوی ملبس بود
سؤال نمودم که شما به چه دلیل اثبات استعداد در طبایع میدانید و خلقت اشیاء در
پرورش و ماده شمرده اید فرمودند که آیا نمی بینی که زن لامساس هرگز نزاید ولد مگر
و هرجا آفتاب نتابد نباتات نروید و سنگ منعقد نشود و علاوه بسیاری از جزایر غیر معروفه
که جمهور انها بعضی را منزله آدمی از اناث و ذکور و از انواع حیوانات موفور دیده اند و
بعضی از آنها مقبول تربیه شده روی بر رسم راه انسانی آورده اند و بعضی دیگر
تربیت قبول نکرده و راه رسم مردمی نپذیرفته اول را از نوع انسان و ثانی را از
قسم نسناس گفته اند و چون در افراد انسان و حیوان نقد و هم رسید لابد بحکم طبیعت
توالد و تناسل نمایند چنانکه جزایر بسیار در تصرف طوایف عیسویه بعضی انگلیس و فرانسه
و سایر فرنگ در آمده که در ابتدای تسخیر انها جانوران انسان صورت بودند که موی
فراوان ابدان ایشان را فرو گرفته بود و بغار جبل و ثمره درختان زنده گانی بسر برده اند

و از زحمت باران

که دهری هم گویند

و از زحمت باران و از شدت آفتاب در سایه و در غارها بسر می بردند طوایف فرنگ جمعی
از مردم شهر برایشان گماشته و جهت خود را در تربیت انها مصروف گردانیده و در
مردمی انها کوشیده در اندک زمانی از معاشرت شهریان منطق آموده مانند سایر خلق
عالم گردیدند بمرتبه انسانی و مردمی با تمامی رسیدند طوایف فرنگ از بیست پنجاه سال
بیشتر احوال غریب با نصد جزیره که مسیه اکتشاف کرده اند جمعی آباد و معمور و برخی در انها
نامحصور بوده و ساکنان آن جزایر جمیعاً لامذهب و مانند حشرات و حیوانات
بوده اند و هیچ کیش و دین عمل ننموده اند علاوه بر اسم دین و مذهب نشنیده اند جمعی را بدین
عیسی در آورده و در اندک التفات تربیه شدند فقیر گفتم که با وجود عدم اعتقاد شما
بر کیش و عدم دعوت نمودن انها بر ملت عیسی در تربیت کردن مردم باهتمام
انحضرت سبب چیست در جواب گفت که این بجهت نظام عالم و انتظام امور
طوایف امم است چون طبیعت مردم را صعب و دشوار است که به تحت احکام
شرع خود در روند و بار شرع خود را بگیرند و او را مطاع دانند و از کلام او روی بگردانند

لهذا معتقد حجت آنست که مردم را بر کسی که خوانند و تشخیص دعوت کنند که او
از امثال ایشان نباشد و به نظر نیاید باید تصور ایشان بزرگ نماید و بهر چه در عالم
از نیک و بد و صحت و مرض و دولت و نکبت است به او منسوب گردد و مردم در جلال لا
یزال از آن کس توقع کنند و در این وقت فرقه بزرگ داری و جانسپاری به ایشان
انسان شود فی الجمله این فرقه به حشر و نشر و بهشت و جهنم و ثواب و عقاب و برزخ و معاد و
همه امورات اخروی را منکر هستند و اعتقاد ندارند و بنا را بر همین عوالم طبایع دانسته
و صاحبان این مذاهب در هر جا اقالیم و ممالک دارند که لباس مختلف هستند خصوصاً
در ملک ایران در لباس مسلمانان جلوه گرند و [illegible] فرعیات عقاید ایشان بسیار است
لهذا به همین قدر که نموده ایم مختصر کردیم تا بر مطالعه کنندگان دشوار نباشد

در بیان عقاید مذهب وهابیه

این فرقه گویند آنکه مسلمانان اصولی و اخباری که مذهب ایشان محدث است
کذب و دروغ است و بلکه همان مذهب عرب است که در زمان پیغمبر بوده و اعتقاد

شان این

شان اینست که جز خدای تعالی احدی سزاوار عجز و بندگی نیست و شفاعت
انبیا و اولیا و اوصیا علیهم السلام بی معنیست و گنبد و بارگاه بر سر قبور انبیا و اولیا ساختن
بدعت است دامی که در زمان حضرت رسول نبوده کردن او عین ضلالت و راه
طریق حق نیست اما به سبب هوای نفس هر کس به راهی افتاده و دل به هوای داده
جمع دانایان بر این اتفاق دارند که ایزد تعالی یکیست و یک پیغمبر فرستاده و یک
کتاب جدید داده همه انبیا و رسل که آمده اند بر یک چیز مأمور بوده اند و آن یک چیز همین است
که حق تعالی را به یگانگی پرستش کنند و کسی را با او شریک نسازند و لا یشرک بعبادة
ربه احدا و در جای دیگر فرموده که و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و [illegible]
مجوید و ما النصر الا من عند الله العزیز و در جای دیگر فرموده که و یعبدون من دون الله
ما لا یملک لهم ضرا و لا نفعا و در نفی شفاعت فرموده من ذا الذی یشفع عنده الا
باذنه بنا بر این از انبیا و اولیا و ملائکه شفاعت خواستن کفر است و حکم آیه شریفه
اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم در قتل مشرکین ثواب و تصرف جایز باشند داماد که در زمان

حضرت رسول نبوده بعد ظهور نموده بدعت است و بدعت ضلالت است و خبر اول و دویم
مؤید بر آن دلالت است مثل قبا و چوق کشیدن و مردان لباس زنانه پوشیدن
و مسجد و معبد را زینت دادن و قرآن و کتاب را مذهب کردن و آرایش نمودن
و قبور انبیا و اولیا را صندوق و گنبد ساختن و ریش دراز گذاشتن و دست و پا را رنگ کردن
لباس را تنگ نمودن و با زنان شبیه شدن و سر فرود آوردن و آستانه بوسیدن و
راه داری و عشاری گرفتن و جبه و کوه و پابسته رعیه پوشیدن و زنان را بر اسب
زین دار سوار کردن همه اینها بدعت و جهیم و جمود عاملان اینها سزاوار لعنت است
راقم الحروف گوید که مبدء ظهور وهابی در زمان دولت و دولت نادریه گویا همین دو باب مفتوح
شده و رواجیت داد در زمان سلطنت محمد شاه مرحوم سید ابراهیم نام در عتبات
عالیات مجدد مذهب وهابی شده گردن مسلمان را المقرف نموده مدت چند با دولت عثمانیه
آخر الامر وقت محاربه شده فرار بر قرار اختیار کرد و صدمه بزرگ از عساکر عثمانیه مجاوران
ائمه رسید ... رساله در مذهب وهابی دیدم که موجب ...

در عقاید طوایف صوفیان

که گفتار از سیاق و نسبت این کتاب بود لهذا متعرض شدیم و مختصری از بسیار را ضم

در بیان طوایف صوفیان و عقاید ایشان

پوشیده نماند بر دادوطلبان راه که در حق صوفیه می گویند در این اوراق نمودم لاکن
عقاید خود صوفیان این است اینها همه و ما هر نوشته اند که اصل مذهب صوفیه شش فرقه اند
و بعضی چهار و بعضی هفت گفته اند اول حلولیه دوم اتحادیه سوم واصلیه چهارم عشاقیه
پنجم تناسخیه ششم وحدتیه هفتم زراقیه و هر یک را بطریق ذکر کرده اند کذب و بهتان است
و از جمله مفتریات و کلمات بی بنیان است و آنچه نوشته اند که فرقه حلولیه و اتحادیه
و واصلیه و تناسخیه و امثال ایشان از فرق صوفیه اند غلط محض و محض غلط است
چه طایفه محققه صوفیه اینها را انکار نموده اند و طریق قدح و مذمت اینها را پیموده اند
و در کتب خود لعنها و تشنیع ابطال مذاهب ایشان را نموده اند چنانکه مولانا شیخ محمود
شبستری قدس سره که از اکابر صوفیه است در کتاب گلشن راز فرموده نظم

کسی کو عقل دوراندیش دارد
بسی سرگشتگی در پیش دارد

ز دور اندیشی عقل فضولی — یکی شد فلسفی دیگر حلولی
حلول اتحاد اینجا محالست — که در وحدت دوئی عین ضلالست
دو چشم فلسفی چون بود احول — ز وحدت دیدن حق شد معطل
ز نابینائی آمد راه تشبیه — ز یک چشمیست ادراکات تنزیه
تناسخ زان سبب شد کفر و باطل — که آن از تنگ چشمی گشته حاصل
چو اکمه بی نصیب از هر کمالست — کسی کو را طریق اعتزالست
کلامی کو ندارد ذوق توحید — بتاریکی در است از غیم تقلید
رمد دارد دو چشم اهل ظاهر — که از ظاهر نه بیند جز مظاهر
عدم کی راه یابد اندرین باب — چه نسبت خاک را با رب ارباب
عدم چه بود که با حق واصل آید — ور از وی سیر سلوک حاصل آید
اگر جانت شود زین معنی آگاه — بگوئی در زمان استغفر الله
منزه ذاتش از چند و چه و چون — تعالی شانه عما یقولون

و اگرچه صوفیه یک فرقه بیش نیست اما باعتبار رجوع ایشان بخلق جهت ارشاد عباد باذن الله تعالی مسمی بشیخ و مجذوب می شوند باید دانست که طبقات مردم علی قدر مراتبهم بر سه قسم است اول مرتبهٔ کاملان و این طبقه علیاست دوم مرتبهٔ سالکان این مرتبهٔ وسطی است سیم مرتبهٔ مقیمان کوی طبیعت این مرتبه سفلی است و کاملان فرقه سابقانند و سالکان زمرهٔ ابرار و اصحاب یمین اند و مقیمان زاویهٔ نقصان قوم اشرار و اصحاب شمال اند چنانکه آیه کریمه شاهد بر صحت وکنتم ازواجا ثلاثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون اولئک المقربون اهل سابقان و مقربان بعد از انبیا و اولیا مطلق طایفهٔ علیهٔ صوفیه اند و ایشان دو طایفه اند اول مشایخ صوفیه اند که بواسطهٔ کمال متابعت رسول خدا و ائمهٔ هدی بمرتبهٔ کمال که عبارت از فنای حقیقی عین سالک است در احدیت ذات بقرب فرایض رسیده اند و فنا و اضمحلال در احدیت جمع بقرب نوافل و بعد از فنا رجوع بخلق کرده اند و بطریق متابعت

مأذون شده‌اند و بهدایت خلق مأمور گشته‌اند این رجوع بخلق را سیر بقاء و بالله نامند
این طایفه کاملان و مکملانند و حق تعالی ایشان را بعین عنایت خود بعد از استغراق
در بحر توحید از شکم نهنگ فنا بساحل بقا خلاصی ارزانی فرموده تا خلق را بدلیل
نجات و ولایت نمایند از آنجمله است بایزید بسطامی و معروف کرخی و جنید بغدادی
و جمعی از منصور و سری سقطی و شبلی و امثال ایشان اما طایفه دوم که بعد از وصول
بدرجه کمال که عبارت از فناست حواله تکمیل و رجوع بخلق با ایشان نشده و در دریای
فنا غرقاب نابود و مفقود شده‌اند که از ایشان اثری و خبری بساحل بقا نرسیده
و در زمره سکان الحفاظ یافته‌اند و بعد از کمال و وصول بمرتبه ولایت بتکمیل دیگران
مأمور نشده‌اند و از عالم فنا بعالم بقا نیامده‌اند و این طایفه مستهلکند و بعضی چنانند
و از برای اظهار فضل و کمال این طایفه بمرتبه‌ای رسیده‌اند تا اینکه پاس رعایت ایشان
نمایند حضرت سید الشهدا در دعای عرفه میفرماید الهی حققنی بحقایق اهل القرب
واسلک بی مسلک اهل الجذب مطلب از این فقره اظهار عظمت و شان ایشان

است

است و کمال اهل جذب بر تو کمال انجذاب است از این قبیل است حواریون
امیر المؤمنین و شهدای کربلا بموجب خبر المعصوم حق خطر عظیم از خودیت گذشته محو در
محو فی البقا شدند و نیز گویند که صوفی مشتق است از صفا که گفته‌اند است که چون
ایشان از کدورات نفسانی رسته و بصفای قلب پیوسته‌اند لهذا باین اسم موسوم
شدند و جمعی گفته‌اند که از زمان حضرت آدم ... تا عصر خاتم الانبیا اهل اسلام افاضل
خود را بنام علاحده مسمی نمیکردند سوای صحابه زیرا که هیچ فضلی را زیاده از شرف
صحبت حضرت رسالت نمیدانستند چون دوره صحابه تمام گردید دوره تابعین بود
دوره سیم را تبع تابعین می گفتند چون دوره چهارم از حضرت رسول بسیار دور
شدند خاصان امت را که بنهایت متقی و پرهیزگار بودند در امور دین اهتمام
تمام میکردند ایشان را زهاد و عباد نامیدند تا آنکه ظاهر شدند بدعتها و بسیار گشت مذاهب و
اهل مثل معتزلات و خوارج و ملاحده و زنادقه و غیر اینها و هر یک ادعا میکردند که در
میان ما عباد و زهاد میباشند و اطلاق این اسم را بر موافق خویش می نمودند
تا آنکه اهل حق خاصان خود را که ممتاز بودند بزیادتی زهد و محافظت نفس

از متابعت هوا و صرف گردانیدن اوقات خود را در طاعات و عبادات و اذکار و
اوراد و عزلت و ریاضت و مجاهده و اجتناب نمودن از اهل دنیا باسم صوفی مخصوص
نمودند و این نام قبل از رسال دو صد و بیست هجری بر ایشان اطلاق شده اما آنچه از ا
حادیث معلوم می شود آنست که در زمان حضرت رسول در زمرهٔ قبول باین اسم
موسوم بودند چنانچه در کتاب بشارت مصطفی لشیعة المرتضی مولانا ملا محمد باقر
مجلسی در فهرست بحار الانوار خود نسبت این کتاب را بشیخ عماد الدین محمد ابی ال
القاسم الطبری داده باسناد وی قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سره ان
یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف و معنی این فقره حدیث قدسیست که باری تعالی
فرموده است انا جلیس من ذکرنی یعنی من همنشین آنکسم که ذکر و یاد من کند
و صوفیه اهل ذکرند پس الله تعالی جلیس ایشانست چنانچه مولوی در مثنوی گوید

هرکه خواهد همنشینی با خدا — گو نشیند در حضور اولیا

و ایضاً در همان کتاب روایت شده قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تطعنوا
علی اهل التصوف والخرق فان اخلاقهم اخلاق انبیا و لباسهم لباس انبیا

و ایضاً فرموده که

و ایضاً فرموده است که لا تعیبوا علی اهل التصوف و اصحاب الجوع والعطش فان الله یطلع
الیهم و یسرع فی اجابتهم و در کتاب عوالی اللئالی ابن جمهور روایت شده که قال
امیر المؤمنین ع التصوف اربعة احرف تاء و صاد و واو و فاء والتاء ترک و توبه و تقی
والصاد صبر و صدق و صفا والواو ورد و ود و وفا والفاء فرد و فقر و فنا یعنی حضرت امیر ع
فرموده که صوفی کسیست که متصف باشد بمعنی این چهار حرف که دوازده رکن دارد و
شیخ شهید رحمه الله فرموده الصوفیه مشتغلون بالعبادة والمعرضون عن دنیا والمقبلون علی
الآخرة قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین در ذکر مجلس صوفیه بدین
عبارت فرموده که صوفیان صافی طویت که در نزد سالکان مسالک طریقت و موضحان
قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم عبارت از ایشان و
جواهر زواهر انبیا و ائمه هدی علیهم صلوات الله الملک الاعلی وجود فایض الجود
این طایفه کرام و اصفیای عظام کثرهم الله بین الانام است که بمیامن توفیق
الهی از ادنی مراتب خاک باعلا مدارج افلاک ترقی نموده اند و از حضیض

حصول بشریت باوج قبول ملکیت تعلق فرموده اند انتهی کلامه و میر سید شریف
محقق در شرح مطالع فرموده که اعلم ان السعادة العظمی والمرتبة العلیا للنفس الناطقة
هی معرفة الصانع تعالی بما له من صفات الکمال والتنزه عن النقصان وبما صدر عنه من
الآثار والافعال فی النشأة الاولی والآخرة وبالجملة معرفة المبدء والمعاد والطریقة الی
هذه المعرفة من الوجهین احدهما طریقة النظر والاستدلال وثانیهما طریق اهل الریاضة
والمجاهدة وان کانت الطریقة الاولی ان التزموا ملة من ملل الانبیاء فهم المتکلمون والا فهم
الحکماء المشاؤون والطریقة الثانیة ان وافقوا فی ریاضتهم احکام شریعة فهم الصوفیة
والا فهم الحکماء الاشراقیون فعلی طایفتان پس ازین قرار معلوم می شود که در هر
زمان در هر صنف فرقهٔ صوفیه بوده و خواهد بود و طریق ریاضت و مجاهده و تصفیه و تخلیه
عمل می نموده اند و بدین مضمون محقق طوسی در بعضی از کتب خود و مولانا قاضی
نور الله شوشتری بیان کرده اند از سید حیدر آملی نقل نموده اند که جناب سید در کتاب
جامع الاسرار فرموده که در روایت صحیحه از هر یک از ائمهٔ اطهار رسیده که فرموده اند ان
امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مؤمن امتحن الله

قلبه للایمان وفی روایة قال ان امرنا سر مستور فی سر وسر مستسر وسر لا یفیده الا سر وسر علی سر
مقنع بسر وروی ایضا انه قال ان امرنا سر مستور فی سر مقنع بالمیثاق من هتکه اذله الله
وروی انه قال لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله او لکفره ولقد آخا رسول الله صلی الله
علیه وآله بینهما فما ظنک بسایر الخلق ان علم العلماء صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب
او نبی مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان قال وانما صار سلمان من العلماء لانه امرؤ منا
اهل البیت فلذلک نسبه الی العلماء والی هذه الفقرة اشاره امام زین العابدین فی ابیات مشهوره

انی لاکتم من علمی جواهره … کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا
وقد تقدم فی هذا ابو الحسن … الی الحسین ووصی قبله الحسنا
فرب جوهر علم لو ابوح به … لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
ولاستحل رجال مسلمون دمی … یرون اقبح ما یاتونه حسنا

و در روی امثال ذلک عنهم بحیث یطول ذکره و یخرج عن المقصد بعد از آن فرموده که مؤمن
ممتحن به آنکه صوفی حقه باشند به مؤمن ممتحن آنست که حامل اسرار باشد و علوم غیر
صوفیه که از جملهٔ اسرار نیست بلکه علوم شرعیهٔ ظاهره است که اظهار آن واجب

واجب است در روس منابر و صدر محافل و هر جا عموم اهل بیت منحصر بهمان علوم
شرعیه بود نبود محتاج بصحبت و کلمات او باین غایت و در نهایت شدت
و با آنکه اکثر علوم ایشان را بر همان علوم مفقود دانم عارف بکمالات و مراتب ایشان
نگاهم بود چه علم شریعت بالنسبه بعلم طریقت قشر است بلب و طریقت بالنسبه
بحقیقت چنین است پس گویا ست قشر از لب و لب لب و بالتفصیل فاضلی فرموده
که تصوف عبارتست از تخلق باخلاق الهیه قولاً و فعلاً و علماً و حالاً و دوام کمال اعظم
از این باشد که متخلق باخلاق الهی باشند چنانکه امر فرموده تخلقوا باخلاق الله و فی الحقیقه
سبب ارسال انبیا و رسل و تعیین اولیا و اوصیا مگر از جهت امر بتحصیل این مرتبه چنانکه
مخفی نیست بر صاحبان فطانت و زکاوت و دوامی مید به ریاضات و مجاهدات ایشان
و ترک نمودن ایشان جمیع لذات دنیویه و اخرویه را و رجوع نمودن ایشان بفنا و لیس
شبهه که مشغول ریاضات و مجاهده نفس باشند باو سزاوار نیست که مذمت و انکار نماید
شبهه را که مشغول ریاضت و تزکیه نفس باشند و خود را باوصاف مذکوره متصف و
متحقق ساخته باشند چه اسرار ائمه و احوال ایشان اعظم و اعلای باشد از آنکه

ایشان نیز آن می باشند راقم می گوید در حقیقت حال چنانکه فقیر بخدمت بعضی از صوفیه
محقه رسیده و در تصانیف ایشان دیده ام سزاوار و لایق نیست که ایشان را در جزو جمع
زنادقه حلولیه و اتحادیه و معطله و مباحیه داخل نمایند محجوب دارند و از ایشان متنفر شوند

در بیان عقاید حکما علی سبیل اجمال گوید

پوشیده نماند که در جمیع طوایف امم و فرق بنی آدم حکما بوده اند و فایده بوده از ایشان اعظم
ظهور نموده اند و حقیقه بود این طایفه را در یونان فیلسوف و در عرب حکیم و در عجم زیرک
و در هند برهمن گویند و ایشان دو فرقه اند یکی اهل اشراق و دیگری مشائین اند
اما اهل اشراق ارباب مجاهده و ریاضت و مکاشفه اند و اهل مشائین ارباب نظر و
استدلال اند گویند تا زمان افلاطون حکمای یونان و سایر بلدان اشراقی بوده اند
و بعد از آن ارسطو طریق نظر و استدلال پیش گرفته و براهین عقلیه را بجهت معرفت
ارسطو و پیروان او را مشائین گفتند و هر دو فرقه از براهین عقلی بیرون نرفته اند و آنچه
خلاف عقل باشد قبول نکنند هر دو فرقه قائل شده اند که واجب الوجود را کنه
ذاتش نتوان شناخت و کنه ادراک عقل و احاطه اش نتوان ساخت و نیز

در عقاید حکما

گویند که وجود وحدت با همه صفات عین ذات اوست و جمیع موجودات اضافه زاد
ست یعنی صانع عالم علت اولی است و عالم معلول اوست مانند قرص آفتاب
و نور او هر دو با هم باشند و اول چیزی که از علت اولی پدید آمد و ظاهر شد عقل اول
بود که اول ما خلق الله العقل و عقل اول بمنزلهٔ دوم است از علت اولی نه در عدد
و لیکن در قدم و او را عقل کل و عقل فعال خوانند و این عقل همانست که در قرآن قلم
خوانند و تاثیر آن عقل در نفس چون تاثیر قلم است در لوح و نفس اول لوحست
که در قرآن یاد کرده شده و نفس سیم است در عدد و گفته اند که از عقل اول عقل دوم
و فلک نهم پدید آمد و از عقل دوم عقل سیم و فلک ثوابت ظاهر شد و از عقل سیم عقل
چهارم و فلک زحل و از عقل چهارم عقل پنجم و فلک مشتری و از عقل پنجم عقل ششم
و فلک مریخ و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس و از عقل هفتم عقل هشتم و فلک
زهره و از عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد و از عقل نهم عقل دهم و فلک قمر
و از عقل عاشر هیولی و عناصر و اعراض و نفوس عنصریه آفریده شد و افلاک

نبود و انحصار

در عقاید حکما

نبود و انحصار عقول بر ده نسبت بلا احتیاج بر آن است چنانکه اشراقیین منع حصر
عقول در ده کرده اند و در کتب خود آورده اند که بعضی از این عقول مجرده ازلی و
هیولی اند و بعضی گویند که جمله ازلی اند و عقل ساکن است و حرکت نکند و نفس در
عقل ثابت باشند و پیوسته نفس متحرک بود و عقل چون خواهد هم علت اولی بداند متحرک
گردد و نفس در عالم عقل چون مشتاق نفس اولی باشند و واسطهٔ عقل معلت اولی [illegible]
و علت اولی میدانند که عقل معلول اوست و مراد از این سخن آنست که عالم لعبات
باشند که ثوابت باشند و هر چه ما تحت فلک قمر است معلول طبایع می باشند و طبایع
معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی و گویند این بدان معنی
است که لایق موقف و سلوک نفس نیست که نفس خود بر جمیع امور قیام نماید بلکه مناسب
آنست که یکی از ارکان سلطنت را بر امر کلی مقرر کند و سایر امورات او را بانجام
رساند و نیز گفته اند که عالم و علم و معلول یک ذات است و مفهومات آن بنا بر
اعتبارات است و کواکب جملگی حیاتست و زنده اند و تغیر و تبدیل در ایشان
نیست و فاعل و جد بر ارض مترتبست و حرکت کواکب و افلاک بر دوام

و تمام بود و خرق و التیام در افلاک شود و کواکب ذوی العقول اند و آنچه در سمت
ایشان نیست مشاهده کنند و شنوند و ارض حس دارد و آیهٔ یسبح له ما فی السموات و ما فی
الارض بر این معنی دلالت دارد و گویند فیثاغورث و سقراط و تالیس از حکما قائل بوده اند
بر این که عالم قدیم نیست و صفات او حادث و جالینوس گفته که عالم نه قدیم است نه حادث
یعنی قدیم ذاتی و حادث زمانی نیست و از متقدمین ایشان مثل ارسطاطالیس و
فرفوریوس و ثامسطیوس و از متاخرین ابونصر معلم ثانی و شیخ رئیس گفته اند که عالم قدیم است
بذات نه بصفات و اصحاب هیولی گفته اند که اصل عالم قدیم است و ترکیب او حادث
و جمعی گویند که افلاطون و ارسطو و بقراط عالم را قدیم گویند و انرا حادث دانند و بعضی
گویند که روح قدیم است و مکان ندارد و اکثر بر آن رفته اند که روح حادث است و تعلق
او بجسم چون تعلق عاشق است بمعشوق چون از بدن مفارقت کند ابدی و باقی
شود و معاد عبارت از باز گشتن روح است بموضع خویش چون نفس ناطقه حالات خود را
چنانچه شاید بفعل آورد و از نقصان جسمانی رستگار گردد و بعالم عقول و نفوس

رسد و این مرتبه فوق جنت است و آیهٔ من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا
یشرک بعبادة ربه احداً باو از آن مبدء اما نفسی که از تعلقات طبیعت بیرون آمده و شباهت
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک داخل نشده و بواسطهٔ گرفتاری بهر یک از سموات
نسبت پیدا کرده باشند بجرم آن تعلق گیرد و در جنت و تفاوت در مراتب سموات
آرام پذیرد و مراد از جنت سموات است و سقف آن عرش است اما اکثر نفوس طبیعت
انسانی از جادهٔ عوائد طبعی بیرون نیامده لیکن خیر و سعادت او غالب باشند بطریق ترقی
منتقل شوند از بدنی به بدنی بهتر از بدن اول تا زمانی عروج بر معارج کمالات منتظرهٔ انسانیه
نموده آنگاه از وسخ بدن گذشته بعالم قدس رسد و این انتقال را نسخ گویند و
آیهٔ ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها از این حالت خبر میدهد و بعضی گویند
که این مرتبهٔ اعراف است و اگر شر در آن نفوس غالب و زائد باشند در ابدان حیوانات
نزول نمایند و بمناسب صفات غالبهٔ خود به بدن یکی از حیوانات در آیند چنانچه روح
مشهوران شریر در خران و متکبران در پلنگان و از غابقان در گرگان و از مردمان

در صورت میمون و بوزینگان و در سگان و گرگان و ماران و عقربان و در روبهان و در طاوسان
و در موشان و امثال اینها در درندگان و چرندگان و پرندگان این مقام را مرتبهٔ مسخ
نامند آیه کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب و لا طایر یطیر بجناحیه
الا امم امثالکم اشارت بدین مقام است اگر نفوس ایشان فروتر و پستتر باشند تنزل
کنند با بدان نباتی و این مرتبه را رسخ گویند آیه فی ای صورة ما شاء رکبک مخبر از این مرتبه
است پس اگر نفوس از این سه مقام پستتر و پستتر باشند با اجسام جمادات مثل معدنیات
و فلزات تعلق گیرند و این مرتبه را فسخ نامند و آیه وننشئکم فی ما لا تعلمون کنایت از این مرتبه
است و دوزخ هفت است و مراد از آن عناصر اربعه و موالید ثلاثه است و جهنمی که
از عالم عناصر گذشت و یکی از این طبقات چهارگانه گرفتار گشت چنانکه شنیدی نعوذ
بالله و روح انسان در هنگام تعلق اخلاق ردیه فراهم آورد و عهده‌دار صفات بشریت
که نقصان روح است مبتلا گردد و از برای هر کدام جسمی که بدان مناسب بوده متمثل شود صفات
صفت ردیه او را در صورت مار و کژدم و آتش سوزان و سایر عقوبات که در شریعت

مذکور است

مذکور است بر او ظهور کند چنانکه اخلاق حمیده بر خوبان در صورت حور و قصور و غلمان و
ولدان و سایر نعمتهای بهشتی ظاهر شود و نیز گویند که ثواب بر دو نوع است یکی روحانی
و آن نظر بود به عالم ملکوت بچشم عقل و دیگر لذت و راحت است که تعلق بجسم دارد
و عقاب نیز بر دو نوع است یکی روحانی و آن دوری است از ملکوت و دیگر جسمانیست
مانند حرارت و برودت و امثال آن و این طایفه آنچه کلام مجید بدان ناطق است
از حشر و نشر و شیطان و نکیر و منکر و ثواب و عقاب و صراط و میزان و جنت و نیران و ملائکه
و رضوان و امثال اینها را تاویل کنند من جمله گویند که عوام معتقدان خود را لصور خیالیه
خود مثل بهشت فانیه و فریفته بود و نیز گویند که جبرئیل عبارت از عقل عاشر است و
میکائیل قوتیست از قوای قمر و اسرافیل قوتیست از قوای شمس و عزرائیل
قوتیست از قوای زحل و جبرئیل رب النوع انسانست و شیطان قوت وهمیست و صراط
عبارت از اعتدال قواست و نکیر و منکر عبارت از عمل نیک و بد و قبر عبارت از بدن
و میزان رعایت عدل و کفه‌های میزان اعمال خیر و شر است و طوبی عبارت از

از درخت عقل است و در قوم عبارت از درخت طبیعت است و در خواص عبارت از
ارتفاع تعلیم است و اضطراب خاطر و دروغ است و مور و قصور اشارت باسرار علوم است
وعموم است که از نظر نامحرمان در حجاب عزت پوشیده شده و شب قدر عبارت از عبده
و روز قیامت اشاره بمعاد است و غیر و ایشان دنیا و آخرت دو معنی دارد خاص
و عام آنچه خاص است ظاهر و باطن هر کس است که آن جسم و روح مخلوقست
که دنیا و آخرت اوست و آنچه عام است ظاهر و باطن عالم یعنی عالم اجسام دنیا
و آخرت باطن اوست راقم میگوید فقیر یکی از بزرگان و متکلمین حکما سوال نمودم که
چه ضرور باشد در ناموس انبیا و نبوت ایشان فرمودند که افراد انسان در امور
معاش محتاج یکدیگرند و ایشان را از قانون و قاعده گریز نباشد که همه بر آن متفق
باشند که حیف و میل و تعدی بر یکدیگر نشود و نظام عالم محفوظ ماند پس باید
که قاعده و قانون را آنچنانکه مناسب باشد وضع کنند که از نزد خدای تعالی است
تا هر کس اشنوایند برای شنود و قبول کند بنا بر این حکمت الهی اقتضای ظهور

و بعثت

و بعثت انبیا کرده تا قانون و قاعده جهت نظام امور خلق کنند و مردم را بعنف و لطف
بر آن دارند تا همه طریق آنرا باتفاق یکدیگر عمل آرند و احوال عالم انتظام یابد و هر
کس براوی خود سری نشتابد حکما واضع این قانون را ناموس خوانند و احکام او را ناموس
دانند و در عرف متقدمین نبی و شارع و احکام او را نبوت و شریعت گویند و متأخرین او را
عالم و احکام او را صناعت ملکت و متأخرین او را امام و احکام او را امامت نامند
و در عرف عادات که مسما است بمعجزات و کرامات گفته‌اند که نفس انسان بسبب حوادث
عالم که در بدن پدید می‌آید چون مهر و قهر می‌شاید نقش باشد که نسبت با او بعالم کون
و فساد و بعینه همچنین باشد که نسبت دیگران ببدن ایشان پس اراده و سبب باشد
حوادث را و آنچه خاص در عالم کون و فساد بظهور آورد و گاه نفس ظهور کند نسبت بمدرکه
و فهم چنانکه هر نوع و دانش که باشد بانوعی توجه آنرا با دیگر و در هم نفس و دیگر باشند که
در مرتع آنرا اند یا در خواب و یا بالهام و نفس دیگر باشند که در هر چه مشاهده کنند آنچه
هست اوست آشکار اگردد و این جمله خاصیت نفس است چون روح از ابدان

و مجاهدات صاف و مانند جوهر ملک شفاف شود و نفس ناطقهٔ او از نفوس فلکی ملحق شده
نسبت فرا گیرد و موجب تعلقات او مرتفع گردد و در این حالت هر چه گوید و آنچه کند راست
باشد و این گاه شود که در خواب و گاهی بطریق الهام و گاهی بر سبیل وحی ظاهر گردد
این بود که بطریق اجمال از عقاید حکما ذکر نمودیم زیاده از این مناسب مقام نبود و
در این اوراق گنجایش زیاده نداشت که نموده آید محتوی بر امری که بطلان عقل
درست آید او را قبول کنند والا فلا خلاصه آنکه معراج نبوی را روحانی دانند و معاد و رجعت
قایل نیستند و دوزخ و بهشت را حالات عقل می گیرند و دنیا و آخرت را از این کون دانند
از فقراتیکه معلوم می شود اکثر ایشان تناسخیه هستند چنانچه گفته شد از عقاید عالم متبدل
از عالم و عالم ثابته و ثالثه و رابعه از نسخ و مسخ و رسخ و فسخ که در بدن انسانی و حیوانی
و نباتی و جمادی باشد نوشته گردید اگرچه این عقاید ایشان مطابق عقل نیست عظم
عقل اول را نه بر عقل دوم عاری از سر گشته گرد و دوری ترزوم
در عقاید مذهب تناسخیه گوید

راقم الحروف

راقم الحروف گوید اگرچه شمه‌ای از عقاید تناسخیه در مذهب حکما و عقاید ایشان نمودم لیکن
بعضی از جزئیات دوباره بعبارتی اوراق ثبت کرده آید مجملاً این فرقه گویند که دنیا قدیمست
او را ابتدا و مبدء نیست و انتها و منقطع نخواهد بود و این همه حرکات که در افلاک اهل عالم
او را موجودات و ممکنات خوانند که از ماده مستعد می شود یعنی ماده که در وجود انسانی
موجود است بعد از فوت ظاهری و مرگ بصری همه علایقات و عوارضات ازین
پوست و استخوان و گوشت پوسیده و معدوم می شود باقی نمی ماند مگر مادهٔ اصلی
که منشأ باطن در رشتهٔ اصلیت که هرگز او را فنا نیست و پوسیدگی نیست و هیچ
وقت در معدومیت نماند بعد از آن که این عوارض و علایق وجودی از میان
در رفت یعنی این لحم و پوست که بر تنهٔ حایل و ساتر مادیست پوسیده گردید عاری و
مجردیت در میدان خودنمائی بی ساتر و بی پرده ماند به دورهٔ مجردیت واصل شد
یکهٔ عالمی معین در دورهٔ مجردیت گردش نموده تا استعداد وجودیت از آن قطب
عالم ترقی داده بعضی از عالم مجردیت قطع علاقه نموده از عالم بنباتیت

ظهور می کند آن ماده که اصل وجود است و علت تکوین است نمو کرده در هیئت علفها
و هیکل نباتات نمو کرده مدت در توقف جلوهٔ عالم نباتیت بسر داده ترقی و سیر را پایان
و طالب شده با سیر تا که نموده به عالم حیوانیت داخل شود یعنی حیواناتی که وجودشان
از علفها و نباتات پرورش دارد و مادهٔ زنده گانی ایشان از نوات است آن نباتات
که از اصل ماده نمو کرده جزو بدن نموده می خورند تک مرکز علاحده در میدان حیوانیت
گردش نموده بعد بکمال صعود و عروج افتاده بحکم نشانه دورهٔ چهارم پا نهاده در
بیره در عالم انسانیت سکنا کرده ظهور نمایی کند یعنی آن حیواناتی که پوست و لحم او
از نباتات و نموات مادهٔ وجود پرورش یافته مشغول در خوراک انسانی شده جزو
بدن بجهه اصل مادهٔ تولیدی که از آن اکل و خورنده خواهد بود بدین معنی آن شخص که
گوشت آن حیوانی که از مادهٔ وجود جزو بدن او شده صرف دارد در فرزندیت بیرون
ادبای شود بعد از آنکه مجامعت و معانقه اتفاق افتد در صورت آب منی منتقل
از مکان بمکان دیگر شده یعنی از پشت مرد در رحم زن وارد شده در صورت

انسانی

انسانی جلوه گر می شود باز از صدق و درباره سه باره الی ماشاءالله این دوائر و
واقعا سیر اگر گردش کرده در ترقی و تنزل عوالمات خواهد بود چنانکه اشاره بدین است

از جمادی مردم و نامی شدم — وز نما مردم بحیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

و نیز گویند هر کس که در این قطب مرد بوده در قطب دیگر بصورت زن خواهد آمد ظالم
است مظلوم خواهد بود و عالم در جهالت جلوه گر خواهد شد قاتلست مقتول می شود و
در عالم حیوانیت بشرح ایضاً موذیست در عالم ثانیه غیر موذی بیاید با محنت دار
است بی محنت جلوه کند آکل است در صفت ماکول بیاید در عالم نباتیت هم
چنین اگر شجر منبت در عالم دیگر تیغ شود اگر باردار است بی بار رود اید الی
از صنادیل واقع شده در عالم آینده بی بو و بیثمر جلوه دارد و این فرقه را اعتقاد
آنست که هر کس را چهار دوره اندر چهار دوره لزوم گردد که در عالم عدل و قصاص
برابر باشند مثلاً عالم انسانیت که در یک ظالم و در دیگری مظلوم شود در

عالم حیوانیت ما کذا و در این اهل در ثانیه ما اول باشند در عالم نباتیت و در این برزخ
در دیگری تنبع در عالم جمادیت در یکی از معدنیات و در ثانی از ... ظهور کنند
و بعضی را اعتقاد آنست که هر کس را از باده از دو دوره نیست یکی دوره خیر
دیگر دوره شر را تم گوید از یکی بزرگان این قوم سوال نمودم که شما این دوایر را
چه طور میدانید و از صانع چه اثر در صنایع شمارید گفت که ما هم این اثرها را از
موثر می دانیم انتها شما اهل شریعت در یک وجود دو دور اقطاب متعدد دانسته اید
ما در مرتبهٔ واحد و در قطب واحد دانسته ایم مثلا این عالم که او را عالم ممکن
می گویند ما در حق هر کس عالم علاحده برای او عالم شخص او می دانیم بدین
قرار که جمیع عوالم در این عالم است آنکه هنوز تولید نشده او را عالم ارواح است
آنکه تولید شده و در قید هم وجودیت است او را عالم تکلیف است آنکه از زندگانی
عاری شده و هنوز وجودش پوسیده و معدوم نگردیده در عالم برزخ ساکن است
و آنکس که عوالم را طی کرده نه از وجودش خبری نه از بودنش اثری است

از برای

از برای این چنین وجود عالم معاد و دورهٔ آخر نیست والا تغییر این عوالم محال
دار غیر مکافیست که با فواه والسنهٔ عوام الناس انداخته و مشتهر نموده اند نظم

اگر از منظر فخر موت حیات می شماری خلاف منظور است
هر کس عالم است یا مظلوم انقلاب قطب هست منظور است

در عقاید اهل ذکر که انها را درویشان و خرقه پوشان گویند

این فرقه گویند اسم علی و ظاهری در تکفیر اهل ذکر سخن گویند و افعال ایشان را بدعت شمارند
خالی از وجوه نیست یا محض تعصب و عناد و لجاج و فساد است چنانکه بنای اکثر و اغلب
اینها بر آنست یا بجهت عدم وقوف بر آیات و اخبار است بر فرض تسلیم جواب می گوییم
که شیخ صدوق می باشند که این نوع ذکر که درویشان دارند از جناب معصوم یدیدهٔ
چه مصدر الصدور به این فن رسیده است و مجرد ادعا هم نیست بلکه اکثر اهل سلاسل
بلکه اکثر سلسلهٔ خود را منجر و منتهی به ائمه معصومین ... دارند غایت آنست که غیر ضعیف
می باشند در امور مستحبه تسامح جایز است علی المشهور و اقوی فضیلت ذکر خفی و

و چون مذکور است در آیات و اخبار در تعریف ذکر دایم و ذکر کثیر موقت و غیر موقت وارد
شده است بحدی که شکر این انعام را و نتواند نمود و عقل نیز حکم بر او می کند بجهت آنکه
شکر منعم واجب است و حاصل آنکه شکر قسمی از اقسام ذکر است برای آنکه دفع میکند
ضرر عقوبت را و واجب است با قدرت بر دفع او اما آیات باری تعالی فرموده است
یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً و سبحوه بکرة و اصیلاً و ایضاً فرموده و سبح بحمد ربک
حین تقوم و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم و ایضاً فرموده و اذکر اسم ربک بکرة و
اصیلاً و ایضاً فرموده و اذکروا الله ذکراً کثیراً لعلکم تفلحون و ایضاً در قصهٔ حضرت
یونس صلوات الله علیه فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون و ایضاً
فرموده رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و ایضاً اعرض عن من تولی
عن ذکرنا و ایضاً جناب ختمی مآب علیه السلام را مخاطب فرموده که و اصبر نفسک مع
الذین یدعون ربهم بالغدوات و العشی یریدون وجهه الآیه و دیگر در مقام مدح مؤمنین
الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض الآیه

و ایضاً

و ایضاً در مقام مدح مؤمنین فرموده و الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و ایضاً فرموده و تطمئن قلوبهم
بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب اما احادیث که در فضیلت ذکر وارد شده در ارشاد و
دیلمی و غیره عن النبی الا انبئکم بخیر اعمالکم و ازکاها عند ملیککم و ارفعها فی درجاتکم و
خیر ما طلعت علیه الشمس ذکر الله سبحانه و تعالی و هو خبر عن نفسه و ایضاً قال علیه السلام
انا جلیس من ذکرنی و ارفع منزلة من حبس الله الغفلا و ایضاً روی الکلینی عن فضیل
ابن یسار قال قال ابو عبدالله ع ما من مجلس یجتمع فیه ابرار و فجار فیقومون علی غیر ذکر الله
عز و جل الا کان ذلک حسرة علیهم یوم القیامة و ایضاً از ابو حمزة الثمالی عن ابی جعفر ع
قال مکتوب فی التوراة التی لم تغیر ان موسی سئل ربه فقال یا رب اقریب انت
فاناجیک ام بعید فانادیک فاوحی الله عز و جل الیه یا موسی انا جلیس من ذکرنی فقال
موسی فمن فی سترک یوم لا ستر الا سترک فقال الذین یذکروننی فاذکرهم و ایضاً
عن ابی عبدالله ع قال قال الله من ذکرنی فی ملاء من الناس ذکرته فی ملاء من الملائکة
و ایضاً عنه ع قال عز و جل یا ابن آدم اذکرنی فی ملاء اذکرک فی ملاء خیر من ملائکة
و ایضاً عنه قال شیعتنا الذین اذا خلوا ذکروا الله کثیراً و ایضاً عنه قال الله تعالی

لموسی اکثر ذکری باللیل والنهار وکن عند ذکری خاشعا وایضا عن ابو عبدالله قال قال
رسول الله من اکثر ذکر الله عز وجل احبه الله ومن ذکر الله کثیرا کتب له براءتان براءة من
النار وبراءة من النفاق وایضا عنه من اکثر ذکر الله عز وجل اظله فی الجنة وایضا عنه
ما من شیء الا وله حد ینتهی الیه فرض الله الفرائض فمن اداهن فهو حده وشهر رمضان
فمن صامه فهو حده والحج فمن حج فهو حده الا الذکر فان الله لم یرض فیه بالقلیل ولم یجعل
له حدا ینتهی الیه ثم تلا یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا
فلم یجعل الله حدا ینتهی قال علیه السلام وکان ابی کثیر الذکر لقد کنت امشی معه وانه لیذ
کر الله واکل معه الطعام وانه لیذکر الله ولو کان یحدث القوم ما یشغله ذلک من ذکر الله
ولقد کنت اری لسانه لاصقا بحنکه یقول لا اله الا الله وکان یجمعنا فیامرنا بالذکر حتی تطلع
الشمس وایضا روی اشرف اذکار لا اله الا الله مخفی نماند پس کلام این فرقه
گویند که حضور حلقه و مجالس ذکر الهی را مرتبه ایست بر حضور حلق و مجالس که در
آن ذکر حق تعالی نه نمایند زیرا که حلق و مجالس دیگر محل نزول قهر و سخط خداست

و شیاطین

و شیاطین و در آن مجالس و محافل حاضر است بلکه اهل آن حلق و مجالس همیشه ملعون
و مغضوب رب و ملائکه اند از رسول خدا روایت است که فرمودند اذا مررتم فی ریاض
الجنة فارتعوا قالوا یا رسول الله ما ریاض الجنة قال حلق الذکر فان لله تعالی سیارة
من الملائکة یطلبون حلق الذکر فاذا اتوا علیهم حفوا بهم وایضا از ابی ذر غفاری روایت
است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله حضور المجلس ذکر افضل من صلاة الف رکعة و
حضور مجلس العلم افضل من شهود الف جنازة قیل یا رسول الله ومن قراءة القرآن فقال هل ینفع القرآن
الا بالعلم از این حدیث شریف که حضرت رسالت مآب فضل مجلس ذکر و فضل مجلس
علم را هر یک علاحده بیان فرموده است قول او بوجوه حسن زیرا که آنحضرت
میدانست که چه حلق از علما و صوفیا و زهاد و عباد و جهله بطون و نفس اماره را مفتون باهم
خواهند رسید و ظاهر خواهند گردید که انکار اهل ذکر نمایند و احادیث حلق و ذکر و مجالس
آنها را تاویل به حلق و مجالس درس و علم نمایند چنانکه بعضی از علما سوء و تابعین
سلاطین و متکبرین گفته اند تا اینکه این حدیث تکذیب و تاویل ایشان نموده باشند

ایضاً در کتاب من لا یحضره الفقیه قال النبی علیه السلام بادروا الی ریاض الجنة فی دار الدنیا
فقالوا یا رسول الله ما ریاض الجنة فقال حلق الذکر و در دعای دوشنبه از موسی ابن جعفر
در کتاب مصباح و غیره مذکور است و این فقره در آن دعاست ان تجعل راحتی
فی لقائک و عملی فی سبیلک و حج بیتک الحرام و اصلاق الی مشاهد و مجالس الذکر
راقم الحروف میگوید که خرقه در اویسیان و اهل ذکر قریب به هفتاد سلسله است
و هریک از این سلاسل به اسم رئیس الفرقه موسوم شده چنانکه خاتم نمود و همه آنها
خرقه خود نشان از آنکه از او رسیده و مرشد اخذ میکنند منتهی می کنند به باب مدینة علم النبی
یعنی به علی ابن ابوطالب علیه السلام و هیچ سلسله نیست که خارج از سلاسل ائمه بوده با
باشد و خود را بغیر از ایشان منسوب سازند و سلسله خود را به غیری منسوب سازند
لهذا لزوم بهم رسانید که سند چند سلسله را در این اوراق ذکر نمایم اول سلسله صفویه
شیخ صفی مرید شیخ تاج الدین زاهد گیلانی و او مرید شیخ جمال الدین تبریزی و او مرید شیخ شهاب الدین
اهری و او مرید ابو الغنایم رکن الدین سجاسی و او مرید قطب الدین ابوبکر ابهری

او مرید

و او مرید نجیب الدین سهروردی و او مرید قاضی وجیه الدین ابن عمر البکری و او مرید شیخ
جنید بغدادی و او مرید شیخ سری سقطی و او مرید ابو محفوظ شیخ معروف کرخی و او مرید
دربان حضرت قطب اولیا و غوث الاصفیا امام الهمام ابو الحسن علی الرضا علیه التحیة و
الثنا دست داده پدر بر پدر الی امیر المؤمنین علیه السلام سلسله نوربخشیه سید محمد نوربخش
قهستانی و او از خواجه اسحق ختلانی و او از سید علی همدانی و او از شیخ محمود مزدقانی
و او از شیخ علاء الدوله سمنانی و او از شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی و او از شیخ
احمد ذاکر جوزقانی و او از شیخ رضی الدین لالا غزنوی و او از شیخ نجم الدین کبری و او از
کمال الدین جندی و او از شیخ سیف الدین باخرزی و او از شیخ سعد الدین حموی و او از شیخ
بهاء الدین ولد و او از شیخ مجد الدین بغدادی و او از شیخ فرید الدین شیخ عطار و او از شیخ نجم الدین
رازی و او از شیخ عزیز الدین نسفی و او از ایشان شیخ سعد الدین حموی سلسله ذهبیه آقا
محمد کازرونی که در زمان سلطنت آقا محمد شاه ظهور کرده او از آقا محمد شیرازی و او از سید
قطب الدین تبریزی و او از شیخ علی نقی فارسی و او از شیخ نجیب الدین رضا و او

در سلاسل خرقه

از شیخ محمد علی موذن و او از شیخ حاتم و او از شیخ درویش محمد مذهب و او از شیخ تاج دین
حسین و او از شیخ علاء حق بیشاوری و او از شیخ صاحب محمد خبوشانی و او از شیخ شاه اسفراینی
و او از شیخ عبدالله برزش آبادی مشهدی و او از خواجه اسحق ختلانی و از به همه واسطه
به امام موسی منتهی می شود که در سلسله نوربخشیه نقل شده سلسله ذهبیه امیر خسرو دهلوی
و نجم الدین حسن دهلوی هر دو مرید شاه نظام دین و او از فرید الدین شکر گنج و او از
خواجه قطب الدین بختیار و او از خواجه معین الدین حسن سنجری و او از خواجه عثمان هرونی
و او از حاجی شریف و او از قطب الدین مودود چشتی و او از خواجه یوسف سمعانی
و او از خواجه احمد چشتی و او از خواجه محمد چشتی و او از خواجه ابو اسحق شامی و او از
ممشاد دینوری و او از شیخ هبیرهٔ بصری و او از حذیفهٔ مرعشی و او از سلطان ابراهیم
ادهم و او از امام محمد باقر علیه السلام سلسلهٔ مولویه این سلسله به هشت واسطه به نجم
الدین کبری منتهی می شود منتهی نجم الدین به امام رضا در رفع نخشبیه مودم سلسلهٔ مشهور به
این سلسله منسوبست به ابا یزید بسطامی به هشت یک واسطه منتهی می شود به امام
جعفر صادق علیه السلام از آنجهت که ابا یزید سقای آن بزرگوار بود در خانه که

از آن

درویشان [illegible]

شرح حال دراویش مسطوره سلسلهٔ کمیلیه منسوبست به کمیل ابن زیاد النخعی که از اصحاب
امیر المؤمنین علیه السلام بود و مجملاً ذکر نمودیم که از کدام این سلاسل باقیه اتفاقا نام سلسلهٔ
نعمت اللهیه که از مشهورترین و معتبرترین سلاسل است جناب فقیر علی تاب فرزند علی
فهفرفی متخلص به ثابت علی شاه که در زمان سلطنت ابو الملوک فتحعلی شاه بود
اسامی مشایخ سلسلهٔ نعمت اللهی را برین نسق نظم نموده است شرح آن نموده آید فقط نظم

بندهٔ درگاه سلطان ولی   چاکر اهل صفا ثابت علی
چون ز رخ از پرده جهان بر تافتم   این نسب از شیخ مرشد یافتم
آنکه در جام دهست صحبت   در گشای کارها دست صحبت
پیر زنده مست علی شاه ولی   هست شاه فرد مجذوب علی
پیر مجذوب آن امام فقیان   مظهر نور علی باشد عیان
پیر آن سلطان حسین شاه ولی   هست فیاض جهان نور علی
پیر آن نور علی شاه فرید   هست معصوم علی شاه شهید
پیر وی آمد علی شاه رضا   مجتبی در قضا و مصطفی

در سلاسل فرقه

۱۵۵

پیر اوآن صاحب تمکین بود — ماه اوج فخر شمس الدین بود

پیر شاه شمس الدین محمود بود — خادم آستانش سرو قدش سجود

پیر محمود دانشه فرد ودود — شاه شمس الدین ثانیست آنکه بود

اسم محمد نام ابهم احمد نژاد — پیر وی سلطان کمال الدین داد

شاه شمس الدین ثانی پیر اوست — مغز عرفان را برآورده ز پوست

هست پیر شمس الدین پاک زاد — شه حبیب الدین محب الله زاد

میر شمس الدین محمد پیر اوست — در طریقت رهنما و میر اوست

پیر شمس الدین فخر کاملان — شه خلیل الله آن برهان دین

پیر برهان کز بهر ره آگه است — شه کمال دین عطیه الله است

پیر کمال الدین که دانی شه بود — شه حبیب الدین محب الله بود

پیر وی برهان خلیل الله بود — کش در آن ره نعمت الله ره بود

از جناب نعمت الله ولی — تا بشمس الدین ثانی منجلی

جواهرار

۲

در اولیشان گوید

۱۵۶

خوانده از آل شاه نافقش — شهسوار دشت خاوران صحبتش

پیر و پیر اوان وجیه ناصحی — شیخ عبدالله شاه یافعی

پیر عبدالله شاه راستین — شیخ صالح بوده مرد پاک دین

پیر صالح آنکه خود معروف هست — آن شه کامل کمال کوفیست

پیر وی ماشنده شه فرد شهید — مخزن اسرار یزدان بوسعید

پیر شیخ بوسعید آن شاه راد — هست بومدین ولی پاک زاد

شیخ بومدین امام نیک نام — بود ابومسعود آن عالی مقام

پیر وی گر زانکه جهانی مات بود — وی ابی البرکات ابوبرکات بود

پیر بوالبرکات ابوفضل گزین — مسکنش بغداد شاه پاک دین

پیر وی شه احمد غزالیست — آنکه در ملک ولایت والیست

پیر وی پیر طرق مردان تاج بود — شیخ ابوبکر است خود نساج بود

پیر بوبکر آن شه نورانیست — گنجینش بوده سم ورگانیست

پیر بوالقاسم بصادق مشرب — بود او عمران امام مغرب
پیر بو عمران امام پاک زاد — بو علی کاتب شه عادل نهاد
گشت وافی پیر شیخ بو علی — بو علی رودباری ولی
آنکه بودش طایر الاعلام جنید — رهنمایش گشت مصداق جنید
شیخ او سری سقطی شاه راد — شیخ او معروف آن صادق نهاد
گشت معروف وافی رهنما — در طریقت شه علی موسی رضا
مظهر ذات خداوند جلی — نور چشم سرور مردان علی
درگهش باب مرام عالمست — منکر این قول در عالم کمست
رهنمای اولیا آنحضرتست — پیشوای راه ما آنحضرتست
از پدر او داشت او هم از پدر — متصل تا حضرت خیر البشر علیه السلام
نسبت این سلسله گفتم تمام — تا بماند یادگاری والسلام

در بیان مذاهب بابیان

این فرقه گوید

این فرقه گویند که سید علی محمد شیرازی همان قائم آل محمد علیه السلام که رسول اکرم وائمه محترم از ظهور باهر نور آن بزرگوار خبر داده اند و وجود آن بزرگوار از عالم علوی به عالم سفلی تنزل فرموده حقایق معرفت را در ضمن مدت قلیل کشف و افشا نمود و ساتر شریعت و پرده طریقت را که حایل اسرار حقیقت بود بمصداق خبر اذا ظهر الحقایق بطلت الشرایع از سر بپا کرد و بساط حقیقت را در میدان هدایت گسترد و باب جدید از بهر انتشار امورات خفیه در مسند ارشاد نشسته در بازه بامر بدایع عالیه نهاد از نظر اولو الابصار غیبت فرمود بعضی از این فرقه را گمان این شده که سید علی محمد را کشته اند بلکه زنده در لباس اعرابی و در زمره ما بین برقرار است چنانکه فقیر از این بزرگان القوم سوال نمودم که شما چه دلیل دارید در مهدویت میرزا علی محمد شیرازی جواب دادند چه دلیل بهتر از این که رسول خدا بعم خود عباس فرمودند یا عم تملك من ولدى اثنا عشر خليفه ثم يخرج المهدى من

ولدی یصلح الله امره فی لیلة الواحدة و هم معتقدین عارفان دین و سالکان حق نفس
از قدوم میمنت لزوم آن بزرگوار خبر داده اند مگر نشنیده‌ای این فرد را در ظهور آن بزرگوار
شیراز پر غوغا شود شکر لبی پیدا شود ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را
دوباره عرض کردم علاماتی که ائمهٔ معصومین در خصوص قائم خود نشان داده اند
هیچ کدام در سید شیرازی نبود جواب اورا معجزه نبود مگر در میدان حق جواب داده
اول کدام نشانه و علامت است که تو عاری از دین بیزاری مگر این تجلیات از انوار
فیض آن جامعات نیست و تعجبم از قومیست که قران خوانند و اعتقاد ندارند آیهٔ
بدین صراحت و بدیهه باز مقتولش خوانند و مصلوبش دانند و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن
مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم گفتم از مشهورات است که پدر میرزا علی
محمد سید رضا بزاز است و ابداً نیز از مهدی موعود پسر امام حسن عسکری علیه السلام
دارید خطبه گفته بینه تفاوت ره از کجاست تا بکجا سخنان چند به اثبات قول خود
دلیل آورد و نزدیک به اعتقاد و تا سخنان لهذا از گفته این فرد را خواندم

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند
راقم الحروف حق گوید که احوالات میرزا علی محمد و داعیان او در تواریخ معاصرین
از قبیل تواریخ و روضة الصفای ناصری و غیره مسطور است چون هیچ کدام حاضر
نبود و اهمه از احوالات او باشاره اکتفا کردم انشاء الله مفصلش در تاریخ
تبریز در ضمن احوالات سلاطین قاجاریه ادام الله ملکهم نوشته خواهد شد بالجمله میرزا
علی محمد شیرازی در زمان سلطنت شهریار مغفور محمد شاه طاب ثراه ادعای مهدویت
کرد و داعیان چند در اطراف ایران به دعوت فرستاد و بعد از اظهار مطلب بدین
درجه بحکم دولت محبوس و زمانی در قلعهٔ چهریق محبوس بود و از آنجهت که شهریار
مغفور را خوش دوربین و در صمیم بود و فتنهٔ [illegible] سالار هم تازگی داشت باعث آن شد
که [illegible] دولت که رسید اسهل شمرده بکلی فراموش کردند تا داعیانش
فرصت بهم رسانیده بعضی تاختند چون نوبت سلطنت به اعلیحضرت الوهیت
شهریار رسید از حضور شاه قاجار که عالمش پاینده باد و رسید و سلطنت ایران دوباره

در بیان مذهب

طراوت بهم رسانید بعد از رفع فتنهٔ سالار بهمت عالیهٔ شاهنشاهی برای دفع این فرقهٔ ضاله امنیت
از هر طرف عساکر نصرت مآثر را بتنبیه ایشان مامور فرمود و در سه جا محاربهٔ عظیم روداد
یکی در قلعهٔ شیخ طبرسی از محال مازندران با تابعان ملا حسین بشرویه نامی در شهر زنجان
با اعوان ملا محمد علی زنجانی شده و دیگر در تبریز بالاخره رسید یکی الحمد لله از فر شوکت
فرمانفرمای ایران دشمنان دین و دولت مقتول و مغلوب شدند و خود سید علی
محمد را در میدان مشق تبریز با دو نفر هدف تیر گلوله نموده و فقرهٔ نور العین و حوله ا
نداختن به بیان به شهرها و زمان در تواریخ مبسوطه مسطور احتیاج به نوشتن نیست

چراغی را که ایزد برفروزد　　　هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

بعد از این قانون هر کس را از این فرقه در هر جا یافتند بقتل رسانیدند تا صفحهٔ ایران
از لوث وجود ایشان پاک و پاکیزه گردید الان از این فرقه در ایران هرگز نیست
اگر باشند دو نفر هم بوده باشند در خفیه و پنهان متواریست اما در ممالک روم زیاد
در عکه و قبرس بغداد سکنا کرده‌اند و بزرگشان الان میرزا بها نام می‌باشد و کتابی

بیان نام

رومیان قدیم

بیان نام دارند که او را مقابل قرآن بمضمون آیهٔ شریفهٔ الرحمن علّم البیان در برابر و
کتب آسمانی شمارند داعی آن کتاب را ندیده‌ام که از مضمونش چیزی بنویسم.

در مذهب رومیان قدیم

مؤلف گوید اگرچه این مذهب بالکلیه منسوخ شده لاکن خالی از غرابت نبود لهذا
مجملاً مختصره نوشته شد در کتاب جام جم بدین نهج نقل نموده اهل روم قبل از تولد
حضرت عیسی علیه السلام معتقد بودند از فقرات ساخته از سنگ رخام بنا شده در معابد
خود داشتند برای هر فرقه قرار داده بودند خدا و صورتی خوش شکل از سنگ تراشیده
او را پرستش می‌نمودند و مرد دلیری تراشیده رب شجاعت معتقدند و قس علی هذا
و اعتقاد ایشان بر آن بوده است که در ایام سلف دو نفر خدا بودند که یکی را
اورانوس می‌گفتند و یکی را ترا می‌نامیدند که در حقیقت یعنی آسمان زمین است
اورانوس مرد و ترا او زن بوده و این دو نفر خداوند مالک الملک تقدیر بوده‌اند از اینها
چند نفر اولاد بوجود آمدند یکی از شیاتوس است که خداوند ریاست و ...

تیتان است و نقل ستورنس بعد از زمان اورانوس پسر او که پدر و مادر بودند
از این کار کناره گرفته حکومت آسمان را به تیتان واگذار نمودند و او بعد از چندی
به ستورن داد و با این شرط که آنچه اولاد ذکور از او بعمل آید تلف سازد تا آنکه دوباره
عاید به اولاد تیتان برسد و ستورن که بحکومت نشست بموجب قراری
که کرده بود هرچه اولاد ذکور بعمل می آمد میخورد و اوپس زن ستورن از این
رفتار متألم گشته بر فرزندان خود که ستورن میخورد ملول و محزون بود لاجرم از
حیله اندیشیده و بعوض اولاد خود سنگ به ستورن میداد او هم می انداخت بعهد در دل
میل میخورد و فرزند اول که از این حیله سلامت یافت جوپیتر بود و مادرش او را
در غاری در کوه ایدا در جزیره کرید پنهان ساخت و پرورش او از شیر بز نموده
چون بحد رشد رسید با این قضیه که پدر او را محبوس کرده بودند با تیتان جنگ گذاشت
بر آنها غلبه نمود پدر خود ستورن را از بند آنها خلاص کرد چون ستورن از بند رهائی یافت
از پسر خود اندیشه مند شد خواست او را بهلاکت رساند جوپیتر از این معنی آگاهی یافته

در مقام انتقام

در مقام انتقام با پدر خود در آمده که برادران سابق او را خورده بود او را از رتبه خدا
وندی انداخته و حکومت در میان برادران و خواهران قسمت نمود و پسران
و دختران را بصفات خاص اختصاص داشت که صفات هر یک با اسماء
شان در ذیل مذکور است و خود جوپیتر مالک تقدیر گردید و اعتبار و اقتدار
این خداوند در نظر رومیان از همه خداوندان بیشتر بود و جوپیتر خواهر خود جونو را
زن خود ساخت و اولاد ذکور و اناث چند بهم رسانید که همه رتبه خداوندی را
یافت و هر یک شغلی و اموری مقرر نمود و خود را بعیش عشرت مشغول داشت
و حرص و شهوت او در شهوت بجائی رسید که دست بدختر های دیگران دراز
میکرد و هر دختر که پاک دامن بود به جوپیتر تعلق نمیگرفت و آنها را به اشکال مختلفه متشکل می
نمود تا چار دختران مبداء دین و سبب همه دختر از آن طرف میکرد و اولاد او در نظر
معتقدین اعتبار زیاد داشتند و خود جوپیتر را در معنی رب الارباب میدانستند
بالجمله در این عقاید باقی بودند تا ظهور مذهب عیسوی که بدرجه درجه منسوخ شدند

اسماء خداوندان و صفت ایشان بدین قرار است که در ذیل قلمی شده است

یورانوس — خدای قدیم تر از همه خدایانست

تراه — زن یورانوس است

اوشیانوس — فرزند یورانوس خدای دوم است

ستورن — فرزند دوم یورانوس خدای سیم است

تیتان — فرزند سیم یورانوس رتبه خداوندی ندارد

اوپس — زن ستورن مادر خدایانست

جوپیتر — فرزند ستورن که اکبر خدایان آسمانست

نپتون — فرزند ستورن خدای دریاست

پلوطو — فرزند ستورن مالک دوزخ است

جونو — ملکه آسمان دختر ستورن که زن برادر خود جوپیتر شده این رب
استقامت و تزویج و تولید و اعتدال و جمال و حسن زنانست و دخترانست

مرس — فرزند جوپیتر رب حرب و جدال است

ونوس — دختر جوپیتر است که از کف دریا مخلوق شده رب حسن و جمال و دلربائیست

مرکوری — فرزند جوپیتر پیک خدایان است مرد فراوان اختراع کرد رب فصاحت و بلاغت

اپولو — فرزند جوپیتر و رب موسیقی و علم و شعر شده است

دیانا — دختر جوپیتر رب شکار و صید و پاکدامنی است

ولکان — فرزند جوپیتر است الفقد بدشکل و زشت منظر بود که پدرش
جوپیتر او را از آسمان رانده و او بر زمین فرو رفت و در آنجا خدای آتش گردید

منیروا — دختریست از مغز سر جوپیتر خلق شده او رب هوش و ادراک و رزمگاریست

هرکیولز — فرزند جوپیتر است که او را پهلوان متقدمین نوشته‌اند
و از برای هرکیولز چندین افسانه‌ها ساخته‌اند گویند در بچه سالی شیری را که در نزدیکی
منزل او بود او داشت بضرب مشت کشت و او نیز بعد از مردن در سلک خدایان
مرتب شد و الزام خداوندی یافت و برای او دوازده افسانه نقل میکنند که یک

بعضی از ذوات هرکول چنان می توان گفت مثل آنکه برای رستم و اسفندیار ذکر می کنند

اول کشتن شیر

دوم هلاک کردن لرنیائی هیدرا را که گویند هفت سر داشت

سیم آوردن گوزن را بحضور پادشاه که ساق او از طلا و دست پای او
از برنج بود و در سرعت و تندی نظیر نداشت

چهارم زنده آوردن گراز بزرگی که در نزدیکی الولایت بهم رسیده بود و دو ملک
از او در عذاب بودند

پنجم پاک کردن طویله آجیس را در یک روز که در آنجا سه صد گاو سالها
سال بسته بودند

ششم کشتن مرغهای گوشت خوار که مملکت از آنها پر شده بود
و اطفال را اذیت میکردند

هفتم

هفتم آوردن گاو نر بری را که جزیره کریت را ویران کرده بود

هشتم غارت کردن رمه اسبان دیومدس را که گوشت آدم میخوردند

نهم آوردن کمربند ملکه امزونس

دهم کشتن غول مردن پادشاه گدس و آوردن
گله ورزاو او

یازدهم جمع کردن سیبهای باغستان اسپردس

دوازدهم آوردن سگ سه سر مسمی بسربرس

حکایات دیگر از او نقل می کنند که اسمها را یک یک در روش خود نبود داشت و او را
زنده ابدی دانند و گویند مرده است و از نظر مردم ظاهر غیبت کرده است بارها
تفصیل احوال او و خدایان دیگر در کتب مفصله روم و اهل یورپ که ترجمه اران زبان
کرده اند ضبط است و چون خبر اصید بسر ود خبر دیگری نگاه رند غش رب عادات در بیان

درب فواکه و قس عن ... نقل می کنند سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا
مؤلف گوید که این مذهب در میان رومیان شیوع تمام داشت تا وجود
عیسویه در این کون ظهور نمود بعد از اتمام امر رسالت و عروج آن بزرگوار عیسی
و جانشینی اش شمعون ابن ... در بیت المقدس منزل فرموده داعیان دین مسیحی
به اطراف و جوانب فرستاد از آن جمله بنت بطرس را که در زبان اسلام او را بطرس
خوانند روانه روم نمود در سال چهل و دو مسیحی به دعوت خلق مشغول شد در سال شصت
ششم حسب الامر نیرون شاهنشاه روم او را بدار کشیدند پس از او هشت دیگر به
نیابت یکدیگر بار در ترویج شریعت عیسوی کمال سعی و کوشش را داشتند و آن
هشت نفر از آن بزرگان به درجه شهادت رسانیدند تا در سال صد و سی و نه مسیحی سنت
جیوس بخلافت رسید و او را پاپ لقب دادند و بعد از او خلیفه اعظم را پاپ
می گفتند در مدت این نود و هفت سال در بیشتر ممالک روم مذهب کتولیک رومی
رواجی تمام رسانیدند و پاپ ها را قوت و قدرت بجائی رسید که عزل و نصب سلاطین

فامکار روملوک با اقتدار در کف کفایت ایشان بود و خود پاپ ها خود را نایب
خاص حضرت عیسی می خواندند و در مذهب عیسوی معتقدند پاپ شاه می شمرند و مفاتیح
بهشت و دوزخ را در دست خود می دانستند و از معتقدات ایشان هر کس گناهی کرده
یا خطائی از او صادر شده محض اینکه در نزد پاپ اقرار کرده با وجهی متعارف و از معاصی آورد
یا فقیر است بخدمتش معاف متعطف شد از آن گناه پاک می شود و دیگر هم سهو و خطا
و خطائی از او نخواهد شد اگر کسی بهشت را خریدار باشد وجهی بر خلیفهای اعظم
بدهد به قدر قید بهشت را میخرد و اگر در نظر پاپ خدمت کسی مستحق افتد پاپ
تفضلا بهشت را به او عطا می نماید و برات آزادی از نار دوزخ و در بهشت را
می بخشند و این احمق مسکین باو اطمینان حاصل کرده بمحض آنکه نوشته که پاپ
عطا کرده است متقی هر آن گونه خطا و عصیان می کرده و مجملا در میان مذهب
عیسوی پاپ ها شان و مرتبه خلفاء بنی عباس داشتند در اسلام چنانکه خلفای بنی
عباس در اهل اسلام صاحب مقامات عظمی بوده اند و هکذا فرقه عیسویه پاپ ها را

در بیان عقاید

صاحب اختیار کل بوده میدانستند چنانچه سلاطین سابقه را عزل و نصب نموده و مشهور است در رکاب خلفای
بنی عباس پیاده راه میرفتند و هم چنین سلاطین اوروپ در رکاب پاپ‌ها پیاده میرفتند
چنانچه پاپ گریگوری هفتم در سال هزار و هفتاد و هفت حکم کرد که هنری چهارم شاهنشاه جرمنی
سه روز در شدت زمستان پا برهنه در عمارت او بایستد تا از تقصیرات او بگذرد و ایضا
هنری دوم پادشاه انگلیس رکاب پاپ الکسندر سیم را گرفت سوار اسب نمود و باز
در وقت دیگر دو لوئیس پادشاه فرانسه و هنری دوم پادشاه انگلیس در رکاب پاپ
الکسندر سیم راه میرفتند و هر کدام بجهت تفاخر لگام اسب او را داشتند تا داخل عمارت
شد و عوام الناس را اعتقاد و یقین بود که اگر پاپ دست بر دعا بردارد و نفرین
کند تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا همه مردم اروپا
بحکم نوبت پاپ‌ها را مدبر عالم بشر و مقدر خیر و شر میدانستند ولی اکنون از آن
قدرت کاسته و خلق از این عقیده سخیفه برگشته اند علی الخصوص در این زمان

فایده

کتولیک رومی

فایده بعد از آنکه لوتر معروف مصلح مذهب عیسوی در بنیان خلافت و عظمت
رخنه و فتور انداخت در سال هزار و دویست سیزده هجری ناپلیون بناپارت ممالک
پاپ را بضرب شمشیر مسخر نموده و پاپ را اخراج بلد کرد چنانچه در غربت جان داد
بعد از این فقره دول خارجه جسارت بهم رسانیده همه اتفاق در پادشاهی را از اطاعتش
سلب نمودند الیوم همه آن ممالک در حکومت ایطالیا مصروف شده مؤلف گوید اگرچه
از مطلب ما خارج است لاکن ارباب الکلام یجر الکلام بعضی از افعال قبیحه طائفه
پاپ نموده آید تا بر صاحب دلان واضح شود که این طایفه هم مانند خلفاء بنی عباس در
مذاهب خود بی دیانت و غیر مستحق بودند اولاً پاپ بقاعدهٔ مذهب خود را نایب
خاص حضرت عیسی میدانند ثانیاً للعیس پاپها زن نمیگیرند اما در خفیه با دختران
خوش شکل که در کلیسا معتکف می‌شوند اختلاط می‌کنند و هر فرزند که از آنها بوجود
آید برادرزادگان خوانند و ثالثاً با وجود آنکه در مذهب عیسوی طلاق جایز نیست
پاپ زن نخستین ناپلیون جوسفاین که دوست و دشمن در عفت و عصمت او

در بیان عقاید

۱۲۳

دوم آنکه خلاف داد و هم علاوه پرتکال باذن داده‌اند باب زن عمومی خوانند که در هیچ
صفت جا پیرزنت دفتره حیرت انگیز آمیخت در سال دویست و چهل و پنج هجری
زنی بمقام پاپی نشد مدتی بدین پایه در سفر عهده و خدمتگزار بود و آن چنانست که در
میان رهبانان جوانی خوشگل و خوش سیما موسوم به عبدالله بود زنی که او نیز در دفتنا
در زیبائی نظیر نداشت شیفته جمال او شد در ملاقات از انواع حیله‌ها بر خود خشد
نیفتاد تا در لباس مردانه خود را در صومعه راهب انداخت در خانه خلوت با هم او را
از عشق خود بهره ور بود آگاه ساخت و راهب نیز بر او شیفته شد مدتی از وصال یکدیگر متمتع
داشتند و کسی از این معنی آگاه نبود و آن زن چنانچه در جمال طاق بود در کمال هم
شهره آفاق شد مدتی در کلیسای اعظم اقامت داشت روز در میان رهبانان
شب در کنار رهبانان بسر میبرد بعد از وفات لیو چهارم که پاپ بود قرعه اختیار پاپی
بنام آن زن نابکار افتاد و تاج خلافت بر سر او نهادند بعد از چندی حمل از او ظاهر
شد و بچه انداخت سرا و فاش گردید همه اهل روم دانستند که مقتدای امور ایشان

زن فاحشه بوده

کتولیک رومی

۱۲۴

زن فاحشه بوده بعد از آن قرار دادند که انتخاب هر کس را میخواستند بپاپی انتخاب نمایند
در بالای صندلی که نه او را پایست می نشاندند یکی از خواص دست از زیر صندلی
دراز کرده حقیقت پاپ را معرفت از او میپرسیدند که دارد جواب میداد دارد و هم
قبیل سزاوار است این قاعده الکرن منسوخ است بدلیل علامه ... و اگر
کسی اعتراض بر مقبره کاید که مذهب امامیه اثنی عشریه الان منشعب بچند شعبه است
مثل اصولی و اخباری و شیخی و ... و ... لا اعتراض شود جواب
هم که هیچ یک از این شعبات و غیر ...
[illegible] ندارند چنانچه اصول عقاید
[illegible] لازم آورده شعبه
اعتقاد درا ضبط کردیم
شب دوشنبه

خود را ... وزرد
... خیلی وسیع است
ومناسب نگذاشته اند هیز آدم
ورود در جای مناسب وجود نگذاشته ودر...
... بلوغ ...
... انگلیس ...

بعد از آن پاپ انداخت در خانه ...

... از پاپ سرزیر از شیفته شده بود ... از وصال ... متمتع

... آگاه نبود و آن زن چنانچه در جمال طاق بود در کمال هم

... در کلیسای اعظم اقامت داشت روز در میان راهبان

راهبان بسر میبرد بعد از وفات لیون چهارم که پاپ بود قرعه اختیار پاپی

آن زن نابکار افتاد و تاج خلافت بر سر او نهادند بعد از چندی حمل از او ظاهر

شد و بچه انداخت سر او فاش گردید بعد اهل روم دانستند که مقدرات امورات ایشان

ازان فریب بوده

